

سپاون

شماره دوم، ماه شهریور ۱۳۵۷، مطابق جمادی الاول
۱۴۰۹، مطابق آبان ۱۳۸۸، شماره مسلسل ۹۵ سال دوم

Ketabton.com

به لب
به دل
دارم

حرف و نیکو

نخ و دارم

خاطرناشاد

تدای خوشمزه واقعی



دعوتک رسم شجری، محضر عمومی و شومر نور

شهریایخ پذیرفته میشود.

حیوانات

کافیته نادره با انواع زیاده
بلاستاریدنا نظر دزنت ادا
دعوتک رسم شجری

آدرس
شهرنو محله مسجد جامع شیرپور



فروشگاه فقیرزی

جدیدالوازم آرایش، خوشبوین
عطاریت، قسام بوتهاک زمانه و
مردانه مدل جدید و تازه ترین
جیمپاز مستقیم مردانه و غیره
رجانسر موه نیاز مشتریایخ
مخترم خود را به قیمت مناسب
عرضه میدارو.

با همکامنا سبب گلر
روزهای
سودمند استیخ



فروشگاه فرید

فروشگاه فرید واقع زرغونه میدانش شهرنو ولد دکتده بهترین
رجانسر از مشهورترین کمپنی های جهان

پنجیخ فلبه دارک منخوشی
شهریایخ پذیرفته میشود.
آدرس: شهرنو
مقابل سینما پارک

خریداری نمایید

لباسها و بوتهای قشنگ
خوراکیه
های لذیذ -
قرباسیه

خانمها و آقایان اشیای مورد نیاز خانواده گی تانرا میتوانید
از مغازه های ذیل به قیمت مناسب بدست آورید و آن شود

یما رامین ویدیو کست



بهترین فیلمها ویدیویی گلچین پبستو، کتی
هندی و ایرانی آماده فروش
فلمبرداری از محافل خوش شما پذیرفته میشود
آدرس: منزل اول فرهنگ بزرگ وخت
۲۶۷۷۶ - ۳۵۷۰۴

وسایل مورد نیاز خانواده ها را جدیداً و
فروشگاه انور میخاید
وارد کننده
آدرس: تجارتنی تجارتنی

رهنمای معاملات
مهرسم آبادگار
خرید و فروش خانه و باستان کرایسی
آدرس: بین چهارراهی شهبان چهارراهی
انصاری - تلفون - ۴۱۶۶۸

فروشگاه مصطفی
جاده صالح تها بر پارک شهر نو

رهنمای معاملات
روح الله فقیری
خرید و فروش خانه زمین و مـ و تر
آدرس: شهر نو چهارراهی حاجی یعقوب
تلفون منزل - ۳۵۲۸۲ تلفون دفتر ۲۱۰۲۱

فروشگاه معلم و فروشگاه
حبیب نژاد
متصرف مقابل مسجد جامع یعقوب

شریفی ویدیو کست
ثبت مکتوبه کست و فلمبرداری محافل خوش
آدرس: متصل رهنورانت کلی کایف

قرباسیه فروشی ارزان
کارتنه نو تمسیر سنیهای اقبال

نوراکه فروشی عبدالغالب
متصرف رهنورانت کسرفایف

رسولی ویدیو کست
ناب ترین کتھا لوستی را او فرمیدارد
آدرس: جاده نادر ششم بزرگ درونج

قرباسیه فروشی عالی گلرکز
متصرف کلنیک مرکز

برای شهریان ادویه مورد نیاز شان را به قیمت معین
عرضه میدارد . آدرس: خوشحال مینه مقابل لیسسه سین کلی
رضادرملتون



افغان پيچلارې

ملنگ نجرابي

شماره نهم ماه نوس ۱۳۶۲ مطابق جمادي الاول
۱۴۰۶ مطابق د سبتمبر ۱۹۸۸

در جستجوی

آيا بايد مردان آيستن

صفحه ۲۸

مدیر مسوول : د وکتور ظاهر طنښين

تيلفون : ۶۱۹۰۲

معاون : محمد اصف معروف

تيلفون : ۶۲۷۰۲ سوچورود ۶۱۸۷۸

نشریه اتحادیه لورناليستان
جمهوری افغانستان

لېر نظر هیات تحریر

- بارق شفيمی
- محمود جیبی
- عبدالله شادان
- لطيف ناظمی
- رهنورد زريناب
- شفیق وجدان

تېراز : ۳۰۰۰۰
چاپ په وب انټيټ مطبعه دولتي ټيمت
پك شماره ۳۰ افغانی
ادرس : كورډون سم بلاك (۱۰۶)
مقابل تعمیر مطبعه دولتي
حساب بانک : (۸-۴۰۲۳۲) د افغانستان
بانك

ارت وګرانیك : روح الله نقیښدي
شیخ سعید رحیمښاد
سمود
خلافی : کبیر ابروویسی نامی
ناپیی : محمد اسحاق جلیلی
بمتمم : واحد شاه نصیری
عکاسی : محمد گل رحمتیاب
شیر شاه اوبی ، شریک
لطیف وصالین

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد داره . مضامینی که به اداره مجله مواملت
مینماید در صورت نشر یا عدم نشر واپس به نویسنده مسترد نمیکرد . نظریات ارایه شده
صرف نظر نویسنده میباشد .



راه جدید با اخلاق
در قلبهای همتی

صفحه ۲۸

دارالمستوفین یا دارالمجلس



گزارشی از مرستون

«خوش آمدید» این سخن را در حالی که به دامنه های کوه افشار منتهی میشود - این «خوش آمدید» توجه ام را جلب کرد.
درختان استوار و بلند قامت که در دو خط موازی جاده را در نبال میکنند به سرچاه تا آخر چترزد و اند شاخه ها از دو کنار سرک هند یگر را به آغوش کشیده اند.
وقتی داخل محوطه مرستون میشویم و با باشندگان آن آشناییم دیدن دیدار من با شما هم در این اجتماع دور هم گرد آمده یا گرد آورده شده اند.

اکنون در مرستون ۸۶ نفر اعم از اطفال، جوانان و پوسیدگان اعاشه و باطه میشوند ۲۲۰ نامیل در مرستون زیست داشته و ۴۵ نفر به شکل نهاری زنده می نمایند. ۴۱ زن دیوانه و ۴۹ مرد دیوانه نیز در شمار ما برآشده گانند. یکی از مسولین در مورد اینگونه ابراز نظر نمود:

«اگر غلط نکرده باشم اینجا مرستون است صرف برای گداها و فقرا نه برای دیوانه ها. پس چه باید کرد؟ وقتیکه مقامات مسول دیوانه ها را نیز نزد ما میفرستند»

فرمودید مقامات مسول مگر این مقامات مسول غیر از شمال است در طرز العمل کار ما مطابق پرنسیپ های مطرحه در انسا - سنامه مرستون ما جمع نمودن گداها بخیر کار خارتند و بی محل است. البته به اشتراک نمایند ما مگر گاهگاهی دیده میشود که دیوانه ها را آورده و تسلیم نموده اند و فعلا این گروه دیوانه ها را هرگاه به شهر رمانماییم در آن صورت چه واقع خواهد شد؟

«پس راه حل؟»
راه حل اینست که با کمک نات و سیمی که وزارت محترم صحت عامه دارند (دارالمجانین) تاسیس نموده و مرکز معالجه روانی را فعال سازند.
بودجه شما از کجا و به چه طریق تمویل میگردد؟
«با تأسف باید گفت که از مدتی به این سو از بودجه خبری نیست - فعلا» خلاف پرنسیپ های صلیب سرخ ما ریاست عمومی جمعیت افغانی سره میاشت یاری مینمایند. در نزد ککسیون از اوراق پذیرش مقامات در بریط موجود است که منحیث رئیس موسسه برای تخصیص بودجه مراجعه نموده ام»

هرگاه
های کار تولیدات کوچک را فعل میساختید آیا این معضله مالی و پولی شما مرفوع نمیکردید؟
«شما میدانید که در شمار افراد یک در مرستون زنده می دارند افراد سالم بسیار کم اند و گذشته از آن وسایل کار و آموزش آن بعد از مصارف وقت لازم را ایجاد میکنند که دست ما از هردو تنگی است»

هرگاه معضله تعمیر اصلی مرستون که فعلا به تصرف پرورشگاه وطن است حل میشد نیز امید به این اقدامات بود. همینکه فعلا مانعیتونم زیاد تر گداها را جمع نموده و به مرستون انتقال دهم نیز ناشی از معضله جایی است.
«باشید سخن سخنان محترم رئیس مرستون راه قلعه ها را که بخشهای مختلف در آن است پیش میگیرم. درین تعمیر که متصل در روزه رودی است - شعبات اداری جا دارند. با چند تن از مسئولین که سر میخورم درسی یابیم که سوکار داشتن مستقیم با فقیرترین فقرا آنها را از عواطف عالی انسانی برخوردار ساخته و بعد بی از کارمندان مرستون زنان اند و اینها زوارها و مریبان مهران دوستان شامل در مرستون اند. کلینیک ابتدای مرستون آماده خدمت است و در آن مرد کهن سالی که سالهای متدای عمری را به تدای مریبان مرستون

وقف کرده کار میکند و در هر هفته دو روز در کوربان جهت معالجه مریضان می آیند.
بخیرد یگر رالیلیه هاشکیسل میدهند. در اینجا روان حسرت خوردند زنده می حکومت میکند. به اتاق نابینایان سر میزنم. اینجا خاموشیست. میشود تصور نمود که درد یا لوگها چه آسالم و آرزوهای متباز است. شاید در اینجا بزرگترین آرزو نباشد ن باشد. برای دیدن زشتی ها و خوبی ها. در این اتاق مانند همه اتاقهای دیگر چپرکت های و منزله و فرش گیم و یکمقدار ظرف موجود است. در اینجا نیز آرزوی مواد حیوانه میزند. کتابهای که حروف برجسته مخصوص نابینایان دارد به گوشه بی حیده شده. تلویزیونی نیز وجود دارد که نابینایان باشند صدای تلویزیون برایشان مصروفیت ایجاد کرده اند»

به لیلیه انات سر میزنم اینجانب زنده می ادامه دارد. به چشمه که میبینی یا منامردی و رخ بی کسی را میخوانی. دختر آن نوجوان و بالغ و کلان سن در گوشه های از حویلی شان حمام آفتاب می گیرند. بعد بی مصروف جاروب اند. دختر تقریباً ۱۷ ساله بی توجه ام را جلب میکند که آرام به گوشه آفتابی نشسته و سیخ های بافت راته ویا لایزند. اوستاره نام دارد.
- ستاره جان میخواهی برای خود چیزی بیا می؟
- بی کسی هم در بدل بافت ای خاکت و صد افغانی میدد.
ستاره از وضع معیشت آرامی اش در مرستون خود را راضی نشان میدد. اما چه آرامی؟ آرامی داشتن لباس روان در انباری از بقیه در صفحه (۸۴)



از جاربوب کردنی بدم می آید

خالد متین شاکرد صنف ۱۱
لیسه عالی امامی :

شما در فامیل چند نفری زنده گسی میکنید و چقدر در کارهای خانه سهم میکنید ؟
 - مادرفامیل ۹ نفر زنده گسی میکنیم چون خواهانیم در کارهای خانه با مادرم کمک میکنم من کمتر در کارهای خانه سهم میگیرم. اگر چه عقیده من چنین است که نباید مرد ها بگویند که مرد را به کارخانه چی به هر صورت اگر از من بخواهند کاری را برای فامیل انجام بدهم بادل و جان خواهم بدهم.
 - از کدام کارخانه خوشتر است و از کدام کارخانه بدتان می آید ؟
 - والد چه بگویم از سود آوردن خوشم می آید که یک هواخوری هم می شود ولی از جاربوب کردن بسیار بدم می آید.
 - معلم میشود که زیاد جاربوب کاری کردین ؟
 - نه به هیچ صورت این کار را نکرده ام ولی بدم می آید.

آشپزی خوشم می آید

ارزوشاکرد صنف ۱۲ لیسه آمنه فدوی :
 شما با وجود سهم فعال تان در درس مکتب چقدر در کارهای خانه سهم میکنید ؟
 من با وجود ... درجه صنفی، خوب دام علاوه بر مطالعه کتب مکتب به آشپزی علاقه زیاد دارم.
 - از کدام کارخانه بدتان می آید ؟
 - در کارهای خانه از اتوکاری بدم می آید ، زیرا هر بار وقت اتو کردن لباس ها دستم را می سوزانم و هیچ بان بلند نمی شوم.
 - برای چند نفر در فامیل آشپزی میکنید ؟
 - اعضای فامیل ما چهار نفر اند و من هم صرف برای اعضای خانواده آشپزی می کنم.

دختران و

آیا در کارخانه

مرد نباید کلاشویی کند

کاظم محصل سال اول بوهنخی زبان وادبیات بوهنتون کابل :
 شما در فامیل چند نفری زنده گسی میکنید و در کارهای خانه تا چه حد رسیده گسی میتوانید ؟
 شش نفر اعضای فامیل ماست. در کارهای خانه هر چیزی که بوده رسیدگی کردیم ولی به نظرم سهم گرفتن مرد ها در کارهای خانه باید مطابق مسئولیت شان باشد نه آنقدر که کلا شویی هم میکنند.

اول نفره ضد جاربوب

هائشه رناشاکرد صنف ده دال لیسه آمنه فدوی :
 با وجود یک اول نمیره صنف خود است می گوید :
 اگر راست بگویم در کارهای خانه کمتر از دیگران حصه میکنیم. مادرفامیل هشت نفری زنده گسی میکنم در آشپزی و پختن غذای خوب همیشه حصه گرفته ام ولی در قسمت جاربوب کردن خانه خیلی تنبل استم و از این کار بسیار بدم می آید.

سپران چه میکنید ؟

سهم میکنید ؟

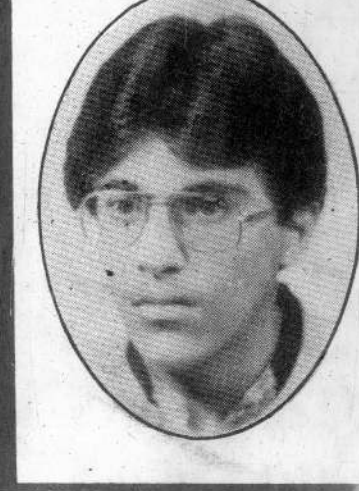
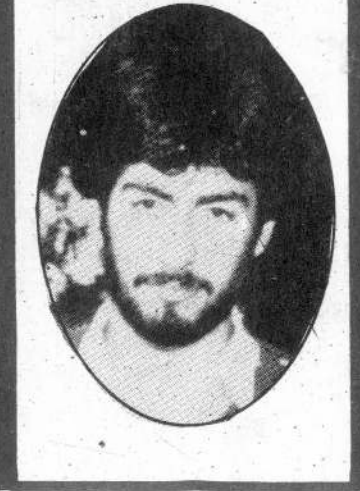
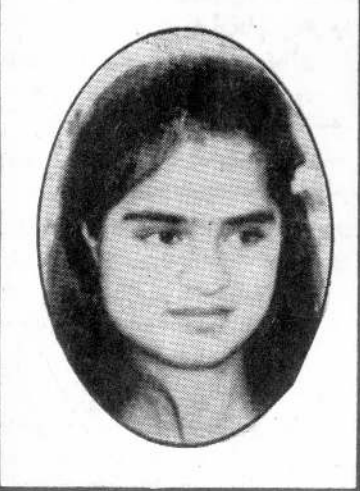
دیا نامحصل سال دوم بوهنخی زبان وادبیات بوهنتون کابل :
 شما چقدر در کارهای خانه سهم فعال گرفته و از کدام کارها خوشتر است و هم از کدام کارها بدتان می آید ؟
 با وجود اینکه تعداد اعضای خانواده ما به هفت نفر میرسد ولی من نسبت به همه انها در کارهای خانه زیاد سهم میگیرم.
 و آشپزی در مجموع خوشم می آید ولی از اتوکاری زیاد بدم می آید.
 نحبیب الله دکاند ارسینما بامیر :
 - مصروفیت روزانه شما چیست ؟
 - دکان ما ، دکان برزخ فروشی است و از ۸ بجه صبح تا به عصر مصروف کار استیم .
 آیا گاهی در کارهای خانه با وجود خستگی زیاد سهم میگیرید یا نه ؟
 - مادرفامیل نام خدا ۲۰ نفر زنده گسی میکنم . معدر کارهای خانه مثل آشپزی ، چوب شکستادن در زمستان برف پاکسی و آوردن سود ای بازار کمک میکنم

کارهای مردانه

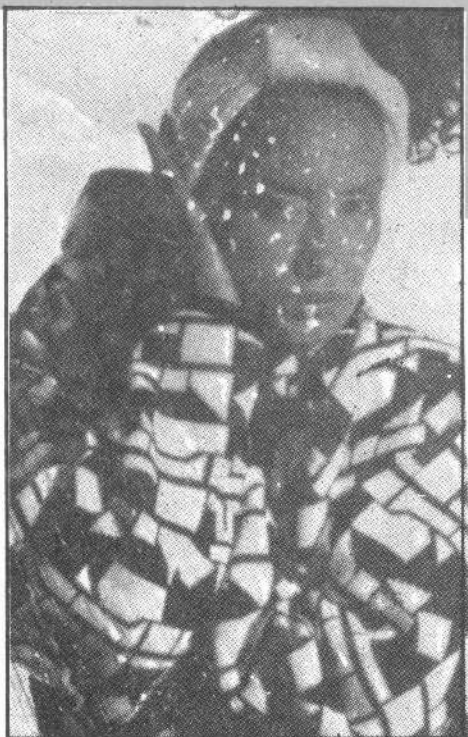
پختن هوسانه خوب است

متخصص پختن شیر برنج

محمد عارف تنها سرایزلسوای راکت :
 شما در فامیل چند نفر زنده گسی میکنید و در کارهای خانه چقدر وارد استید ؟
 - مادرفامیل دوازده نفر زنده گسی میکنم و در قسمت آشپزی و پختن شیر برنج تخصص دارم انهم در صورتیکه مادرم و خواهرانم در خانه نباشند .
 - پس از کدام کارخانه زیاد بدتان می آید ؟
 - چون اولاد خورد خانه استم برای من همیشه میگویند که دست بشویم و خمیروا به نانوا سی بییم که از این هردو کار خیلی بدم می آید . در حالیکه من فارغ التحصیل شده و خدمت مقدس سربازی را در همین نزدیکی ها به خیریه انجام می رسانم و از روز مندم در اینده های نزدیک شامل بوهنخی طب کابل شوم و یک دکتر خوب و مهربان برای مردم باشم ولی در فامیل مرا همیشه کوچک فکر می کنند .



معموداوی په جاورد معوداوی



هرکله چی انسان دیو خبرپه رښتیا والی شک او تردید ولری، خبرپه آوازی بدلیزی

د توریالی ژباړه

تامتو فرانسوي ټولنپيژندونکی ژان - نوئل بدي وروستيو وختونو کې يو کتاب د ((اوازو)) په نامه خپسور کړې دې چې د اکتاب د لوستونکو له تاوده هرکلی سره مخامخ شوې دې .

دادي د اوازو په باب او داچې له علمي پلوه اواز هغه شې د فرانسوي ټولنپيژندونکي نظريو ته فوز نيمو هغه د دغې موضوع په هکله خپل نظريات د ((نيوتايمز)) د مجلې له خپريال سره په يوه مرکه څرگند کړې دي .

- اوازي تل او په هرځای کې موجودې وي . اواز د ټولنيزو اطلاعاتو يوه پخواني شيوه ده او د ليک تر پيدا ايښت پوري د تماس يوازي شيوه گڼل کېږي . د مطبوعاتو راد يواز د سمعې او بصري د اطلاعاتو د وسيلو پيدا ايښت ونشو کولای چې د اوازي مخه ونهيسي .

امريکايان يعنې هغه کسان چې د دويمې نړيوالې جگړې په کلونو کې موجود و اوازو د هغوې دارد و او ملکی کسانو په اخلاقي روحه باندې منفي اغيزه کړې وه . لومړنی کسان و چې د اوازي په باب په زده کړه کې يې پيل وکړ .

اوليت او پوستن د دغه علم بنسټ ايښودونکی اواز داسې تعريفوي :

((هغه گومان چې له ستروپينو سره اړيکه ولري او د دې لپاره ټاکل شوې وي چې په هغې باندې باور وکړي اوله د قهقرو ارقامو پرته چې د هغې د رښتینتوب څخه نه منکوي . له يوې ژبې نه بلې ته ليزه کول کېږي)) بدي توگه . اواز تر ټولو لومړی هغه اطلاع ده چې پر باور او د پام ټينگه وي او هدف يې قانع کول دي .

• شپوټانی امریکایي عالم لېکي : اواز له اقتراحې (بديعه يې) اطلاع څخه عبارت دي او له پيز بحث او خبرواترو د بهير نتیجه ده . پاپه بل بهان اواز يوازي اطلاع نه ده . اواز د پيښو مشخص تعبیر او تفسير او د هغې په باب له خبرو اترو او بحث څخه عبارت دي .

بله نظر هم شته دي او هغه داچې : اوازي د يو ډول رواني ناروغي په مانا او هم هغونې ناروغي چې اوازي تعديق کېدای نشي . نو پر هغې باندې باوري مانادې او بدي کارکړی د ليونټوب نښې پرسي دي . نو لدې امله هغه کسان چې په اوازو باور وکړي

شاید اوازی
يو عفونی
ناروغی وی

سباوون هنرمندان سال را انتخاب مینماید کارگردان فلم هنرمند سینما مثل، آواز خوان و کمپوزیتور مورد علاقه تان کیست؟ نظر تان را برای ما بنگارید!

کورس مجله سباوون
پارسی ۶۷۱ مطبوعه

شول چی ترزو زیات کسان . د ارقام له کوم معایه
غځه اخیستل شویدی بداسی حال کی چی رسمی
ارقامود ۳۱ کسانو مړینه نیولې ده .

مخواب ساده دي : په رسمی ارقامو باندې پا وړ
نه کوي . د هغه څه په باب گومانونو چی په چرنوبیل
کی پېښ شوي له پېښې نه وروسته په لومړي اوونۍ
کی شکل ونیو . یعنی په هغه وخت کی چی لا هېڅ
رسمی ارقام نه وو وړاندې شوي . خو فرانسوي -
ورمېانو د هغه ډاډ په باره کی هغه سپه لاندې
ایستلی او د وژل شوو ستر ارقام هم خپروول . هغو
ارقامو چی وروسته وړاندې شول د جا پاملرنه
وړوانه وړله . خلکو په فرانسوي ورمېانو نه لدې امله
چی هغوي د شوروي اتحاد په نسبت منفی چلند
لري . بلکی لدې امله باور وکړ چی هغوي د اتومی
استیشن غځه په ډار کی وو اوله شلوکلونو راهیسې
هغوي د ناوړه پېښې په انتظار کی وو . پوي چاودنې
په پوځل سره ټولې اوازي او ډار تايید کړې .

موز به اوازي باور کوو ځکه چی د اکارد شاورخوا -
نرې د بی پېژندنې لپاره غوره امکان دي . . . د -
انسان مخزتل د انډولیزو طرحو په لټه کی دي . چی
د بی نظم اولگه ورو پېښود یو والی امکان برابروي
موز هم گډوډي اوهم تصادفات نه خوښوو . د هغه
مقیاس په پرتله چی اوازه څرنگه خپریږي . په هماغه
اندازه اوازه زیاتره د قناعت وړ گرمسی .

کله چی خلک بریول باندې د اغیزې په نشتوالی
کی . د پوي موضوع په باب خبرې کوي . د اکارد ه -
هغوي له نظریاتوسره د پوځي کید و لپاره د انسان
سینه والی راباروي . روانشناسان د انسان له دغه
روانی خاصیت غځه په ښه توگه خبر دي .

اوازه یوازي هغه وخت مینځ ته راځي چی -
وکولای شی د کوم ټولنیز ضرورت رفع کوونکی . د کوم
کس هیلی او پټې اند پېښې وي . محدودې اوازي
چې له حقیقت هم خپریږي . حتی داسی اوازي
د هغه چاله خواچی په هغو هېڅ باور نلري . -
خپریږي او تکراریږي .

څوکاله اوازه وه چی د ((مک - د ونالد)) د -
شرکت په رستورانونو کی د فونې کوفته د ځمکی له
چینجیو غځه جوړ وي . دا اوازه چی په هېڅ ډول -
نش کیدای چی رښتیاوي (د هغه سختی ځا رنی
له امله چی د څوړاکی مواد وڅخه کپړي) بیا هم
د یو شمیر لگونکو د اند پېښې سبب شوه او هغوي
فکر کوي چی د مطلق کثافاتو په وسیله تغذیه -
کپړي .

فرانسوي ټولنپوه د دې یونښتی په جواب کس
چی اوازه د ټولنی په سیاسی ژوندانه کی څه نقش
لوبوي . داسی څرگنده کړه : سیاست له اوازي -
پرته وجود نه لري . اوازه د هغه خبرد لیز د لسو
لپاره یوه وسیله ده چی له ټولنی څخه پټ ساتل
کپړي او خلکو ته امکان ورکوي چی په هغه څه چی له
هغوي څخه پټ ساتل کپړي بحث وکړي . مثلاً د
جمهور رئیس پر روضتیا او سلامتیا باندې په رسمی
ډول بحث نه کپړي . خودا د اوازي لپاره یوه
موضوع ده . د دولت د مشر د عمر اړوند والی پوري
اړوند ه ساه له او د هیواد وچاود دارام اړوند لانه

باتي په (۷۷) مخ

لمللنه پردې دي . دا راز نظر د هغو کسانو د -
تکړولو امکان برابروي چی د پېښو په رسمی تعبیر
با وړ نلري .

خود اوازه خپروول - د ډله پیزو هم (او هاسو)
نتیجه نده . اوازي موز ته نه د پردیو له لاري بلکی
د نزدې کسانو له لاري چی زموز تیرایستل هغوي
ته بی مانا دي . رارسنزي . خود دي واقعت چی
باید همیږی نکر چی د اطلاع رښتینوالی هغه
کتوري ده چی په سختی سره بی په ثبوت رسولاي
شو . د مثال په ډول . د ((یونانیته)) ورمېانس
د لوستونکو لپاره ټول هغه څه چی د ((فگارو))
په ورمېانه کی خپریږي حقیقت نه . بلکی د هغه
معکوس دي .

هرکله چی انسان د پوځیبه رښتیاوالی شک او
تردید ولري . په هغه صورت کی خبر پر اوازي -
بد لیزې .

د اوازي منل او پر هغی باور - د هر انسان د
فردی شک او تردید نتیجه ده . خلک به اواز باور
کوي ځکه چی اوازي زیاتره وخت رښتیا کپړي اوله
بله بلوه اوازي هغه اطلاع له معانه سره لري چی په
سختی سره هغه څیرلی شو . اوازه بل واقعت
یعنی په زړه پوري واقعت تولید وي . زه په ټولنه
کی د هغی اطلاع پیدا ایست او خپریدل اوازه بولم
چی په ښکاره توگه د رسمی منابعو له خوا تصدیق
نش او یا هم د رواغ وگڼل شی . اوازي له رسمی
تعبیر و نوڅخه مخکی کپړي . سر پیره پردې د پټو
مسایلو رسوا کول او یا هم د فرضیاتو څرگندول . واکمن
ارگانونه دي ته اړ باسی چی د هغوي په باره کس
خوله برانیزی . کیدای شی چی اوازي ډیري کتوري
هم دي . د مثال په توگه . کله چی د پوي موسسی
کارکوونکی مخکی تر مخکی پوهیږي چی د بر طرفس
ساه له بی تر لاس لاندې ده .

ولی آوازي په چټکی سره خپریږي .

- د دې لپاره چی هغه خلکو ته زیات ارزښت
لري . اوازه خلکو ته هغه اطلاع رسوي چی هغوي
باید پرې خبرنشی . له همدې امله خلک هڅه کوي
چی هغه ډیر ژر د خپلو نزدې کسانو تر مینځ خپره
کړي .

موز پر هغه اوازي باور کوو چی هغه له هغو
کسانو چی پدې یا هغه علت له موز غځه زیات بو -
هپړي . واورو . په اوازه باندې باور هغه وخت
زیاتنيزی چی موز هغه . د هغه چاله خولی واورو
چی د هغه خبرو ته پاملرنه لرو . د مثال په ډول :

((جمهور رئیس سخت ناروغ دي . زه یوملگري لمر م
چی پخپلو سترگوئی ((دعا جل طی کد)) مو تر چی
له . . . سیمې څخه تیریده . لیدلی دي)) . پدې
صورت له شاهد پسرته بل چا باندې باور کولای شو
زه همد اوس د خپرنوبیل په باره کی یو کتاب لولم .
زه له هغه څه سره چی هلته پېښ شونه . بلکی له
هغو اوازو سره چی د چرنوبیل په باب مینځ ته -
رافلی . علاقه لرم . د اصل اوازي د ډله پیزو اطلاعات
د وسایلو له لاري خبرې شوې . موز د دې په باب
چی په چرنوبیل کی څو تنه له مینځه تللی . د عامه
انکارو نظر فوښتنه وکړه اوبه جواب کی واوریدل -

اسرار خوردنیها

تأمی توانید ماست بخورید]
 ماست موثرترین عامل طول عمر است تا می توانید ماست بخورید زیرا بهترین منبع کلسیم است و اما اسید لاکتیک که بوسیله ماست بوجود می آید دارای خواص بسیاری است: اولاً اغلب میکروها در برابر آن از بین میروند، بطوریکه هیچ میکروبی بجز از سریش و کلوزوسپه زخم در مقابل آن نمی تواند مقاومت کند - از بین سیلین قویتر - ماست از بین سیلین هم قویتر است - قبول نمی کنید، بشما ثابت می کنم - بین سیلین روی - میکروب حبه یعنی ((یاسیل تیفیک)) هیچگونه اثری ندارد - ولی ماست ترش همین میکروب را بواسطه اسید لاکتیک خود در یک ساعت از بین میبرد - میکروها با راتیفوسید و دیازنتری (اسهال نیز در کمتر از یک ساعت بواسطه ماست ترش از بین میروند - میکروهای مولد ملاریا در دو ساعت و میکروب مولد بنومونسی (سینه و غل) در پنج ساعت و میکروب دیفتری در ۲۴ ساعت بوسیله اسید لاکتیک ماست از بین میروند - در حالیکه بیسیلین ابتدا روی میکروب دیفتری اثری ندارد - حافظ بدن - ماست بدن را از ابتلا به امراض جهاز هاضمه، مانند سره هم و اسهال التهاب روده و تبصیت و التهاب کولون و بسیاری از بیماریهای پوستی مانند کورک - آگزما - ویت درامان - نهمفر، کلسیم، آهن و بیشتر ویتامین های مفید برای بدن مانند ویتامین (آ) ویتامین (د) ویتامین (ب) و چند نسوع ویتامین کم اهمیت تر - ماست بین سیلین غریبا اگر ماست چند ساعت بماند لاکتوزان تبدیل به اسید لاکتیک



مای شیرما

گزارشگر: صباح



قد کوتاه



وقتی کنار راهروهای پر جمع و جور شعرما اندک زمانی ایستاد میبوی از کنار جاده آدمهای گوناگون با حالات ویژه خودشان را ببینی، آدمهای پاره پاره، آدمهای خویبر لباس، آدمهای بیاد، آدمهای ناشاد، آدمهای عصبانی، آدمهای متحسر، آدمهای زیبا، آدمهای زشت، آدمهای سفید پوست، آدمهای گند مگون، آدمهای سیاه پوست، آدمهای گریان، آدمهای خندان، آدمهای قد بلند، آدمهای قد متوسط، آدمهای قد کوتاه، آدمهای موکب، آدمهای بی حیا، آدمهای زین، آدمهای بیخ، آدمهای عاجز، آدمهای چرت، آدمهای بانظافت، آدمهای بیخ، آدمهای لاجر اندام، آدمهای توجه را جلب میکند، هر کدام حالتی دارد و هر کدام به اشکال مختلف زنده می کند، برای ما بخصوص زنده می آید که مای شیرما توجه قرار گرفته اینها آدمهای صمیمی همیشه صمیمی اند و این مطلب را بخصوص آنانی خویبر میداند که نزدیکی با قد کوتاه ها دارند - یکی از همکاران حاجی غلام حیدر مدتی در موی آرشید ارگانهای محلی که قدش در حدود یکمتر و پنج سانتی است میگوید: ((او نهایت متحمل، خوب - سر بر خورده و انسان شریفی است - ۱۰۰)) حاجی غلام حیدر که ۳۴ سال دارد میگوید: ((زنده می من مثل سایر همشهریانم عادی و کاملاً عادی است سالهای قبل کاکای بدم نیز مانند من قد کوتاه بود - آنچه در رابطه به مشکلات است یکی از ارادان - اهالی است حتی وقتی میخواهم به سرویسهای بنج افغانستانی بالا شوم نگران میگویند ((برای اطفال اجازه نیست)) شاید او واقعا نداند که من من ۳۴ است - درته و بالا شدن موثره های کلان کمی معضله دارم - نشستن بالای چوکی و کار عقب این میزهای شعبات برایم مشکل است - تا حال چندین بار از مسوولین محترم مطالبه نموده ام که برایم چوکی و میز ویژه بی ترتیب و فرمایند - اما نسبت قیمت تمام شدن آن تا حال اینکار نشده))
 غلام حیدر مورد بیست واقعا خوب برخوردار است تعارف صدای - نغایت ناز دارد - از ازیسه انصاری فارغ گردیده و یکبار سفر حج معظم نموده و از ولایات خلال آباد و بلخ را دیده است میگوید: ((وقتی برایم بخوام در ریشی سرتا با سارم یکم متر که بگلی کافس است)) او ۲۳ کیلوگرم وزن داشته نمبر پختن (۱۲) است - در مورد از و اجس میگوید ((تا زمانی که کسی متناسب با قد خود پیدا نکند عروس نمیکنم)) به امید آنروز که جنین دوشیزه آید - ال حاجی صاحب پیداشود و در تغییر آن زود تریده نیاید و سراغ دیگرفسند کوتاه ها را میگیریم -
 یکی از شناخته شده های شعرما هم آقای غلام سخی افشار اند - ایشان مدتی در کوهن ریاست تأمین احتیاجات استند - نهایت خوش برخورد، صمیمی و شوخ مشرب، غلام سخی میگوید: ((من حقیقی ام متجاوز ۴۷ سال است)) - و چگونه شوخی ادامه میدهند: ((تازه حال یکبار از و اج نمودم - ام شکر الحمد لله نمره از و اجم شمر - فرزند بلند قد مانند مادرشان است)) - همکاران همه به او احترام قایل اند - زیاد دوست دارند - قد غلام سخی را که اندازه گرفتیم در پدم اندازه قدش از یکمتر و سه سانتی تجاوز نمیکند - نمبر سیاهی آقای غلام سخی سه نمره میباشند - در ستان نیز کوچک اند - میگویند برادر مرحومی اس از اندام کاملاً نورمال برخوردار بوده - منیسر و بی از همکاران او میگوید: ((در مورد غلام سخی خان نظر عمسه همکاران مایکی است، تمام خوبی های دارد - کثر عصبان می شود، همیشه مزاق میکند زیاد تر از دیگران کار میکند))
 بی همکار دیگر میگوید: ((غلام سخی خان را اشتها زیاد است معادل به دو تاسه چند مانان میخورد))
 از غلام سخی میپرسم چه مشکل دارد:
 ((من در همین جامعه مانند سایر هموطنانم زنده می دارم - با ارادان اطفال و جوانان و دختران عادی شده ام مشکلات فقط مشکلات نیست که در انگیزه همکاران ما است)) بقیه در ص (۶۳)

به دنبال افتخادها

به لب حرف و به دل فریاد دارم

رخ تو خاطر نامشاد دارم

دروازه‌های رادیو تلویزیون بروی فرهاد دریا بسته نخواهد بود

نغمه کنده: بیلابیل

ممکن است بتوان احساس استعداد را به نگین انگشتر زنده گسی مبدل کرد. علاتمند آن آوازه‌ها در ریاضی نامه‌های متعددی به اداره مجله، درباره او پرسش‌های مختلفی دارند، یکی از آنها خیر کنسرت هاپس می‌رسد، دیگری از سانسور فلان آهنگس، آن دیگری از سحت و کار و بار و به همین گونه... این پرسش‌ها و تکیه بقیه در صفحه ۶۶

فرهاد دریا یک استعداد برجسته را می‌بیند که باید بتواند از کوره‌های دشارش بگذرد و راه خود را به سوی آینده هرچه درخشان‌تر نماید. استعداد هاشوت ملی ما هستند، از این ثروت نمی‌توان به آسانی چشم پوشید. اما جامعه باید همان‌طور که استعداد‌های خود را حفظ می‌کند، همان‌سان باید آنرا میقل دهد. هرچه قدر که ممکن است، این استعداد را درجا پشان قرار دهد و در آن صورت

کسانی که نه تنها آینده، برای او فایده نیستند، بلکه حتی از استعداد او نیز انکار می‌کنند. موافقین و مخالفین فرهاد دریا متعددند و هر یک چیزی برای گفتن دارند. در میان مخالفین او کسانی نیز هستند که او را به خود خواهی محکم می‌نمایند و بدین علت به استعداد هنری او نیز اربابی نمی‌گذارند. بهر حال، بخواهید برسید تا فرمان‌برار فرهاد دریا چیست؟ مجله سپا و درجه سه

فرهاد دریا! این نام برای نس جوان ما آشناست. بسیاری هادرسیماي متواضع و صمیمی او یک استعداد فون - العاده را می‌بینند که نباید بتواند بیشتر از همقطاران - دست افتاده ی موسیقی امروز ما را بگیرد. شاید هم ستاره باشد از تبار قافله سالاران هنر موسیقی که در آسمان موسیقی معاصر را روشنایی تازه ای بخشد. اما بعضی‌ها مخالف این نظریات اند، هستند



روزنامه استیلا

تهه كنده ح نر

ك

گدایان نیویارک خشن تر میشوند

مرد جوانی با بیراهن و بتلون چرکین و کهنه در یک راهرو زیرزمین نیویارک با سگفون ایستاده و با آواز بلند و رعد مانند برهابرین فریاد میکشد (میدانم کسکفون را خوب ندارید! اما اگر میخواهید ساکت و آرام باشم برام پول بد هید) و متصل این سخنان شروع به نواختن این آله موسیقی میکند که حوصله هر رهگذر را سر میزد. او به نواختن ادامه میدهد و بعد از چندین دقیقه متوجه میشود که هیچکس به او توجه نکرده و پول نداده است بعد از آن را هر روز به زمین دیگری میرود. در نیویارک اکنون زیاد از پنج هزار گدا وجود دارد که

مرد جوانی با بیراهن و بتلون چرکین و کهنه در یک راهرو زیرزمین نیویارک با سگفون ایستاده و با آواز بلند و رعد مانند برهابرین فریاد میکشد (میدانم کسکفون را خوب ندارید! اما اگر میخواهید ساکت و آرام باشم برام پول بد هید) و متصل این سخنان شروع به نواختن این آله موسیقی میکند که حوصله هر رهگذر را سر میزد. او به نواختن ادامه میدهد و بعد از چندین دقیقه متوجه میشود که هیچکس به او توجه نکرده و پول نداده است بعد از آن را هر روز به زمین دیگری میرود. در نیویارک اکنون زیاد از پنج هزار گدا وجود دارد که



معمورترین مردان و زنان



وقتی وردوی واسیلیان یکهدو د همین سالگرد خود را در شهر صنعتی لینناکال جشن گرفت، ثابت ساخت که در مناطق روستایی و شهری ارمنستان شوروی تعداد زیادی از مسن ترین اشخاص جهان وجود دارند. این خانم بیشترین وقت زندگی خود را به کار در یک فابریکه آن شهر گذراند و اکنون زیاد از ۷۰ ساله است و کواسه دارد. با وجود سن پیشرفته، او از صحت خوب برخوردار است در کارهای خانه ستم میگیرد و از کواسه هایش مواظبت مینماید. حافظه اش بسیار خوب است و قدرت بینایی اش زیاد از ۷۰ ساله است.

میتواند بدون عینک بخواند و خیاطی کند. در ارمنستان شوروی چندین هزار اشخاص مسن و معمور زندگی می کنند که مطابق به آخرین آمار از رقم دو ستم آنان رازنان تشکیل میدهد.

علیه موجودیت سگ در شهر



ساکنان ریکیاویک اجازه ندانند که در شهرشان، جاییکه سه سال پیش برای نخستین بار سگ را آوردند، این حیوان وجود داشته باشد. همه پرسی که آیا موجودیت سگ در آن شهر اجازه داده شود یا نه یک هفته دوام یافت و نتایج نشان داد که دو ستم اهالی شهر مذکور مخالف نگهداشت سگ هستند. پنجاه سال پیش در ایسلند سگ را از آن جزیره بیرون راندند که این وضع تا سه سال پیش ادامه داشت.

ریکیاویک ۱۰۰۰۰ جمعیت دارد و آنها بخود می بالند که در جهان از نظر آلودگی محیط کمترین مشکل را دارند.

سال زود ترمییرند. آنانیکه همراه سگرت کشان زندگی می کنند به خطر ابتلا به سرطانی شش روبرو هستند و این خطر در بین آنان ۵۰ درصد زیاد تر از اشخاصی است که در محیط عاری از دود سگرت بسر مییرند. یکی از راههای مبارزه از نظر کارشناسان مذکور این است که به سگرت کشان پیشنهاد سفارش شود جاییکه اشخاص غیر معتاد به سگرت باشند از دود کردن سگرت دوری جویند. به معنای دین سگرت کشک شود از اینها دست کشند. توجه بیشتر به نوجوانان عطف شود تا به سگرت عادت نکنند بلند بردن بهای تنباکو سگرت از سوی حکومت مربوط اقدام دیگری است که کارشناسان مذکور کاربرد آنرا توصیه کرده اند.

مرد عظیم الجثه که نخستین بار قدم زد



۱۲۰ کارشناس ورزشک از سی کشور جهان سترا تری تازه را در مبارزه علیه سگرت طرح و تاکید کردند. سگرت کشیدن زیان آور تر و خطرناک تر از مصرف ایدس است. آنها در کنفرانس در فاد رسید یاد آور شدند تعداد راریا سالانه دست کم نیم میلیون نفر از امرای ناشی از سگرت کشیدن مییرند و بعضی متخصصین این رقم را دو چندان نشان دادند. گرچه شرکت های مولد سگرت نتوانسته اند از سال ۱۹۲۰ به بعد فروش سگرت را میان مردان اروپایی افزایش دهند اما خانمها و اطفال بطور روز افزون به آن رو میاورند. در اروپا بیشترین سگرت کشان در یونان اند و پولند، مجارستان ترکیه و یوگوسلاویا و در مرتبت های بعدی میایند. دکتر مارتین راوازشفاخانه کنگ کراس لندن میگوید رسبع سگرت کشان به مقایسه اشخاصیکه به سگرت معتاد نیستند ۱۰ تا ۱۵

ک

ک

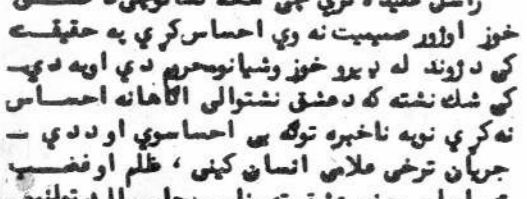
اقامه دعوی خانم علیه شوهر

روبین گیفتز هنرمند سینما و خانم مایک تیون که میخواهد ازین نهرمان سنگین وزن یکس جهان طلاق بگیرد علیه او اقامه دعوا کرده است. به عقیده این خانم مایک تیون در نشر مقاله ای دست داشته که در آن روبین گیفتز

به دزدی پول یکسر معروف جهان سهیم شده است. در صورت دعوی که در محکمه فدرال نیویارک ارایه شده مضمون منتشره در نیویارک است بتاریخ ۷ نومبر احقانه، ریاکارانه و بی پایه و اساس خوانده شده است. این صورت دعوا آخرین دعوی بر خورد های حقوقی میان این زن و شوهر است که در حال جدایی قرار دارند. وکیل دعوی مایک تیون - ادعای روبین گیفتز را دروغ و اشتباه برای این اکترس خوانده است.

مینه دانشان په ژوندانه کی

بشپړې د خپل فرور شاه پتوي له شوره پکې او متقابله نینه د اول احساس له مننه وړي . . .
 ((د یوالونه نړوي او د وجود ونډو له یومای کېدو وڅخه یواحد وجود منع نه راجسي .
 طبیعت انسان یوازي ژوند کولو ته نه دي جوړ کړي لکه چې انسان لکه و کونښونو او هڅوته اړتیا لري متدن خلک نشي کولی د عشق پرته خپله جنسي فریزه لکه څنگه چې باید ارضایي کړي او ترهښي پوري چې نارینه او نینه د وار په توله مانا په دې ارتباط وارد نشي د اغیزه نه اړخاګزي .
 راسل عقیده لري چې هغه کسانو چې د عشق خوږ اولور صمیمیت نه وي احساس کړي په حقیقت کې د ژوند له ډیرو خوږ وښایونو محروم دي او په دې شک نشته که د عشق نشتوالی اګاهانه احساس نه کړي نوبه ناخبره توګه یې احساسوي او د دې -
 جریان ترڅو ملامت انسان کښي ، ظلم او فحشپ ته رابولي پخني عشق ته مناسب چاپیریال د تولدو -
 هانوله نظره لري نه دي اړکه له بامه لري پاتې شي نراوښمه په ونه کړای شي خپلي طبیعتي ودې ته ورسېزي زیاتره نارینه او نینه چې په ژوند کې له مناسبو شرایطو وڅخه برخمن وي په ژوند کې له ماطنی سره لکه عشق احساسوي خوږ تجربه کله کسانو ته د جنسي جاذبې له مخې مشکل کار دي -
 مثلاً دغه پېښه په نجونو کې لږ ښه سختو -
 شرایطو کې رول شوي وي صدق کوي که وفادار ويوې نجلې ته ترهغه پوري چې مېر ه کوي پاکر پاتې شي نوهڅو ته لږ څه مشکله خبره ده او علت هم د دې چې ناخبرې پکې اغیزه لري او دغه ډول وادونه هم ښه نتیجه نه لري .
 برتراند راسل زیاتوي چې عشق چټکه انښ پړوا توره ده که ازاده پاتې شي د معرفت او قانون په چوکاټ کې محدود نه پاتې کېږي د کوچنیانو په باب د ویره مخه نه ده خو ځکه چې ماشوم لري شي نو پېساد ژوند ډگر تی پورې له دې امله ده چې عشق کوم مستقیم شتمن نه دي او د نسل د پرمختګ د هدف په برخه کې مرسته کوي په هر حال هغه اخلاق چې د تعقل په چاره ولاړ وي نود ښي او نارینه ترمنځ نا اادلې کوي او هغه په دې اساس چې عشق کوم مطلوب شي دي بلکې په دې اساس چې پلار او میر باید له کوچنی سره مینه ولري د جنسي اخلاقو پوهنده هدف د دې چې په تعقلی میزان پخپل وړي او هغه د دې چې د کوچنیانو د کورساتو په خاطر باید له مینو تېرو ډډه وشي .



د ژوند او د راسل د نظریو

د دوه جنسونه ډول اړیکه لرلو د لاله نه کوي بلکې هغه ډول روحی اوجسې اړیکې دي چې د پام وړ شور او احساس سره ملګري دي . داسې احساس چې لکه د وانګر د موسیقۍ په یوه پارچه کې بیان شوي او ((ترسیتان وایزونه)) نومېږي . د زیاتو ښه وارانینه له تجربو سره مطابقت لري .
 راسل عقیده لري چې داسې څه په ډیر لږ امکان ولري چې د پام وړ هنري تمبیولوي خوږه اروپایي د عشق دغه ډول احساس لږ نه دي البته په سمبولیکو زیات او په سمبولیکو لږ دي او زما په نظر دغه کار د اړوند وکسانو د طبیعت پوري اړه نه لري بلکې د دودونو او عینې پوري اړه لري .
 د مثال په توګه په چین کې د اېښه لږه ده .
 لکه هغه امپراتور او نوجې معشوقې د رلودې او -
 هغوي یې له کاره وپستی وه ناوړه پېښه کېدل کېږي راسل یادونه کوي چې د لرغونې چین په فرهنگ کې هر ډول له هیڅانه پک احساس مندل کېده او په امتدالی او تعقل باندې ټینګار کېده .
 په دې ډول راسل د فرانسې انقلاب رومانټیک فورېنگ انټر یووالی جګړې ته ګوته نیسي وایې چې د دې پېښوله مخې د عقل رول د ویره اغیزمن ندې لیکه چې ((عقل)) په روانی لحاظ ناوړه نتیجه هم لري . هغه وایې :
 مذهب جنګ او عشق د انسانی ژوندانه د دې -
 غیر عقلی فعالیتونه دي . د ادري وار د عقل له د ایزې بهر دي . په دې تېر سره چې عشق د عقل ضد نه دي . یو محقول او منطقي سرې کولسې ش په محقول ډول له هغه ګټه واخلي .
 په نوي نړي کې عشق له مذهب څخه بل ستر د ښمن لري او هغه د کار اصل او اقتصادي -
 پریالیټوبونه دي . په امریکایي خلک په دې عقیده دي چې باید اجازه ورته کړل شي چې په ژوندانه کې عشق د پریوختنې ، اړکه داسې وشي نوهغه سرې په ساند او ښه شعوره وي . خو البته بعدې برخه کې هم تعادل ته اړه ده .
 راسل یادونه کوي چې عشق د جنسي نژد یوالي څخه ډیر برتر او اوچت عمل دي . د یوازینۍ ستوب څخه د تېښتې یوه وسیله ده . چې د ښه وارانینه پوري په ژوند یې سپوري اچولې دي . زیاتره خلک د -
 چاپیریال د سر ښت اړیکو والی څخه تښتې اوله دې امله تشویش کوي . خلک د مینې وړي دي او هم د اتنده ده . چې نارینه یې د قهر ارضاب او



راسل عقیده لري چې عشق په خپله اصلي مانا د دوه جنسونه ډول اړیکه لرلو د لاله نه کوي بلکې هغه ډول روحی اوجسې اړیکې دي چې د پام وړ شور او احساس سره ملګري دي . داسې احساس چې لکه د وانګر د موسیقۍ په یوه پارچه کې بیان شوي او ((ترسیتان وایزونه)) نومېږي . د زیاتو ښه وارانینه له تجربو سره مطابقت لري .
 راسل عقیده لري چې داسې څه په ډیر لږ امکان ولري چې د پام وړ هنري تمبیولوي خوږه اروپایي د عشق دغه ډول احساس لږ نه دي البته په سمبولیکو زیات او په سمبولیکو لږ دي او زما په نظر دغه کار د اړوند وکسانو د طبیعت پوري اړه نه لري بلکې د دودونو او عینې پوري اړه لري .
 د مثال په توګه په چین کې د اېښه لږه ده .
 لکه هغه امپراتور او نوجې معشوقې د رلودې او -
 هغوي یې له کاره وپستی وه ناوړه پېښه کېدل کېږي راسل یادونه کوي چې د لرغونې چین په فرهنگ کې هر ډول له هیڅانه پک احساس مندل کېده او په امتدالی او تعقل باندې ټینګار کېده .
 په دې ډول راسل د فرانسې انقلاب رومانټیک فورېنگ انټر یووالی جګړې ته ګوته نیسي وایې چې د دې پېښوله مخې د عقل رول د ویره اغیزمن ندې لیکه چې ((عقل)) په روانی لحاظ ناوړه نتیجه هم لري . هغه وایې :
 مذهب جنګ او عشق د انسانی ژوندانه د دې -
 غیر عقلی فعالیتونه دي . د ادري وار د عقل له د ایزې بهر دي . په دې تېر سره چې عشق د عقل ضد نه دي . یو محقول او منطقي سرې کولسې ش په محقول ډول له هغه ګټه واخلي .
 په نوي نړي کې عشق له مذهب څخه بل ستر د ښمن لري او هغه د کار اصل او اقتصادي -
 پریالیټوبونه دي . په امریکایي خلک په دې عقیده دي چې باید اجازه ورته کړل شي چې په ژوندانه کې عشق د پریوختنې ، اړکه داسې وشي نوهغه سرې په ساند او ښه شعوره وي . خو البته بعدې برخه کې هم تعادل ته اړه ده .
 راسل یادونه کوي چې عشق د جنسي نژد یوالي څخه ډیر برتر او اوچت عمل دي . د یوازینۍ ستوب څخه د تېښتې یوه وسیله ده . چې د ښه وارانینه پوري په ژوند یې سپوري اچولې دي . زیاتره خلک د -
 چاپیریال د سر ښت اړیکو والی څخه تښتې اوله دې امله تشویش کوي . خلک د مینې وړي دي او هم د اتنده ده . چې نارینه یې د قهر ارضاب او

راسل عقیده لري چې عشق په خپله اصلي مانا د دوه جنسونه ډول اړیکه لرلو د لاله نه کوي بلکې هغه ډول روحی اوجسې اړیکې دي چې د پام وړ شور او احساس سره ملګري دي . داسې احساس چې لکه د وانګر د موسیقۍ په یوه پارچه کې بیان شوي او ((ترسیتان وایزونه)) نومېږي . د زیاتو ښه وارانینه له تجربو سره مطابقت لري .
 راسل عقیده لري چې داسې څه په ډیر لږ امکان ولري چې د پام وړ هنري تمبیولوي خوږه اروپایي د عشق دغه ډول احساس لږ نه دي البته په سمبولیکو زیات او په سمبولیکو لږ دي او زما په نظر دغه کار د اړوند وکسانو د طبیعت پوري اړه نه لري بلکې د دودونو او عینې پوري اړه لري .
 د مثال په توګه په چین کې د اېښه لږه ده .
 لکه هغه امپراتور او نوجې معشوقې د رلودې او -
 هغوي یې له کاره وپستی وه ناوړه پېښه کېدل کېږي راسل یادونه کوي چې د لرغونې چین په فرهنگ کې هر ډول له هیڅانه پک احساس مندل کېده او په امتدالی او تعقل باندې ټینګار کېده .
 په دې ډول راسل د فرانسې انقلاب رومانټیک فورېنگ انټر یووالی جګړې ته ګوته نیسي وایې چې د دې پېښوله مخې د عقل رول د ویره اغیزمن ندې لیکه چې ((عقل)) په روانی لحاظ ناوړه نتیجه هم لري . هغه وایې :
 مذهب جنګ او عشق د انسانی ژوندانه د دې -
 غیر عقلی فعالیتونه دي . د ادري وار د عقل له د ایزې بهر دي . په دې تېر سره چې عشق د عقل ضد نه دي . یو محقول او منطقي سرې کولسې ش په محقول ډول له هغه ګټه واخلي .
 په نوي نړي کې عشق له مذهب څخه بل ستر د ښمن لري او هغه د کار اصل او اقتصادي -
 پریالیټوبونه دي . په امریکایي خلک په دې عقیده دي چې باید اجازه ورته کړل شي چې په ژوندانه کې عشق د پریوختنې ، اړکه داسې وشي نوهغه سرې په ساند او ښه شعوره وي . خو البته بعدې برخه کې هم تعادل ته اړه ده .
 راسل یادونه کوي چې عشق د جنسي نژد یوالي څخه ډیر برتر او اوچت عمل دي . د یوازینۍ ستوب څخه د تېښتې یوه وسیله ده . چې د ښه وارانینه پوري په ژوند یې سپوري اچولې دي . زیاتره خلک د -
 چاپیریال د سر ښت اړیکو والی څخه تښتې اوله دې امله تشویش کوي . خلک د مینې وړي دي او هم د اتنده ده . چې نارینه یې د قهر ارضاب او



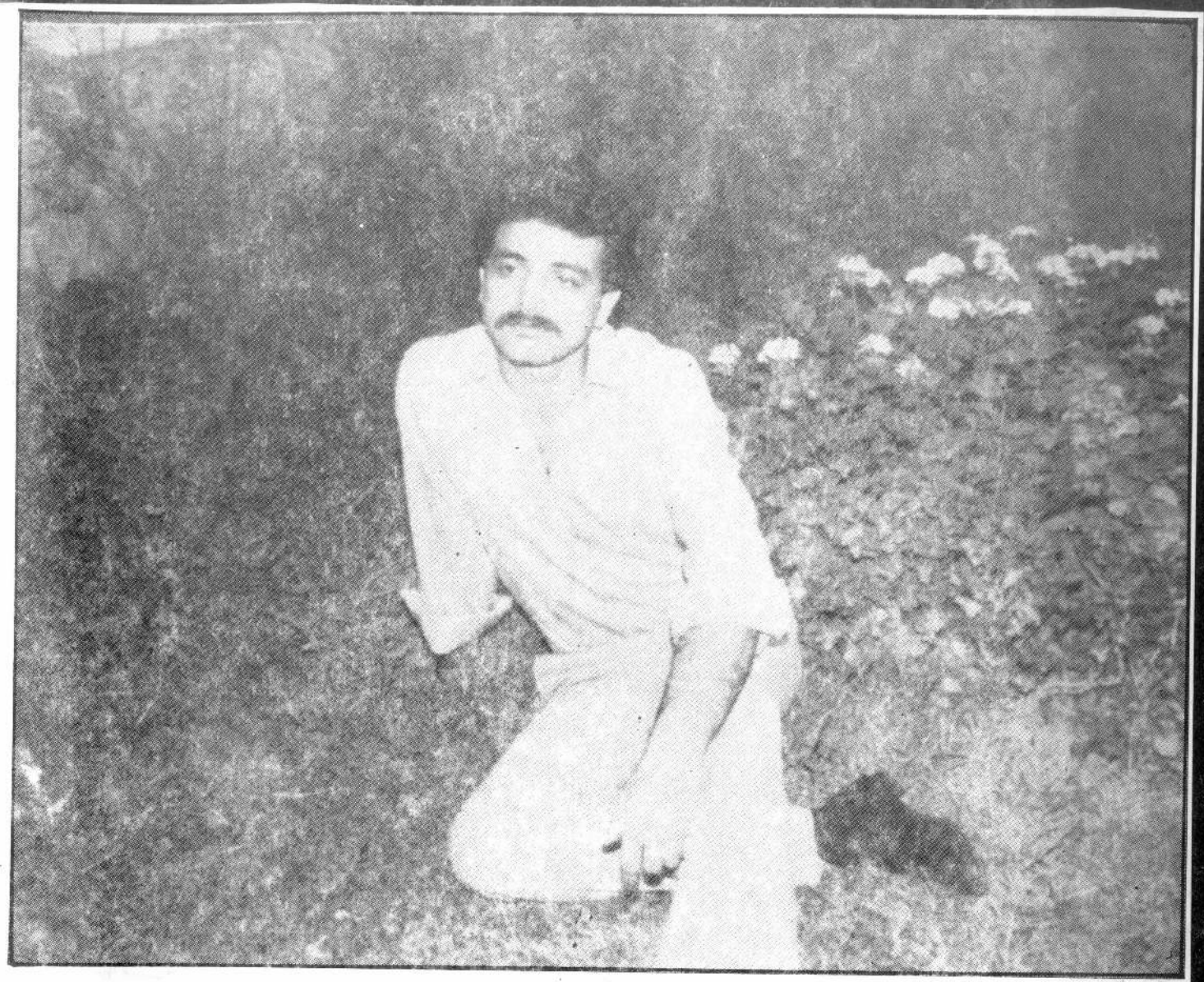


حضورند ارد تا اخبار را بخوانند
مدیر صاحب هر قدر ته و بالانظر
اند از می کند کسی را نمی یابند
از سر مجبوری عبد الله نعم را که
هنوز نطق شناخته شده پی
نیست در حالی موهظف به خوانش
اخبار آن ساعت می کند که درست
مدت ۳۰ ثانیه به نشر آن باقی
است. عبد الله اخبار را شایسته
باد لهره و احساس گنگی که
نمیداند خوشی است یا غم
میخواند. وقتی نفس راحت می کشد
همه برایش تبریک میگویند.
تصادف دوم اینطور واقع
می شود که تصمیم گرفته اند یک عده
نطاقان اخبار خوان تلویزیون
رانقطه برای رادیو بنگارزند
و چهره های جدیدی را از طریق
تلویزیون معرفی دارند. و همین
بقیه در صفحه (۹۴)

روزیکنبه یکی از روزهای ماه
جوز است. ساعت ۸ صبح است که
ایشان میکرونون نشر مستقیم قرار
میگیرد. چراغ استند بیروشن
می شود و او در حالیکه تمام
حواش را بالای متن اخبار معطوف
داشته آغاز می کند. معمول است
تا در ابتدا تاریخ روز را معرفی
دارند. او بدون کوچکترین مکسی
می خواند: امروز جمعه تاریخ ۰۰۰
ماه حمل سال ۰۰۰ مصادف ۰۰۰
و همینطور ادامه میدهد. هنوز
اخبار ختم نشده که یادداشتی
برایش میرسد که در آن ذکر شده
بود امروز جمعه نه بلکه یکشنبه
است. گویند: تازه نفس به
اصطلاح تصحیح ضروری را اجرا
کرده و در ختم میگوید: با عرض
معذرت امروز یکشنبه تاریخ ۰۰۰
ماه حمل سال ۰۰۰ است.
وقتی از استند بیرون می شود
متوجه این میسازند که برای بار
دوم هم اشتباه کرده است.
این روزی که از خالره ترین
روزهای دوران نطقی عبد الله
نعم بود.
دو تصادف جالب برای عبد الله
نعم اتفاق می افتد که سیرکسار
او را در بخش نطقی تعیین می دارد.
یکروز هم در حالیکه دقایق کوتاهی
برای نشر اخبار باقیست، نطقی

سخنانی با عبد الله رادیو تلویزیون

مباحثه از تلهویندیو



عبد الله نعم یکی از روزها یکشنبه را جمعه و ماه جوزا را حمل گفت

صدای مردم و بیان خود

درد ملیزهای سیاست



مجله سپهرین با نشر این مقاله
بسی آنکه وارد سیاست
شود، مطالب دلچسپ
و جهان سیاست را برای خواننده
گمان آرد و میدارد. امید داریم
در همین شماره علاقه‌مندان در زمینه
سیاست را با این
رسانه...

برنامه ریزی عمومی

و من خواهد و وسایل تولید به جای
ملک فرد، ملک جامعه شود.
اگر این خواسته جنبه مطلق پیدا
کند، به جای آنکه مالکیت فردی
تعداد مردم و وسایل تولید کارخانه
های بزرگ از میان برداشته شود
الغای مالکیت فردی در مورد
همه اموال و همه وسایل زندگی
اشخاص که محیط زندگی آنان
را تشکیل می‌دهد، و در مورد

کارل مارکس (۱۸۱۸ - ۱۸۸۳) فیلسوف شهیر
آلمانیست. سیاست‌المانسی این مطالب را
در حدود ۱۹۱۶ میلادی یعنی در زمانی
نوشته است که از سوسیالیسم بیش از
یک نمونه و آنهم دچار اشتباهات استالین
وجود نداشت. اما اکنون برخی از این مسایل
از دستگاه‌های تازه ای مورد بحث قرار می‌گیرند.
مطالعه این مطلب برای خواننده گان دلچسپ خواهد
بود.

مسکن و آثار روحی و معنوی که برای
انفراد و خانواده هابه منزله قرارگاه
هستی و زندگی است، و فرد
نیروی جنبش‌زنده گی خود را
از آنها کسب می‌کند، چهره نا
و ماهیت خود را در آنها منعکس
می‌سازد و بلغمونی گردد؛ و این
بدین معنی است که در نهایت شخصی
هر فردی با افعال می‌شود و شرایط
ادامه تحول تاریخی هستیش
ناجود می‌گردد.

سوسیالیسمی که بصورت کمونیزم
قابل تا' مین استه و تاجه حد
از راه اختلاف وظیفه ها و اختلاف
نحوه زندگی ناشی از آنهاست
رسیدن به عدالت تنها از راه
کمیته و محاسبه ممکن نیست. از این
گذشته، در حوزه اختلاف های
کیفی، عدالت وظیفه است.
کراه رسیدن به آن نمایان ندارد.
سوسیالیسم در برابر فردگرایی
قد برافراخته است و از جامعه
در مقابل سودجویی فردی و خود
خواهی فرد و هواد هوس فردی
حمایت می‌کند. اگر این تقابل
جامعه و فرد، مطلق انگاشته
شود، حق فرد بکلی انکار می‌شود.
در حالیکه سوسیالیسم می‌خواهد
به همه افراد آدمی امکان بدهد
که به شخصیت خود تحقق
بخشند.

سوسیالیسم بالیبرالیسم
مخالف است و می‌خواهد امور
انسانی - به جای آنکه در میدان
رقابت آزاد و بازار آزاد تابع
بازی و عمل و عمل نیروه‌ها
باشد، و در برابر فردیت بختی
بی‌احتیاجی نشان دهد. از راه
برنامه ریزی نظم بیاید مطلق
انگاشتی این خواسته بدین
معنی است که به جای برنامه
بقیه در صفحه (۷۳)

سوسیالیسمی که بصورت کمونیزم
قابل تا' مین استه و تاجه حد
از راه اختلاف وظیفه ها و اختلاف
نحوه زندگی ناشی از آنهاست
رسیدن به عدالت تنها از راه
کمیته و محاسبه ممکن نیست. از این
گذشته، در حوزه اختلاف های
کیفی، عدالت وظیفه است.
کراه رسیدن به آن نمایان ندارد.
سوسیالیسم در برابر فردگرایی
قد برافراخته است و از جامعه
در مقابل سودجویی فردی و خود
خواهی فرد و هواد هوس فردی
حمایت می‌کند. اگر این تقابل
جامعه و فرد، مطلق انگاشته
شود، حق فرد بکلی انکار می‌شود.
در حالیکه سوسیالیسم می‌خواهد
به همه افراد آدمی امکان بدهد
که به شخصیت خود تحقق
بخشند.
سوسیالیسم با سرمایه داری
(کاپیتالیسم) مخالف است



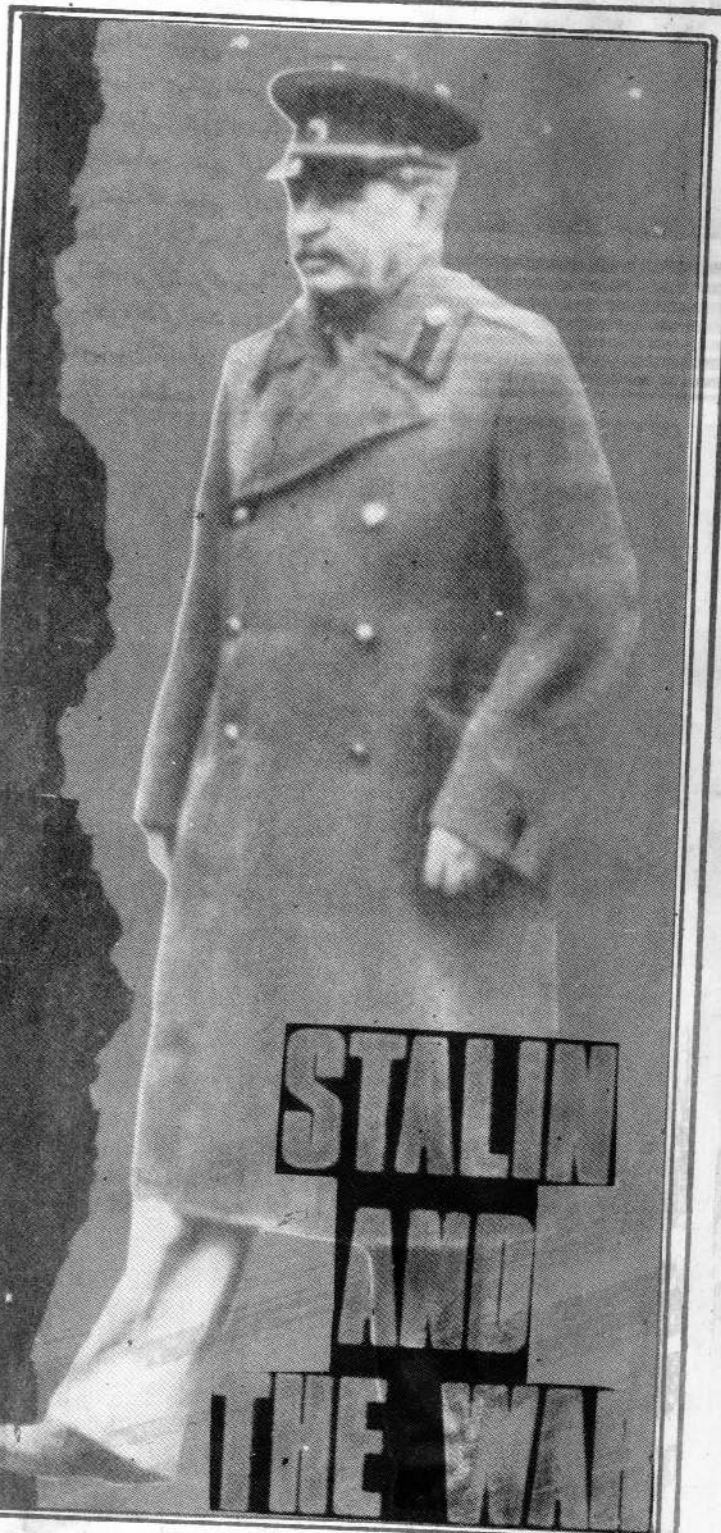
قلند اد کرد. قدرت شوروی، اداره
حزبی و اقتصادی روی اصول
و موازین وفاداری به رهبر
به پیش میرفت و رشد میکرد.
با ارائه شرح مختصر در ساره
این مقاله به شرح چنین بنظر
خواهد آمد که ستایش شخصیت
ستالین بدون اندک مقاومت
بمیان آمد و راهش را به اساسی
باز کرد. این از واقعیت به دور
است. گارد سابق حزب که از
آزمون مبارزات شورونو الهتفاهی
مخفی موفقانه بدآمده و همیشه
سلطنت استبدادی تزارها کانه
مبارزه کرده بود، با تمام قدرت
علیه این پدیده ضد حزبی و ضد
ناجود می‌سازد. آیا این مساله
بقیه در صفحه (۸۸)

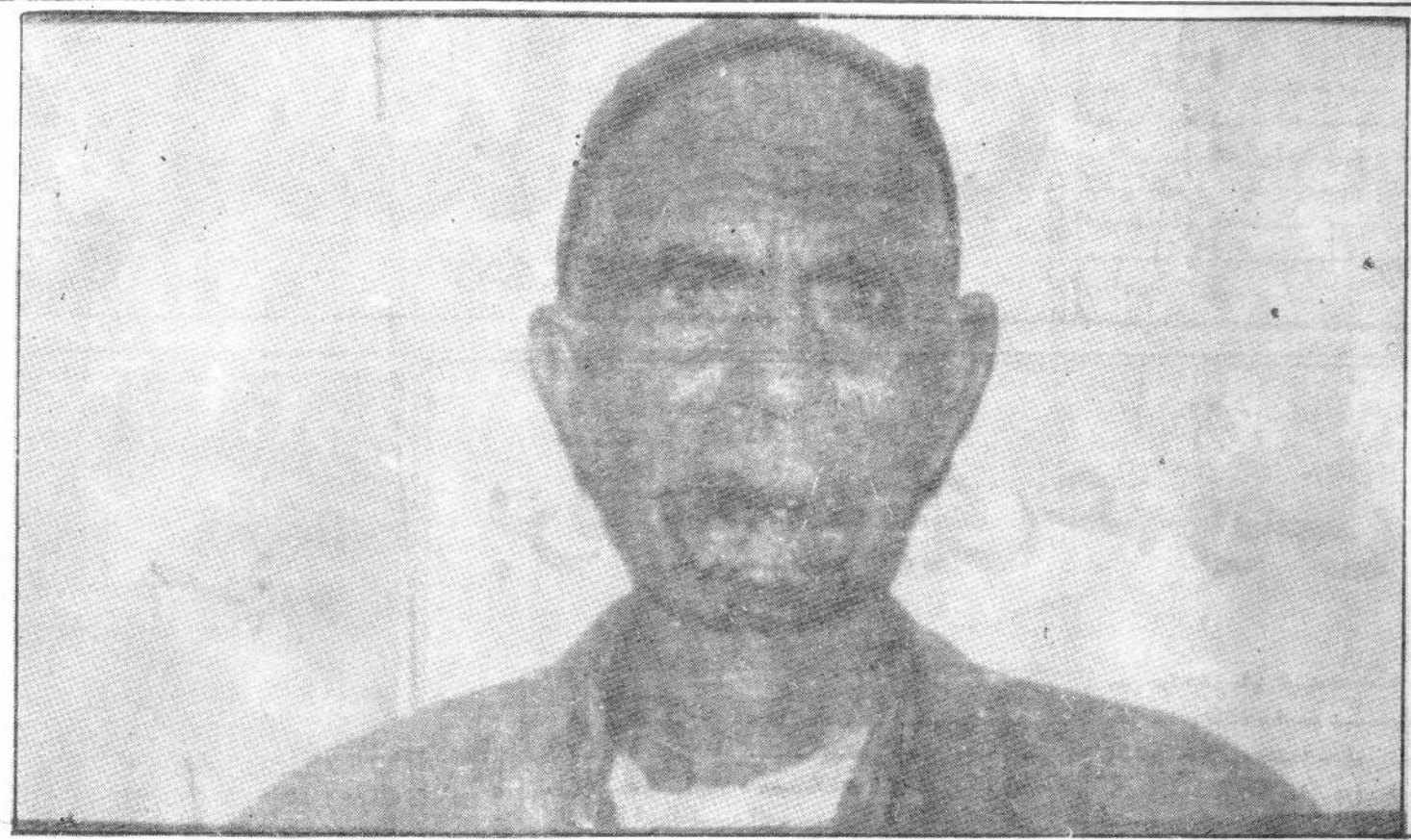
سوتالین و دوران حزبی

ترجمه از مجله سپهرین

ولی واقعتاً امرچنان بود که
ستالین هی چگونه اختلاف عقیده
را تحمل نمیکرد. ستالین
اختلافات و تناقضات کاملاً
طبیعی را که از شاخصه داری نظر
مشترک سرچشمه میگرفت،
نمیتوانست بپذیرد و این افراد
را بوسیله مناقشه و منطق نه بلکه
از طریق فشار قدرت فردی از سر
راه خود دور ساخت.
ستالین بعد از احراز قدرت -
بزودی روش رهبری جمعی نشین
را کنار گذاشت و در مورد مسایل
مهم و مهم سیاسی، اقتصاد و
و نظامی صرف شخص خود تصمیم
میگرفت. او خود ش را از حزب
و کمیته مرکزی آن بالاتر قرار داد،
از کنترل و نظارت آنها کارورفت
و خود ش را بر سر زهرگزنه اقتصاد

همینکه در باره پرستش
شخصیت ستالین حرف میزنیم
نه تنها ستایش بی حد و حصر
و بمنزله معبود رساندن رهبری
را با قدرت مطلقه بیاد می آوریم
بلکه یادی از ریفارماسیون روابط
اجتماعی، اقتصادی در یک کشور
سوسیالیستی و استقرار رژیم
با قدرت فردی که روی قدرت
مطلقه و عدم مراعات قانون استوار
بوده در ذهن ما زنده میشود.
ستالین با احراز است منشی
عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست
اتحاد شوروی تمام قدرت را در
دست خود گرفت. در واقعیت امر،
پست و انتخابی بود و طبق اصول
حزبی و موازین اخلاقی نظریات
او بعنوان منشی عمومی نمیتوانست
مورد اعتراض و مناقشه واقع شود





وزارتگر ظاهر ایچ

نزد آفانی که عادت به نصور دارند تاکنون ۶ واقعه سرطان در افغانستان در تجربه یک دوکتور دیده شده است

چندی پیش آگاهی یافتیم که شخصی در اثر استفاده زیاد نصور، به مرض سرطان مبتلا شده است و در سوزیس ستوما تولوژی شفای آن میوند تحت معالجه قرار دارند.

جهت آگاهی خواننده گان گرامی و دوکتور عبدالغفور قادی امر دیار صنعت ستوما تولوژی آن شفاخانه، در این زمینه به پرسش های گزارشگر بخش علمی مجله پاسخ رایج نموده اند که با هم میخوانیم:

بومیانی چه اصلی، شما تشخیص گذارده اید که بیهارتان معاب سرطان است؟

تشخیص اینگونه واقعات

د شوارنیست، اعراض و علائم مرض ونتیجه معاینات بتالوژی تشخیص را وضع می کند.

چگونه میتوانید ثابت بسازید که علت بیماری سرطان نزد من سر شما، نصور بوده است؟

نخست باید عرض کنم که این اولین واقعه نیست که ما مشاهده میکنیم، در حدود ۲۶ واقعه وخیم و ۲۸ واقعه خفیف سرطان زبان، لب و بیړه را خودم دیده و حتی عملیات کرده ام.

ثانیاً باید خاطر نشان ساخت که در مرینان که سال مثلاً بالاتراز سن ۴۵ ساله که مدت دوام داروبه مقدار زیاد نصور کشیده باشند این مرض به وجود

می آید، مثلاً همین مرین علی (عبدالله ولد منصور) که ۵۵ ساله است، از مدت ۳۰ سال بدینسو عادت به نصور داشته روزانه بیش ۲-۳ قطسی را استفاده میکرد است.

لذا توضیح بفرمایید که نصوره چه ترتیب زمینه را برای تولید سرطان آماده می سازد؟

در ترکیب نصور علاوه بر مواد دیگر، دو جزء مهم یعنی چوبنشته و تیباکو شامل می باشد. این دو ماده نیکسوتیزابیت لعاب دهن را که در حدود (۱۶۷) است تغییر میدهد و زمینه را برای تکثیر میکروب ها مساعد میسازد و از جانی باعث تخریب و شایه ریده گی غشای مخاطی دهن می شود، همین شایه گی به مرور زمان زیاد شده سوزش و آلاخه مرگ حشرات مربوط را بار می آورد که در اثر استعمال مداوم و زیاد نصور، این وسیله مرضی بیترتیب کرده، شایه گی و زخم حاصل شده به خیانت تحول میکند و سرطان را به وجود می آورد.

نتیجه تدابیر این مریضان چگونه است؟

خودتان بهتر میدانید که سرطان - این مرض کشنده - تدابیر ندارد.

معالجه ما شاید چند ماهی بتواند حیات مریض را تمدید کند و پس:

بهر نصور دهنی است برای حیات انسانها؟

کاملاً همینطور است.

راه های جلوگیری و پزایش از این مرض خطرناک کدام است؟

بهرترین راه جلوگیری از

معاب شدن به مرض همانا ترک نصور است. ثانیاً که عادت به نصور دارند نمی توانند آنرا ترک کنند، باید به خاطر نجات از سرطان طوری عمل نمایند که فاصله بین دو بار نصور انداختن را زیاد بسازند و هم حفظ الصحه دهن و دندان را مراعات کنند، یعنی هر بار که نصور شانرا سف کردند، باید دهن و دندان را خوب بشویند و تا ۵ الی ۶ ساعت بعد نصور نگیرند.

یعنی روزانه از ۲ تا ۳ بار باید زیاد تر نصور نیندازند و هم آنرا مدت زیاد زیر زبان نگذارد نکند.

علاوه بر سرطان زبان و لب، چه امراض دیگران نصور به وجود آمده میتواند؟

بلی، طوری که بیشتر گفتم در اثر استفاده این ماده مخرب که در ترکیب آن جونه شامل است تیزابیت لعاب دهن تغییر کرده میکروب ها در آنجا تکثیر میکند. بناً امراض گوناگون مثل التهاب بیړه، لث شدن دندان، افتییدن دندان، امراض عمومی از قبیل اذات فلیسی (میوکار دیت، اندو-کار دیت)، التهاب مفاصل التهاب معده، امراض گرده و اذات سیستم عصبی مرکزی و دماغ به وجود آمده میتواند.

آخرین سخن تان؟

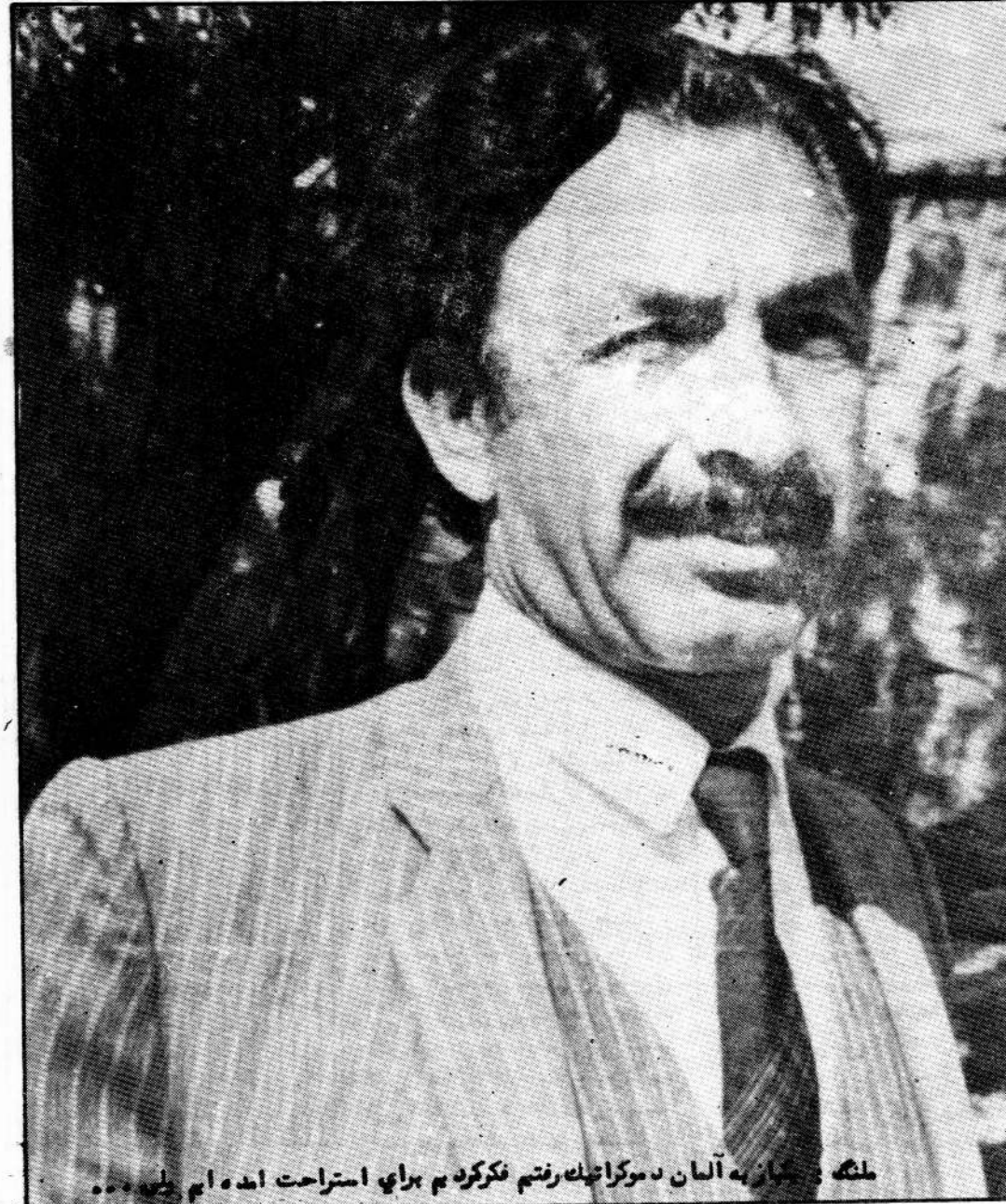
آخرین سخن اینست که انسانها باید به خاطر دوری از مرگ از نصور دوری کنند، زیرا زنده گی شیرین است و نباید به دست خود، این شیرینی را با تلخی نصور برای همیشه از بین برد و عزیزانی را در سوگ نشانند.



نصور سبب سرطان زبان گردید

سجده طرایی

افغانان



واين بزرگترین دستاورد هنري لم
محسوب میشود ؟
- : ضمن کارهای هنري
تان سفرهایم بخارج از کشور
نموده ايد يا خير ؟
- : بل من سفرهای زيادي
در خارج از کشور برای اجرائی
کنسرت ها داشته ام. از جمله
به کشورهای بیکه سفر نمودم با
اتحاد شوروي، چکوسلواکیا
المان دموکراتیک، سه چارماتيه
پاکستان، ایران، چین رانم گرفته
میتوانم .
- جالب ترین ویر خاطره
ترین سفرتان در کدام کشور جهان
بوده ؟
- جالب ترین سفر هنري لم
در سال ۱۳۰۹ به المان دموکراتیک
بوده که مادرین گروپ ۴ نفري
بدون دانستن اینکه در کدام
فستیوال موسیقی شرکت می کنیم
بنام تفریح ویک دیدن از المان
هانم انگشور شدیم در آنجا بود که
دانستم هنرمندان افغانسی را
برای شرکت در فستیوال خواسته
اند و ما بدون کدام آماده گی قبلی
خوب درخشیدیم و زیاد هم تشویق
شدیم که جالب ترین سفر
از جمله همین سفر بوده است .
اگر چه در هر کشوریکه کنسرت
اجرا نمودم ام تا حد ودمعین تشویق
وتحسین شده ام ولی در پایان
همین فستیوال لقب (پنجه طلائی)
بقیه در صفحه (۹۴)

ملنگ و همکاران به آلمان دموکراتیک رفتیم فکر کردیم برای استراحت آمده ایم ولی...

صاحبه کننده : یلدا

ملنگ نجرا بی زیر بغلی نواز بی رقیب از کارهای هنري و خاطر اتش قصه میکند

هنري ام به جز کاکام، رهنمای
دیگری نداشتم ولی نواختن زیر
بغلی را صرف در محافل فامیلی
و شخصی خود ما وقتیکه کاکام
می نواخت و من هنوز طفل خورده
سال بودم با حیرت به
انگستان اود تفریح شده و سرانجام
توانستم روزی زیر بغلی بنوازم .
- بزرگترین دست آورد
هنري تان چه بوده است ؟
- بهترین دستاورد
هنري ام عبارت از: آموختن
هلر، هنرمورد نظم برای شاگردانم
میشد .
یعنی خوشبختانه توانستم
در مدت کارهای هنري ام شا
گردانی داشته باشم . از جمله
غلام محمد بسم رانم گرفته
میتوانم .
جای خوشبختی است اینکه
مدت سه سال به این طرف
من در لیسه موزیک تدریس میکنم

هزاران هزار گل دست رنگین
وزیبا که سرایش را صیانه
در بر داشت برهاند . . .
در پایان همان فستیوال
بود که زیر بغلی نواز با استعداد
وی مثال افغانی با انتخاب
لقب " پنجه طلائی " را که مردم
نثارش نمودند کسب نمود .
واما ملنگ کیست ؟ چه رمزی در
انگستان هنر آفرینش نهفته
است که این همه شور و آفرینش و
دلها را گرم میکند ؟ با پس
برش ها به محل کارش رفتیم
**
از آنجاییکه من آگاهی دارم
شما نواختن زیر بغلی را از کاکام
تان محمد اکرام خان در فامیل
اموخته اید ، ایابه غیر از آنها
رهنمایی کسی دیگری شعل راه
هنر تان بوده یا خير ؟
- خیر من در زمینه کارهای

سکوت فضاي تالار را که
در آن ۵۰۰۰ بیننده ام از بیسر
وجوان و کودک منتظر آغاز
کنسرت بودند ، صیانه در سر
گرفته بود .
بعد از اعلام آغاز کنسرت
بوسیله انانسر زها فی المانی
ملنگ با سر انگستان سحرآمیزش
(زیر بغلی) را به نوازش در
آورد . چنانکه دیوارهای سنگی
تالار به لرزه افتاد و هیچان
وصف ناید بوی بیننده ها را گرفت .
صدای زیر بغلی که با پنجه های
ملنگ چون ارکستری روان هزاران
تن را تسخیر کرده بود ، در فضای
تالار می پیچید و باک زدنها
همراهی میشد . ۵۰۰۰ نفر
به باخاسته بودند و تک می زدند
و شور بر می آوردند و هنرمند
عزیز افغانی را برای ادامه کنسرت
دعوت می نمودند . اما ملنگ دیگر
قادر نبود که خودش را از میانه

هنرمندی که ۱۳
طفل دارد، دوبار
عدوسی ننموده و صد
ها شاگرد در دست
خارج کرده و بیرون

پوي ښځي ترلاسه کول او د شهوتواضا نه وه . داسي تصور کولاي نه شي چي په لاتينه امريکا کي چي د خلکو خيال مونږ تر اوند لس دي په يوه اروپايي هنرمند ه کي څه جاد او شاعرانه احساسات پراته وي . د هغو په نظر يوه فرانسوي ښځه يچني پخپله پاريس اسپانوي ښځه يچني لويل يا فرناطه د لمره لولو د بنډو کي د ملخو پلنگاري د اول ډول توضيحات زموږ د خلکو له پاره ډير تب جن رواني محرکات دي چي يونکلي بدن يي په خپلويان ښودلوڼه کوي .

سه نيمه شپه وه چي د ۲۱۲ نيمبرکت وړونکي چي د شپي کالسي يي افوستي وو . او د تکنونود خولي شاته يي له شگه فرهاد مستي وه اعلان کړه .

وړونکي ته د تولومترگي څکي شوي . هينو چي چي کړي چي وړوونکي څکي له دي چي د پردي شاته د چي لیتوسره ولاړ شي بايد د مستي پرخ وډ وړي چي تول يي وړي .

چا عيوب ورته کړ اوله انتظاره ډک سکوت پري حاکم وو .

پوه تماشاگر چي گڼه يي وړونکي ته ډيره نژدي وه په خنکلي يي خپل کاروندي چي په ۲۱۲ چوکي ناست وو . رواهه او پزړوسي له هماغه پورته کړ .

ولاړ شوي سر ي ډير قوي او په رنگه تور پوستي ورکه د ((اېنوس - د لري توت)) داسي و . د جنوبي امريکا لومړي فاتحانو د ده په شمير کسان ((توره گناه)) بلله او ښي نري ښځي هم په دي نامه يا دوي . تور پوستي به ارامي له هماغه پورته شو . او په ډير مانت او ملنگ وسره يي چي د تور پوستو هانگر نه ده د فرورته ډکه خندا پسي په شونډو وه او د جمعيت د ملنگو ډگر خپروته يي عيوب ورکس او تعداد په سره سينه پسي په بکس کي خپلي تکت ويلولو او بيا يي پيدا کړ شميري او توتي توتي يي کړ او د هغه توتي يي هوا ته د جمعيت پر سر وښکله لسي .

د اکار د بخت او طلعود کار نه منلو ښکاره او څرگنده ښه ده . خلکو باور نه کاوه چي هغه به د اسپانيا د ډيرو ښکلو گلونو په سينه يچني چي لیتوياندي لاس وهلي وي .

خو هغه به خپلو مترگو وسره سره خپل عزم بيا تاکيد کړ خو څرگنده وه چي له خپلي کرکي او خنگان څخه يي خوند اخستو .

د تولو بند ي نژاد ونوکرکي او د هغه د پلرونو تولو رنځونو او محرو - ميشونو چي د گميو په پتيري کي سر ي له دنيا تللي وو . د هغه په تن او وجود کي لمبي وهلي .

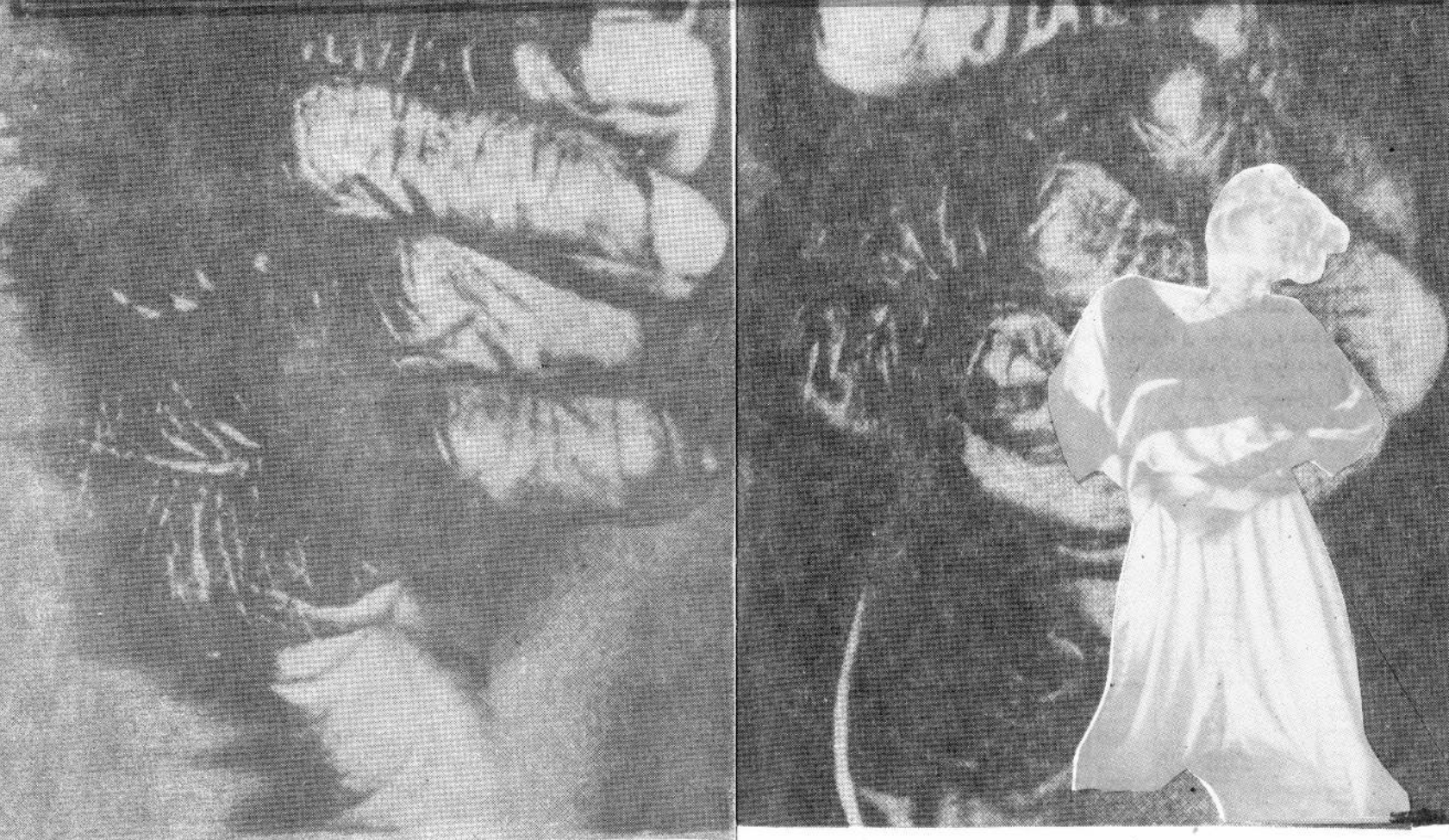
په داسي حال کي چي تول سپين پوستي سر و نه چي په خيال شوق يي ليدل نفر يي تري کاوه د پوراويد له اور د هغه په توره اوسکوړه ورته خبره کړ لمبي کولي . وروسته به هماغه ډول چي چي لیتولاس - په ملا اېنسي و يوه اسپانيايي په تول قهر او غضب شوم او کرکي سره د هغه په لور تکت وکړ . خو تور پوستي خپلي ازوي پورته وهورموسلسي او په باور او هانته په ارزښت قاپلېد وسره يي پرېکړه وکړه چي لسه هغه ننداره چي نه وړي .

خو د چي لیتوياندي ته اړه نه وه . تولو تماشا چيانو د تور پوستي په لور يرغل راوړ . او هغه يي د سختو لغتو اوسوگانولانه ي ونيو . چي هغه گوياد اسپانيايي نه غواړي دانه لس له فرايزوخ اړ وي او - هغه کوچني کوي .

يي محکمي اهدام . چا باور نه کاوه ان په متحد ه ايلاتو کي نابلک و - کسانو هلته هم هېڅکله تور پوستي په دي جنم چي په يوه سپين پوستي مېرمن له تيري کولو ډډه کوي سزا ورکوي .

خونم مات وروسته د هغکند په حال کي سر ي يي روغتون ته ونيو . چي لیتوله پاره قرهه کسي يي وماندوله او د نوموړي ننداره ي ښودلو د هغاي د ښاني په ښودلو سره تاسوته نور حمت نه درکړم .

ديخت ازمويلو پوکت



ايا د اكيسه مودمخه هم اوريدلي ده معمه نه ده . بيا به يي هم ووايم بركه پواخلاقي تكي ته يانه ده ووايم يوه رواني حالت ته گوته ښول دي .

يوه نڅا گره چي چي لیتويي بلله پنهلس کاله د مخه ډيره ښکلي نڅا گره وه . خود مادريد د ښاره د ود چي د ښځو په باب د ترکانسو په خبره ذوق لري يعني جافه او جمنه ښځه خوښه وي . چي لیتو د مد پچي د اثرونوس ته ورته وه نه د ميلو د اثر ته . يعني د ملاند از مېي د ري مند ه او پولس انچه وه .

په ياد به موږي چي چي لیتو او مبارا څرنگه وښخېده .

مخ به يي اسان ته و او د ښو د گوټو په څرکيو په نخيد ه او خلک به له هماغه راپورته کيدل . شوره يي کاوه چي هغه يورانيا وړي او - هغې به هم د برښتي په څير چي له گناهونو به ډک ښار ياندي را - نازله شوې وي يوازي د پوي شيبې له پاره به يي خان ښوډه کړه .

روميائي چي لیتو نڅا مونه وي ليدلي . نو د وچو سيمو په مينه نه بو - هيزي چي څه رنگه وي د هغې د روميائي نڅا يو ډول غريزي لويه وه چي د ليدونکو شعوت به يي لمسول او بيا به يي هغوي د شهوتوسه ښجوکي همداسي برښول . د ايراني ښنگانو په څير به چور ليد ه چي د اور سره لوي کوي . خو هېڅکله نه سوزي .

چي لیتو په لويديځ هند کي يعني هغه هغاي کي چي د اكيسه - په مينه شوه نڅا زده کړه . د ((خيتي)) نڅا د بوروازانو يو ډول خپل منځي ننداري ته ورته وه . چي لیتوله دغه حرکت سره خپل خان .

تاوه وله او د تپونو غورمور ل زياتول . تپونه يي ډير ښکلي برښيدل . تا به ويل چي له هغو ښکلي جام جوړ شي يا يوه جوړه کورتونه ورته وي چي د لاس را کښلو او نوازش وړ وي . په دغه نڅا کي د هغې شوخ او يي خوښه شال . د تپونو نڅا خو هېڅکله نه تعقيبوله او بيا به په يوه لنډه خوښه هيريدونکي شيبه کي پوي خواته فورجيد ه .

کله چي سر ي د چي لیتو په باب خبري کوي له هماغه يي خانه - شي او د دي تعجب نه کوي . بركه چي په توله نري کي داسي ښځي نه بيد اکثري چي نارينه له هغه ښه وپيژني .

يوخت چي کيواکي له يو هماغه بل ته تلله په يوه ننداره يي يي سر و نه په داسي ډول يي خوده کړه چي د هغې سره د ناستي له پاره يي پچه واچوله د اکار ډير عجيب برښيد ه نه په لاتينه امريکا کي چي هرڅه بخت او اطاعت سيارو - ان د پوي زړه وړونکي ښځي ښول .

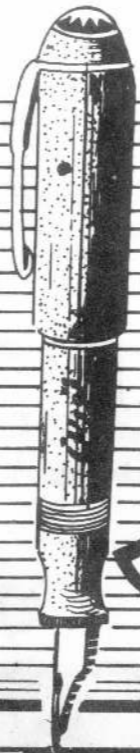
يوارد شاتوا وگڼيو په دغه ليري جزيره کي يوه شپه نندار چي نو د دي له پاره چي له ننداري وروسته چي لیتوله هماغه سره پوستي د ننداري د تکت په رسيله يي د بخت ازمويلو پوکت هم ترلاسه کړ . خو البته د نندار چي نوڅخه يوازي پوتن وړونکي گڼل کيد ه . تول نندار - چيان چي د تکت بلور لور کي ته ولاړ او هر يي د دن ژوان ته ورته وه چي خپل احتمالي رقيب ته چي ورسره په خنک کي ولاړ وواړسو تکت د ډير نيکمرغه کسانو حق وواخيسته په کرکه يي کتل .

ان چي لیتو هم کله چي شپه شوه لږ څه حيرانه او اوتره وه هيجان وهلو کسانو د هغې له ننداري پرته بل هېڅ شي ته نه کتل خود هغې په سترگو کي يوازي باکي او معصوميت ليدل کيد ه . تولو د ننداري په

وخت کي د خپل شورا احساس او بيلابيلو اوازونو په ترڅ کي چي لیتو غوښتله کله چي د هغې نڅاه پاي ته ورسيد ه . بيا چا د هغې د - پروگرام د زياتولو يا نڅاه کولو غوښتنه ونه کړه . تول په چټکي سره د - بخت ازمويلو کارونه حقيقت کي هلته د ستيح برسر د بخت ازمويلو عادي کار هم پاي ته ورسيد ه .

د بخت ازمويلو تکتونه يي په يوه خولي کي واچول . او د نندارتون د مد پرد قرهه کسي ناظرو . چي په الوتې رنگ او خرابو اعضا يو ولاړ و بركه کي ډيره لږه بد گمانې پري شوې وي چي گوياجل کوي . نو سزاي ليد ه او هېڅ جاد اټکل نه کاوه چي اخره د دي کارغا قبت څه وي په داسي حال کي چي له شهوتوليزي او بيژوانه کسانو يوازي په پوي ښځي سترگي ښځي کړي دي . باور وکي چي هدف د -

مرزا قلم چیست؟



مرزا



مصاحبه با

امان اشکریز

بانام امان اشکریز همه ما آشناستیم و اگر کسی میگوید - اورا نمیشناسد، وقتی از (میرزا قلم) یاد میکنم حتماً بالبخند میگوید: «میشناسمش!»

میرزا قلم هنرمندی که محبوب همه خانواده هاد رکابل و در ولایات است، زیاد تر کارهای هنری این وقف اهداد اجتماعی شده است. در اثر تقاضای علاتمندانش صاحبی را با او ترتیب داده ام که اینک برای خواننده گان ارایه می شود. از پیشینه هنری اش میسریم:

- ۲۵ سال قبل از امروز باراد یسو افغانستان همکاری را آغاز نمود پس بحیث معاون پرود یوسر برنامه اطفال وظیفه اجرا نمودم. وقصه هلی را که مرحوم مهدی ظفر و مهدی پناگویی

و مرحوم عبد الرحمن بینامی نوشتند به اطفال باز میگویم. البته در آن زمان قصه گویی اطفال در کرکتر (کاکا - منجانی) فعالیت میکرد، سپس مدت ده سال بامیمونه غزال، - محبوبه جباری، زینت و فریده شایان در کرکترهای ((نجیب)) و ((نسرین)) دیالوگهای صبحانه برنامه کورنی ژوند را که شنوندگان زیادی داشت و از ویژه گی های رهنمودی و قابل قبول برای خانواده ها و فامیل هابر خوردن بودند اجراء کردم. بعد از در کرکتر ((میرزا قلم)) که اوج کار هنری ام بود، برضد کاغذ پرانی های اداری به فعالیت پرداختم و در سال ۱۳۵۶ بحیث متصدی برنامه ((راد یوسد ای سردم)) مدت دو سال کار کردم در نشرات (وطن غیر) در کرکتر (میرزا کاکا).

به تشیل پارچه های دیالوگ پرداخته، از سال ۱۳۶۰ ابد یوسو بحیث رئیس برنامه های نشرات نظامی راد یوتلویزیون و سینما تو گرانی، مامور رسمی وزارت اطلاعات و کلتور میباشم. تلاحال مجموعه ۲۱ سفر به خارج کشور نموده ام. طی این مدتیکه گفتم تا همین دو سه سال قبل همیشه بعد از امور



دیگر نیز باراد یوهمکاری داشته ام.

بعد از فراغت از دارالمعلمین عالی کابل، از سال ۱۳۴۹ تا سال ۱۳۵۸ معلم ادبیات بودم. بعد از آن امر شهرک جوانان و مسوول شعبه فرهنگ کمیته مرکزی سن د ج ۱۰.

- محترم اشکریز! مامعتقدیم که شما بعد از آمدن در قالب کرکتریک بوروکرات اداری (وقتیکه میرزا قلم شدید) خوب درخشیدید و زیاد استقبال شدید.

آسیا تأیید میکنید که این دوره دوره بود که شما از طرف خانواده هان بنم ((امان اشکریز)) بلکه بنم ((میرزا قلم)) زیاد تشویق شدید و آیا در این جریان سمت اصلی هنری خود را یافتید، که در بیان و تشیل شما اثر گذارده بوده باشند؟

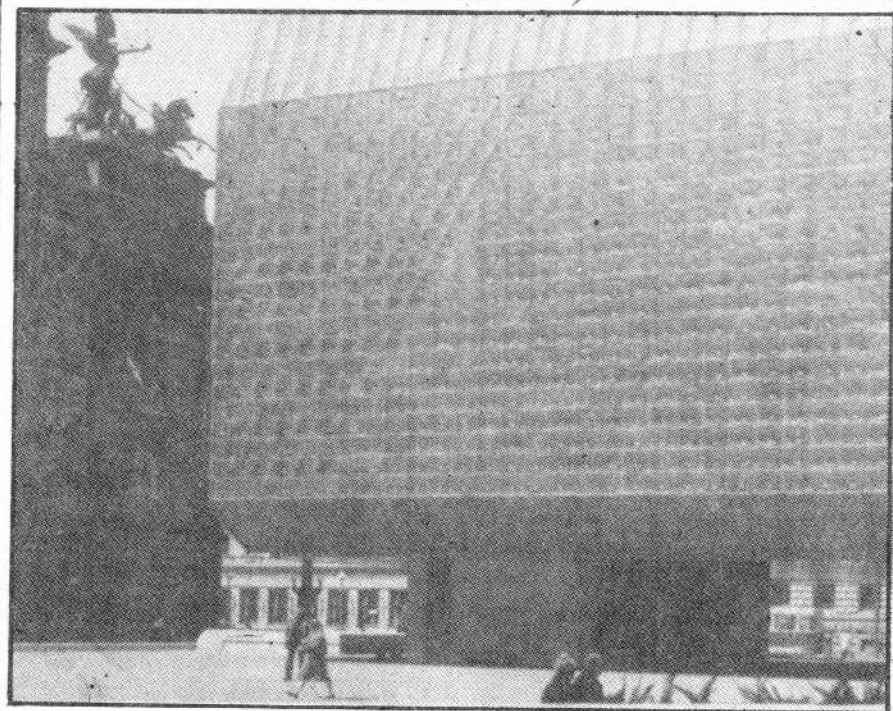
- بلی من این دوره راد دوره اوج هنری ام میدانم. تا سال ۱۳۵۵ یکمعداد پارچه های ((میرزا قلم)) را ثبت نوار های راد یو کردم.

خانواده هان جشنیه ها بعد از جمع هان برنامه رامسی شنیدند.

وقتیکه در روزهای پنجشنبه بعد از ظهر پارچه های میرزا قلم بقیه در صفحه (۱۶۶)

۲۵ سال قبل همکاری را باراد یو آغاز نمود. اولاد کرکتر «کاکا منجانی»، بعد از چهره «مرزا قلم»، و بالاخره «مرزا کاکا»، و اما بعد از آن...

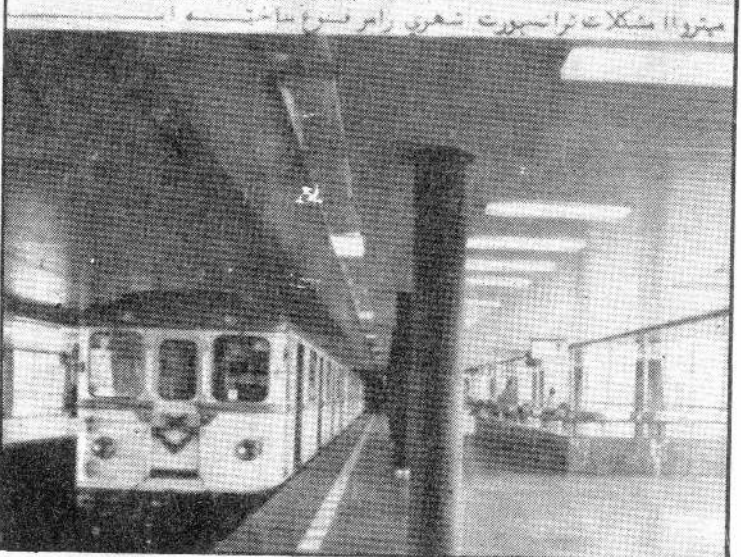
یادداشت‌هایی از سفر چکوسلواکیا



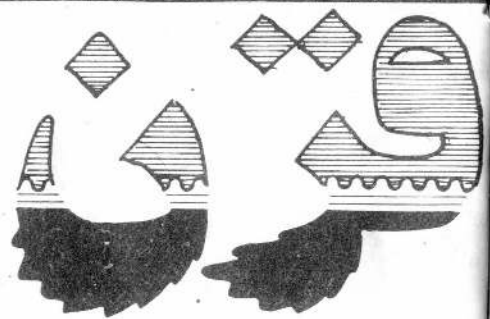
براه طلایی، (غزل آفرینش دست انسان است). شهر از نفس‌های سحر جان می‌گیرد و وقتی که شب فرامیرسد می‌بنداری که ستاره‌ها را مهمانی دارند.
چقدر، چقدر ستاره‌ها که شبانگه پیرا که را طلایی تری سازند.



هرخانه باقی است که از نظر گله‌ها و درختان مشبوع است. هر جاده شهری است در دل شهر که بازیاترین گل طبیعت؟ انسان، رنگین است. تماشای انسان‌های شاد در کنار هم وقتی که عاشقانه اند، وقتی که مهربانی را تا نهایت در قلب گرم خود دارند و وقتی که اهنگ صدایشان نیز مهربان است، وقتی که برای کار عجله دارند، وقتی که برای خدمت همدیگر صمیمیت دارند، وقتی که کسی میگرداند، انسان را آفسون میسازد و در دل صمیمیت بزرگی نقش می‌بندد، چنانکه از روی کتی همیشه این دیدار شهر طلایی را چون خاطره‌ی باخود داشته باشی، و همیشه در آن باشی.

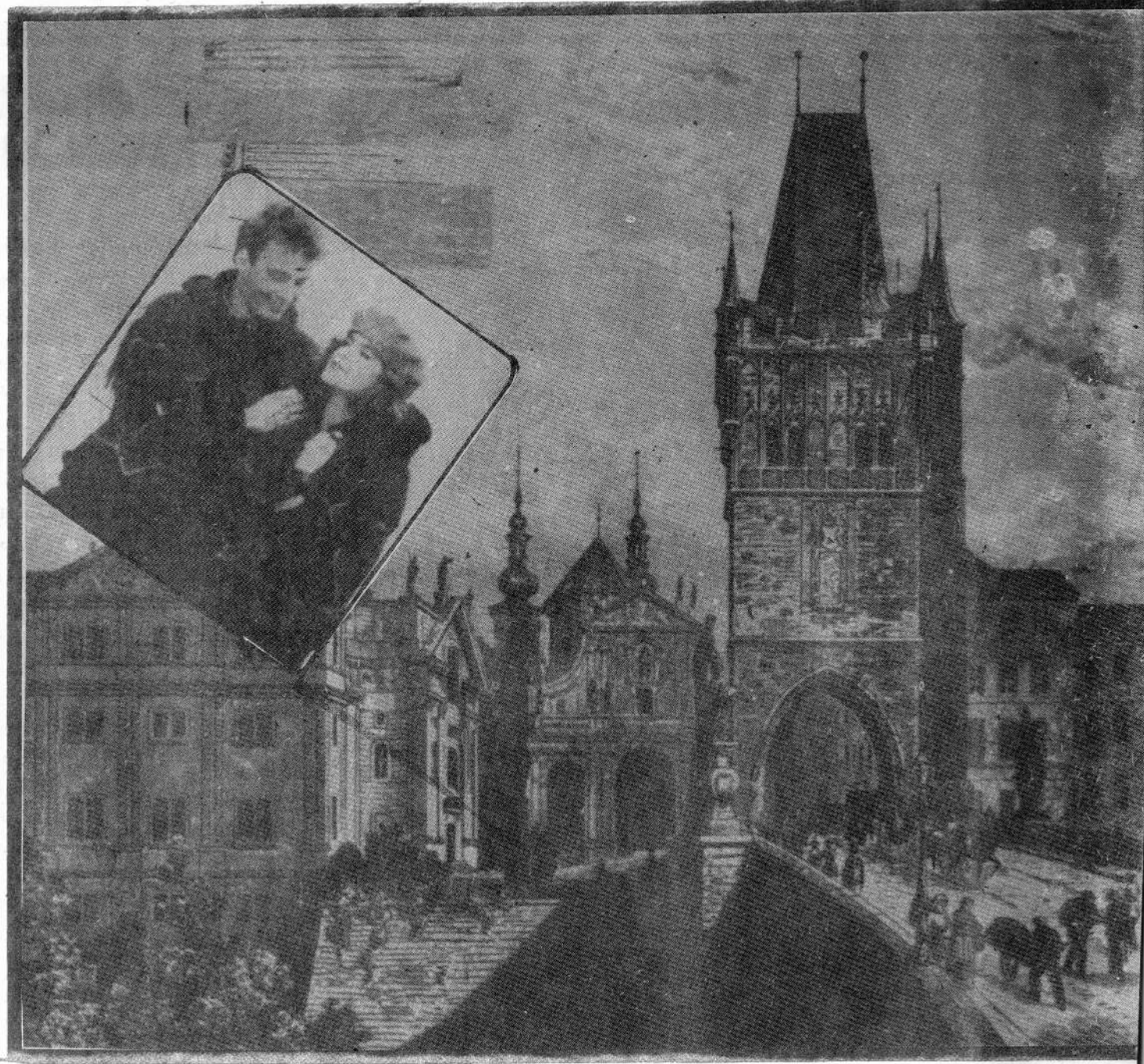


شب است، فقط چند ساعت پیش از میدان هوایی به هتل "انترنشنل" آمده‌ام. خواب نمی‌آید، شهر هیچکس را بخواب نمی‌خواند، شهر بی‌سدار است. من نیز جاده‌های سنگ فرش راهبوری کشم تا ستیشن (میترو) میرم، میترو مثل باد تند پسااز-تونل فرامیرسد و در دل زمین تانفس شهر نفس می‌کشد.
در ایستگاه موزیم که قلب شهر است، پیاده میگردم، موزیم شهر در شب نور باران است، اینجا افتخارات تاریخی مردم جاودان شده. در برابر عمارت بسیار بلند و بزرگ موزیم قامت سنگین مرد اسپ سوار زانوزده است. این نماد سمبولیک استواری، آزاده‌گی و سرفرازی است که هر نماسل چک و سلواک در باره آن میدانند و می‌بالند.
بقیه در صفحه (۲۲)



روز در جستجوی چندان

آصف معروف

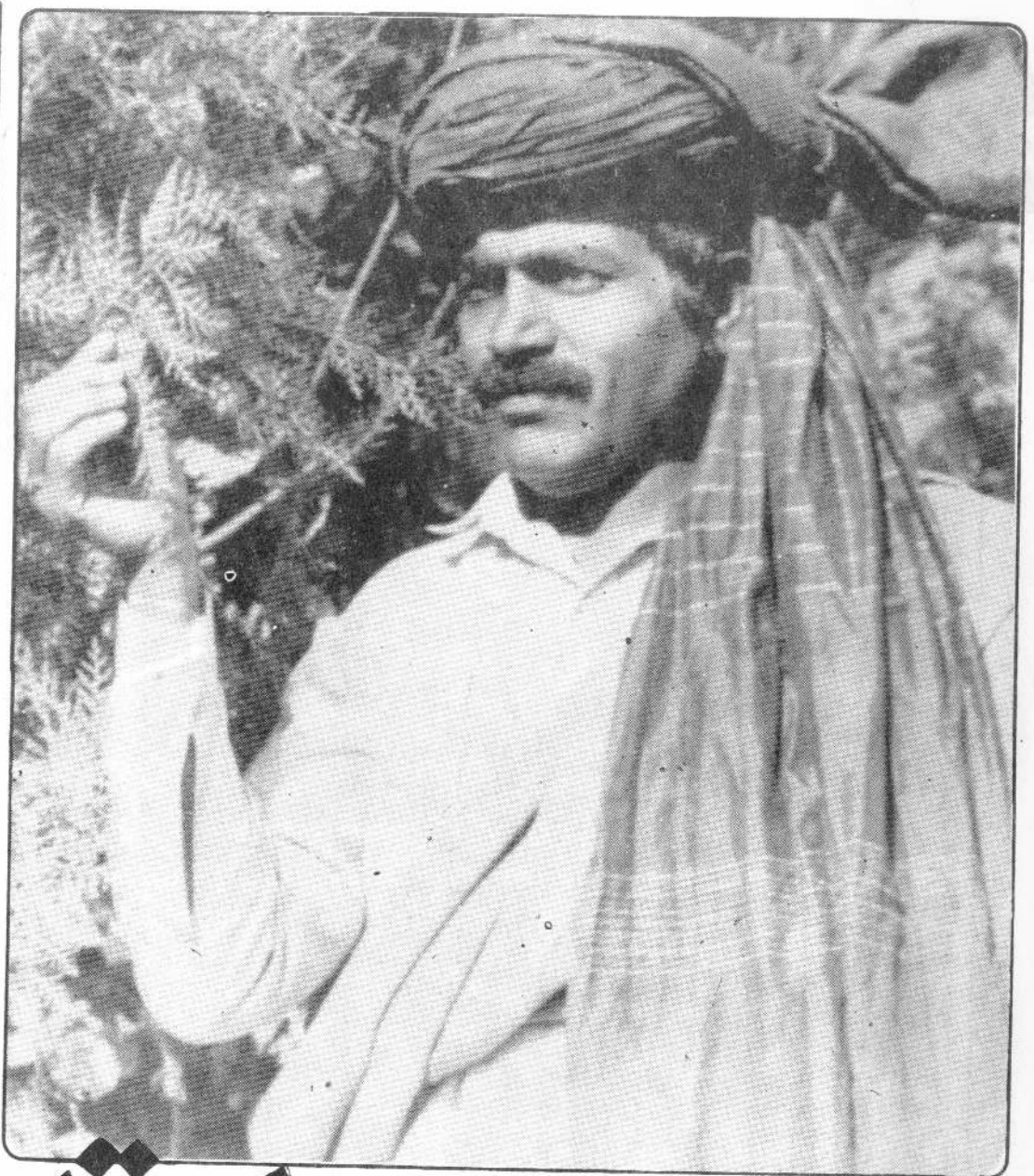


ایستگاه راه‌آهن از شهر پراگ در رنگ پست کراکوف

مرکه کونکې: د لاسم

عبداللہ مقری د کلیوالی موسیقی په باب اندیښمن دی

په طالبی کی می له سندرو ویلو سره مینه پیدا شوه



د شپې اته بجې کیدونکی د یو د واده محفل مخ په ختمیدو دی. میلانه کورته د تکه بند ویست کوي. د بلازایسه هویل کی د سند زغاري په خور غز کی مسته سندره ((هسی همزولوته ژپړي د واده شپه یی ده)) انگازي کوي. د یو سندري سره محفل پای ته رسيزي. خو کله چی سندره مخ په ختمید وشوه. زوم ستیو ته راخی او د میکروفون ترشا د ژپړي او وایی ((که د سندره دوه واري ونه وایی په الله می د یو قسم وي که ترسهاره د هویل خخه د با ندی وویم))

اود اوارغوار و د همدی سندري سند زغاري سره چی د پښتنی تنگ تکور تکر او پیژندل شوي خیره ده اوتاسی به هم حتما پیژندلی وي. مرکه وکړ و. د هغه دفتر ته ورځو. د تل په شان یی

همزی همز ولو ته ژپړی

د واده شپه کی

اده جاسی اوقوسی اوه خندا. شی بنی د خونتو سره به پیر - صمیمیت خبري کوي. داهر یو د واده په هکله غز پيزي او د عبداللہ مقری خخه غوار ی چی د دوی د واده محفلونه پخپل خور غز اوستو سند روتاو ده کړي. کله چی هغوي خی ده ته د مرکي بلنه وکړم چی به خونسی سره یی منی اوه مرکه پیل کوو:

- تاسی له هر یو تن سره واده ته د ورنگه ورځ مشخصه کړه ولسی د حق الزحمی په هکله تاسی هیڅ هم ونه ویل. په خندا سره وایی: - کله چی یوسند زغاري د خپل غز مینه وان پیدا کړي او زپړونکی بخای ونیسی اود هغه هنر خلك ومنی اویا خون هیله ولري چی د یو د هغوي په خوښی کی گلون وکړي نویدی وخت کی هنرمند ته ضرور ده چی برته د پیسود مقدار په نظر کی نیولو سره د خلکو هیله ترسره کړي اوعنسی وخت باید پرتسه د بیسویا هم په یو یو عادی تحفی قناعت وکړي. ما د دوه سوو کړشو خخه زیات برته د حق الزحمی له اخیستلو خخه د خلکو په خوښی کی گلون کړي چی محنی وخت صرف د ((تشکر)) کلمی سره اوعنسی وخت د یو یو عادی تحفی سره بیرته کورته ستون شوي هم. د د یو جملی خخه به زه تاسی ته د یوه واده قصه وکړم یوخه موده د مخه یونفرخوخو واري راغی چی باید د هغه د واده د محفل سندره غاري اوسم. واده یی به کورکی و. سره له د یو چی مایوخه نسور مضر ونیت په هماغه وخت کی درلو د خوښیام ورسره می ومنله. د سهار د نهمیوخه موتر دوه بجو پوري کسرت وکړم. واده ختم شو. - میلنولناوي اوزوم سره خدای -

زه یی کلک په غز کی ونیولم. - د موسیقی نری ته موخه د ول گام کښینود؟ - زما پلار پولوي واغونښتل یی چی زه باید د یی تعلیم وکړم. د کوچنی والی خخه یی زه مسجد (جومات) ته بیارولم اود یی کتایونه به یی راپاند ی لوستل. - د کلیو په جوماتونکی طالبان - اوسيزي. اوهر وخت چی د طا - لباتو زپړه وغواړي میله جوړ وي اود منگی اوکاسوسره سندري وایی چی مابه هم د سندرونه ویلوکی فعاله ونډه اخیسته اود هماغه وخت خخه می د سندرونه ویلو سره مینه پیدا شوه. خود پنخو کالو رابد پخواه می سندرونه ویلو ته.

پامانی کوله. پدی وخت کی اښین راغی اوزوم ته یی وویل زما بیسی چی (۱۳۰۰) افغانی کښي راکسره هغه ورته وروشاننی وویل ((اوس ما سره بیسی نشته. سباته به یی هر کرم)) خواشیزونه منله اویایی بیسی وښتی. کله چی د اصحنه ما ولیده اښیزته می وروغز کړ او - (۱۳۰۰) روسی می وکړي. بیا زه ناروي اوزوم ته ورنزړی شوم اود واده مبارکی می وکړه اوزومته می وویل ((ما وښتی چی ستاسی واده ته می کلان ندی راوړي زما د سندري د خپل واده تحفه وگسی او تاسی ته د خوښی نه پک شریک ژوند غواړم)) چی پدی وخت کی د زوم سترگی د اوتکو پکی شوي او



داسی وجه کلکه ملا ترلی ده او د راد یوتلویزون سره می همکاري پیل کړیده. چی تراوسه به تقریباً (۷۰) سندري په رادیو او (۴۰) سندري په تلویزون کی لسم. - تاسی خپلوسندرونه د کومشله مرانو شمرونه او کوم ډول شعرو خوښوي؟ - هغه شعر چی په ساده ژبه اود خلکو د ژوند واقعیتونه او دردونه پکی منعکس شوي وي زما خوښيزي. مابه خپلو سندرونکی د لایق صاحب، باجزي، گل باچا الفت، افترا صاحب اود عینو نورو شاعرانو شمرونه ویلی دي. پخپله هم کله کله د عینوا احساس اود د تراغيزي لاندی شعر جوړوم. لکه یوه ورځ هد یو یی ته تللی م هلته دري بنعی اود ری غلور سر بېري ماشومان یوقبرته رافلل. بنهوه په ژن الاس پوري کړ او یو بنعی چی د ژوند ناخوالو ورته بڼه ژپړه او - سترگی مر اوي کړ یو یی په سر خاوري یاد ولن او همدایی ویل چی تاخوبه د جمعی په ورځ ما - شومان سیل اوساعتیری ته بیول. اوهمیش به د یو هغوي تازول. زه اوس پچوته خه حوای ووايم. او پدی کی ماشومانو هم د ((بابا)) ویلو سره په نارو اوترا پیل وکړ. د د یو غمجنی صحنی لیدلو زما په احساساتو یو اغیزه وکړه. پداسی حال کی چی زما د سترگو اونکی بهیدلی قلم او کاغذ می را واخیست اود اشعر ((بابا)) بابا ناروی وهی تاران غواړي. د شعید ماشومان ژاړي)) می ولیکه. - کله چی مقری صاحب خبره دی بخای ته راوړسوله په سترگوکی یی اونکی تاري راتاوي شوي. ما ژر - د شبد ل کړ اویله پوښتنه می دل پاتی په (۶۲) مخ

آیا

مردان

باید

تجسس کنند

مترجم: ستانه

**اگر موضوع تبدیل جنسیت مورد علاقه
تان است این گزارش را بخوانید!**

بطنی مرد و تلقیح تخم ماده به او
شده درین رحم زامورد بحث
قرار داده است.
متخصصین طبی در مورد
این پیشنهاد هیچ احساساتی
از بایستی های گوناگونی بعمل آورده
مجله شترن العمان عرب مقاله
ای راتحت عنوان ((آیا مردان باید
کودگانی بدنیا بیاورند)) به
نشر برسد. درین مقاله امکان
تعویض رحم در داخل جوف



آپارهای های یاد رشدن او بحقیقت
خواهد بیوست. متاسفانه پاروی
ممنوعی هیچگونه تضمینی بعد نیال
ند آرد.

با روزی مصنوعی تخم ماده در
داخل تیوب آزمایشی

نشوند؟

این دوگانگی هاد را فوش پروفسور
لیونوف زنده گی شانوار داخل
تیوب آزمایشی آغاز کردند.

آورده شود که در عمل بعین تبدیل
گردد.
در واقعیت امر، این یگانگی
راه حل برایم است. از نقطه
نظر آمیند و کرا نیولوجی، ارگانیزم
مرد نسبت به ارگانیزم زن خیلی ها
مقاوت است که بدین ترتیب
جنین قادر به رشد ونمو عادی
در یک محیط غیر طبیعی از نقطه
نظر کیمیای حیاتی نخواهد بود.
خون زن و مرد مخلوط هرمونهایی
جنسی ((مخالف)) عمدتاً تیمتو
سترون و استرواد یول می باشد.
توازن این هرمون ها مسلماً در
مردان بطرف هرمون جنسی
مردانه و در زنان بسوی
هرمون جنسی زنانه کشانده
میشود. علت اینکه چرا مرد را برای

اند زیرا این پیشنهاد نه تنها
مشکلات طبی را در بر داشت
بلکه برایم های اخلاقی و روانی
رانیز بد نیال دارد.
بعقیده من، زن و مرد باید
کاملاً خود را متکی به قوانین
طبیعت بیندازند. گرچه بعنوان
یک دانشمند، میتوان اظهار
نظر کرد که جراحی، کیمیای حیاتی
طب داشته جنین شناسی نه
در آینده های خیلی دور قادر
خواهند شد جنین انسانی را
در خارج از محیط طبیعی آن رشد
دهند که ممکنست این محیط
حتی جوف بطنی مرد باشد ولی کاملاً
مخالف عقاید عمومی، این کار
مستلزم است تا مرد به طریقه ای در

سه لحظه در سه تصویر



جنین (پلاستنا) بازی میکند و این عضو خاصیت که بعضاً به میانجی روابطه میان ارگانیزم مادر و سیستم های کاملاً معلق بیولوژیکی جنین در حال رشد عمل میکند. در طول نه ماه آستانه این روابط بصورت دینامیک یا بالقوه تغییر می یابد. در چند سال آینده هم امکان آن میسر نخواهد بود تا چنین يك ساختمان معلق و پیچیده ای را بوجود آورد که دارای ارتباطات مستقیم و رجعت پذیر باشد.

هرگاه شوهر عقم باشد طب امروزی تا يك حد و دمعی می تواند زن و شوهری را که امکان کند. بعضاً در چنین وقایعی می توان با مداخله جراحی یا - تدوین هورمونی به آنان یاری رساند. در حالت عقامت مطلق یگانه پاسخ القاح اهدا شده مصنوعی است. در نتیجه، کودکی که در چنین يك خانواده بدنیا می آید از نگاه ((ارتباط خونی)) صرف با مادر وجه مشترک دارد که در جریان رشد ونموی کودک - موجب ایجاد يك سلسله برابلی های روانی، اجتماعی و قانونی خواهد گردید. ولی تجربه نشان می دهد که در چنین موارد (کمک های طبی) اکثریت همچو همسران با برابلی های غیر قابل حل روانی و اخلاقی مواجه نمی شوند. طب امروزی به زنان و شوهران بی کودک بیشتر از این کمک کرده نمیتواند.

- در واقعیت امر، بیولوژیست ها نظریه ((تکوین خودی)) را به بازی میگیرند. هرگاه تخمه ماده تحت تاثیرات مشخص فیزیکی - کیمیاوی قرار گیرد، در مطابقت خودش - با محیط عمل میکند و با گذشت زمان به يك ارگانیزم جدید تبدیل میشود. همچو ((آبستن)) بدون یازوی آزادی تجربه درد و جنسه ها، خزندگان و برندگان حاصل شده است ولی تا امروز در باره همچو وقایع در دست اندازان هیچ بقیه در صفحه (۹۵)

ناشی از التهاب لوله های رحمی ممکنست موجب بسته شدن آنها گردد. بعد در حالت آستن خارج رحمی زن معمولاً لوله های رحمی را زدنست میدهند و علت اینکه چو در واقع حمل خارج رحمی را به نازائی غیر قابل معالجه کشاند، همین بود. اکنون دیگر طب قادر است در چنین وقایعی کمک کند.

باور شدن تخمه ماده را در خارج جسم به خاطر دام که از خود بیدار گرفته شده بود هنگامی که تخمه ماده القاح شده یا باور شده به برگنده شدن آفاز می کند، به رحم منتقل میگردد. در صورت، مرحله بعدی حاملگی بطور نورال مطابق خواست طبیعت به پیش میرود. در سن روش اغلباً ۲۵ فیصد پیشرفت حاصل شده است. این تحقیق و افکار عالی بایست ادامه داده شود زیرا در سطح جهانی در حدود ۱۵ فیصد همسران نسبت نازائی از داشتن کودک محروم اند و در اکثر موارد علت نداشتن کودک را بیماری های زنان تشکیل میدهد. ممکنست در بعضی حالات، آستن برای يك زن ممنوع قرار داده شود، طور مثال بعلمت بیماری قلبی، در اینجا نقش ((مادر موقتی)) توسط يك زن سالم میتواند مطرح بحث قرار گیرد. همیشه جنین وقایعی قبل وجود داشته است. خواننده شاید تعجب کند که ساده تر نخواهد بود جنین را برای تمام دوره ماهه در میان شیشه آزمایشی در لابراتوار رشد داد. متأسفانه این مسئله هنوز هم خواب و خیالی بیش نیست. ما بخوبی میدانیم که کامل میدانیم که کدام مواد و چه مقدار و ترکیب برای رشد ونموی عادی جنین لازم است ولی با آنهم طبیعت نسبت به آنچه دانشمندان دریافته اند بعراقت معلق تراست. در مرحله رشد ونموی داخل رحمی، نقش عمده را برده بیرونی

انجام وظایف مادری باید اما نه ساخت، اینست که این کار مستلزم اصلاح وضع هورمونی یا بعضاً رت دیگر کشیدن بیضه ها بشکل طبی یا مستقیم است که در نتیجه ان خواص ثانوی جنسی و طرز تلقی فکری و نیز دستخوش تغییر خواهد شد. در واقعیت امر، تولد کودک بوسیله يك زن انجام خواهد پذیرفت.

گرچه ساده تراست تا تخمه باور شده را در جوف بطنی زنیکه نمیتواند بطور طبیعی کودک بدنی بدنیا بیارد، برورس داد، ولی در صورت ضرورت ارگانیزم زن را اصلاح کرد. کافی است جای مناسبی را برای گذاشتن جنین آینده انتخاب کرد. حتی درین مورد نیز برابلی کاملاً بشکل معلق باقی می ماند، زیرا در يك جا زمینه برای رشد ونموی جنین مساعد نخواهد بود و در جای دیگر چنان رشد خواهد کرد که انقسام حجروی غیر قابل کنترل مانند تومور خبیثه اعضای حیاتی مجاور طور مثال، مجاری خون را - متضرر و مختل خواهد ساخت. اینکه این برابلی بالاخره راه حلی پیدا خواهد کرد یا نه، البته تنها علم طب در آینده قادر خواهد بود به آن پاسخ ارائه کند.

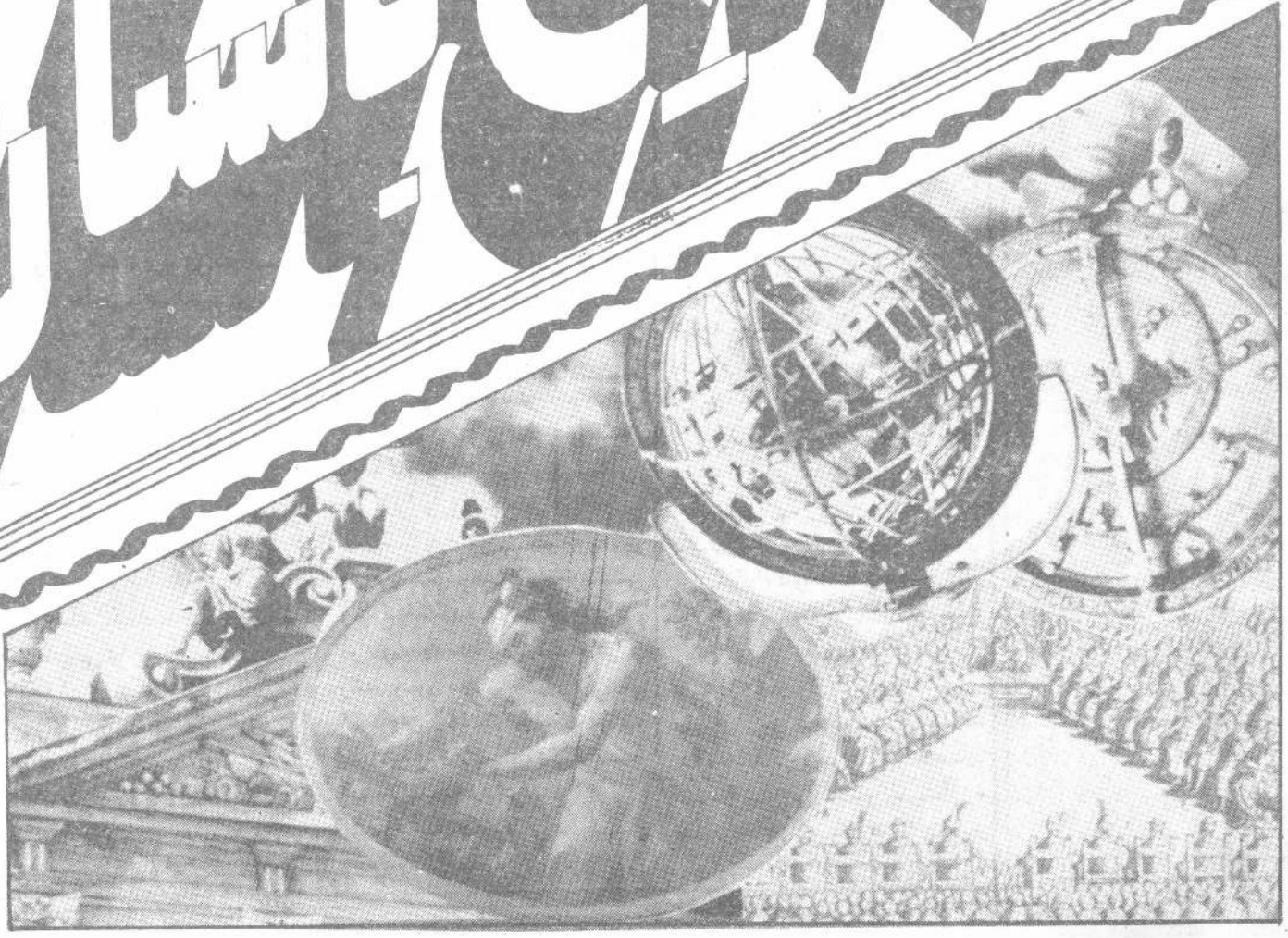
برای آنکه مردانی که قلب شان به خاطر مادر شدن می تپد تمام آنچه را که بایست برای آنها توصیه کنم اینست که نیازی به تدوین اندک دارند. معالجه بیماری های نامعنی امروزی در زمینه کمک زیادی می تواند انجام دهد. در غیر آن بایست راه حل ((تغییر جنسیت)) مجله ششتر را در پیش گیرند.

از جمله انکشاف تازه و نوید بخش طب می توان روش جدید معالجه انواع مشخص نازائی زنان را نام گرفت. ما این برابلی را در لابراتوار خود تحت مطالعه قرار داده ایم. غالباً، بعد از يك تعداد بیماری های معین زن نازا میشود. طور مثال، تغییرات



ترجمه از: نیما

استادان تاریخ ما



چگونه میتوان در چینه‌ها نماند و مقلد مد نیت بشری را بازگشتود
 جریبشینه مد نیت بشری هنر ز
 هم اسرار امین باقیمانده است
 آیا انسان ایجاد کردار بر سه
 امارت مدن بسیار عالی گردید مبرد
 که بعد ها آرام آرام در نتیجه
 حوادث و تصادمات طبیعی و یا
 فیر طبیعی شیرازه آن از هم
 پاشیده باشد
 امروز هر چه درباره گذشته
 بسیار دور انسانها بدست آمده
 است اگر کاوش های باستان
 شناسان رایه یکسو بنگاریم زیرا
 از همه بسیار قدیم را احتوائی
 نماید بنا یا تخلیق و فرضی است
 و یا انسانی که جز متجلی از
 اسطوره های پیشین انسان
 نیست

بی حرکت می بنداشته بحیث کتله
 که در میان در حرکت است و آنرا
 ((کره شناورد راعاق اسمان
 خدا)) می نامیدند
 در کتاب عهد عتیق گفته میشود
 که تمام زمین در حال چرخش
 است. عده از باشندگان آن در
 پائین و دیگری در بالا قراردا
 رند. همزمان در یک ناحیه شب
 و در دیگر روز است. زمانیکه در
 یک بخش مردم سپیده دم را بیه
 نظاره میگیرند در قسمت دیگر آن
 آفتاب افول میکند ((
 آیا این خود منبع فکری افلا
 طون نبود که بگوید ((زمین جسم
 کرویست که از چرخش آن روز و
 شب پدید می آید)) و در یهوه
 آمده است که زمین جسمیست
 معلق در خلا که بالای هیچ
 چیز قرار ندارد

مردمان امریکای لاتین نیز پد
 میشود. در اسانه های مکسیکو
 ها آمده است که ((انهاییکه
 پس از طوفان عظیم جان بیه
 سلامت بودند. برودد خویش
 افزودند و برج های بلند بنساخت
 نهادند. ۰۰۰ ولی زبان واحد
 انها از هم فرورخت و دیگر نتوانا
 نستند با هم بیک زبان حرف بزنند
 بنا به اطراف پراگنده شدند ((
 در عصر ماد انشمنان این نظر
 را تایید مینمایند که سه فامیل زبانی
 اروپا، آسیای - هند و اروپایی
 اورالی والتایی دارای یک ریشه
 مافوق زبانی بوده اند و مردمان
 واحد بان تکلم مینمودند که اجداد
 انسانهای معاصر محسوب میشوند.
 ولی توسیع این مساله نیازمند
 پژوهش بیشتر است.

انتراکتیکاموجود است که در سال
 ۱۵۲۲ تهیه و تدوین شده در -
 حالیکه این خشکه پخندان در
 سال ۱۸۲۰ مکتوف گردید. و یا
 نقشه ترکی سالهای ۱۵۵۹ (کاپی
 از نقشه های باستان).
 بسیار دقت تمام طرح و تدوین
 شده و جالب اینکه امریکای -
 شمالی و الاسکا با تمام خشکسنگی ها و
 عوارض طبیعی آن برجسته گردیده
 است و بل خشکه که الاسکارا پاسا
 سایبریا متصل می ساخت دیده
 میشود و چنین استنباط میگردد که
 آسیای ها از همین قسمت خشکه
 به امریکا هجرت نموده اند و لسی
 باید اظهار نمود که این قسمت
 خشکه ۳۰ هزار سال قبل از بین
 رفته است. یکی از دانشمندان -
 مشهور امریکای پرونیسور ها بگوید
 پس از جمع آوری نقشه های در -
 یانوردی عهد باستان اظهار
 نموده است که بشریت دارای -
 تمدن خیلی عالی و پیشرفته بوده
 که بدلیل گوناگون شیرازه آن از
 هم پاشیده است و در غیر آن -
 تدوین تهیه نقشه های مکمل
 جهان از عهد انسان فاقده
 آگاهی از علوم امکان پذیر نیست.
 انسان باستان و فلزات
 قسمیکه معلوم است برونز
 از مرکب مس و سرب است با قلمی بیه
 دست می آید و هزار سال است
 که انسان دستکاری های زیبا و
 پر نقش از مس پدید آورده است
 ولی در ارتباط برونز باید اظهار
 نمود که استفاده و ترکیب این فلز
 نیز در نزد انسان باستان روشن
 بوده است باشندگان مکسیکو
 هزاران سال قبل فرآورده هلی
 برونزی را بدستان توانای خویش
 ایجاد نموده بودند.
 تمدن مصر باستان که نشانه
 از نخستین مد نیت انسانیت
 برای تولید برونز، قلعی لازم را
 از کوه های برینه و قفقاز وارد می
 نمودند و فنیتی ها برای این منظور
 راهی دیار انگلستان گردیدند.
 زمانی اسلها فلزکاری را نومی
 معجزه و کیمیاگری میدانستند.
 در سالهای هشتاد و بیست و
 پلاتین تصفیه شده کشف گردید
 دارای قدمت چند هزار ساله -
 قابل یاد آور است که پلاتین میتواند
 در حرارت ۱۷۳۰ درجه و با
 تکنالژی پیشرفته ذوب گردد.
 همچنان کاشفین در امریکای
 بقیه در صفحه (۷۷)

در امریکای شمالی قطعات فولادی دریافت شد که ۷۰۰۰ سال قبل تولید گردید تاریخ باستان از موجودیت سلاحها مخرب حربی مانند امروز حکایه میکند

الحق تاریخ بشری چنان
 قدمت طولیل است کبیه سادگی
 نمیتوان از کاران گذشته بلکه
 باید با تیزبینی و اندیشه فرمای
 بالای آن مکت نمود
 انسان متفکر از دیر باز -
 بدین سوگوشه های راد باره -
 محیط ما حول خویش ام از جهان
 و طبیعت افاز نهاده است. دل
 کوه ها را شکافته، در اعماق -
 اجبار غوطه ور گردیده و به نظاره
 کجهان نشسته و تحقیقات خویش
 را در این راستا پایه گذاری -
 نموده است که ۳۰-۳۵ هزار
 سال دور در بر می گیرد.
 پنداره های پیشین ما از زمین

چگونه نلفه جهان باستان
 پدید گردید؟
 دانشمندان معتقد اند که دقت
 در ایجاد نقشه های در یانوردی -
 در قرون وسطی و شباهت های آنها
 تنها از طریق کاپی نمودن نقشه
 های بسیار قدیم مصر باستان میسر
 بوده است. که اصل آنها در -
 دسترس ما قرار ندارند. هر چند
 بعضی از خشکه ها در این اواخر
 کشف گردیده اند ولی در بعضی از
 نقشه های وضاحت تر رسم و منشا
 عده میروند.
 به طور مثال راه امریکا رانه
 تنها از طریق بحر اتلانتیک شناخته
 ختند بل چینایی ها هزاران سال
 قبل از کریستف کولمب در راه
 ان آگاهی داشتند. حتی نسخه
 هائیتسی ماقبل تاریخ حکایت های
 در این راستا دارد و با نقشه

آیا زبانهای جهان دارای -
 یک ریشه میباشند؟
 در انجیل آمده است که تمام
 مردم زمین دارای یک زبان و یک
 لهجه بوده اند ((و آنها گفتند
 که شهری بسازیم دارای برج و
 باروی بلند سربه افلاک کشیده.
 و خدا گفت: این است بنده گان
 من دارای زبان واحد و این است
 عملی که افاز نموده اند تا انرا
 بدین وقفه به انجام رسانند ((
 هر طرف بگردی زبان آنها واحد
 لغت و شهر آنها بجهل و خدا -
 نام شهر آنها را بابل گذاشت
 تا هم بیک زبان حرف بزنند و این
 همان شهر است که خدا بنده -
 گانرا از انجا بروی زمین
 پراگنده ساخت ((
 شباهت نظر درباره زبان
 نزد سوری ها و اسطوره های

امروز اگر برسید و شود که آیا
 زمین کرویست یا حتی کروی که
 جدیداً پایه جهان علم گذاشته
 باشد با تعجب خواهد خندید -
 اما در سال ۱۶۴۳ کلیسای انگیز -
 اسون روم بزرگ با نشند سالمد
 گالیله را که گفته بود زمین کرویست
 و در آفتاب میچرخد پای میز محکمه
 کشانید.
 آیا نظریه گالیله واقعا ابداع
 در استرانومی بود ابدت ها و
 هزاره ها قبل در کتب و نسخ مقدس
 هند، مصر، شرق نزدیک و امریکا
 از کرویست زمین سخن رانده شده
 است.
 مصریان می گفتند که
 زمین مثل سایر سیارات: زهره،
 زحل، مریخ، عطارد و غیره از زمین
 قوانین متابعت مینماید و آفتاب را
 که اروپائیان تا دیر زمانی جسم



کارکوي . هغه له سینما څخه د -
 خپل تقیاً عدد خبرد تایید او یا رد
 د پوښتنې په جواب کې داسې
 وایي : ((زه لا تراوسه دوهمزه
 زور شوي نه يم چې تفاعد وکړم
 هرچا چې دا خبره کړیده یوازې
 څرولای یې ویل)) هغه د
 مخکې خبرې په دوام داسې
 زیاتوي :

((زه فوارم یوازې اوسم او د
 روحانیت په لټه کې اوسم . یوازې
 په سینما کې کار پوځاقته دي . زه
 زیات د ((پولکا)) په باب فکر کوم
 هرما بنام لمان د خوب په خونډه
 کې بندم . د خوښی د کونې څلورو
 لورونه مې هنداري اېښودل شوي
 دي اوزه خپل لمان په هغوکې ونښم
 د خوښی فضا خوشبویه کوم اوښم بوتل
 وېسکی په سر راوړم . گډ پیژم او

((زه باید تاسې ته ووايم چې د
 کلیوالي بنموند نقش له لوبولو څخه
 مې حوصله تلگه شویده . تاسې
 پوهیږئ څوک چې له بڼه څخه
 مېوي فلا کوي . گټې خوري اود -
 ستگر محمکه وال په وړاندې مفا -
 ومه کوي څه حال او روزگار -
 ولري))

خبرې اتري دوام موی او هغه
 تینگارکوي چې یوازې د فېنټلواوډ
 د رنوکسانونفشا اجراکوي ووايي :
 ((زه نه فوارم چې د د پکړ پوه
 برخه اوسم))
 هغه په ناخوښی سره زیاتوي :
 ((سره لدې چې د پیسو -
 اندازو مې نه پوهیږم خوښی
 کېدای چې مینه په بیسوواخیستل
 شی))
 ((سري د پوي)) خپلو خبروته

څوړوکی

د کوانگ فوتمین کم . څرنگه چې
 زیات خوښم نوهیښه مست يم اود ا
 مې عادت شویدي . لکه څرنگه چې
 مې ورته وویل فوارم له لمان سره
 اوسم))
 د بهالگ په هوټل کې د ورځنی
 مهال ویش له عملی کولونه وروسته
 د دلپ کار . د یوانندا اوج کپور
 په شپوه کارونوته ورسید . پس دي
 بهیرکې د ایرکتر ((انیل شرما))
 د ((حکومت)) فلم په بری سره -
 داسې په خپل روښل وکړ :
 ((د اړیږم چې سینماونکولای
 شی . د روښانفکرانولپاره د هغی
 مواد برابرکړي . یوازې په سلوکې -
 لس لیدونکې شته چې فلمونه په
 کورونوکې له وید پوڅخه په استفادې
 سره گوري . زه داسې فلمونه هم
 جوړم چې د هغوي خوښی شی))

اسی دوام ورکوي : ((بنایي د
 نورو بنموندونولپاره کاروکړم -
 وروسته بیاباده کم اود ماشومانو
 په روزنه بوختیږم)) هغه
 فیلسوف ډوله دوام ورکوي : نه
 ((هره بنمعه باید د خپل ژوند ا
 یوي برخی ته سروسامان ورکړي))
 ((سري د پوي)) چې له خپل کار
 اووظیفی سره خاصه مینه لري د -
 هغی په باب داسې څرگند وي :
 ((تاسې هم کولای شئ تشیل
 وکړي . تشیل د الفبا په څېر
 نه زده کړي . زه په هڅ تپوریلو
 میتود باورنلرم . زه باورلرم چې
 تشیل کول د ماه اخیستلو په
 څېر اسان دي))
 اوس ((سري د پوي)) په خپل
 حال پوځ د وړانډه ((رجنسی گډ
 نته)) هغه چاپسی مو . چې
 په فلم کې له هغی سره پوځاي

زیات ارزښتناکه ښکاري . د خلکو په
 گټه گونه اوتیل ماتیل کې د پوما -
 شوم د سیند لوري ته زغري د -
 زغورنې عمله هغه نژدې رښتور
 ته لږ دوي . خویدي حال کسی
 هم د ماشوم کورنی له ((سري د پوي))
 څخه فوارې چې له هغوي سره -
 یادگاري عکس واخلي . راسی پوه
 شپه له لیونتوب څخه لیري شو .
 کشمیر - د هغی ښکلی شنیلې . د
 هغه جهیل . د کاج هسکې ونې مې
 اود سرو انگیلرونکې خلک مې - د
 سینما په پرده تصویر کړ .
 د (Farishtay) د قلم
 کارکونکو د خلکو د خوښی لپاره په
 موقتی توگه له شوخې اوجگري -
 څخه لاس واخیست او د هغه پسر
 معای د نجونواوهلکانو فبرگې سنډري
 اونخابیل کړي . گټه گونه زیاتيزي

په تیر اوړي کې کله چې د -
 کشمیرد فزونو د هسکو څو کواوړي
 اوبه کېدي . اوبه د روتراکتسته
 کېدي اود میلی معای ته بهیدي
 شپنوخیلې رښ پوولی اوسونه د
 ماشومانو په څیرله پوي خواپلسی
 خواته د انگوته وهل او اوازونه
 مې په روکی انگازي کولی . د
 د فلم جوړولو په پوه واحد کسی
 شپز تنه فېنټلی کسان ترسترگو
 کېدل چې لمانونه مې ((گوریل))
 بلل . د هغو په مینغ کې خواپسونه
 اونوري بیلگې چې د تویک د پزاویا
 د لاسی مې د جاودنی په وخت
 کې کولای شول پروت وکړي . هم
 پام لمانته وړار وه . د هغولسه
 لید لو څخه انسان داسې گومان
 کاوه چې گواکې تول مې بیسره -
 لري .

د کشمیر په

د ذبح الله نهاره

اوورېخ د آسمان نیلی فضا پوښی
 د تود ونی د رجه لور پږي ((سري
 د پوي)) د سایه بان لاندې اوسیده
 کښینی اود د وروښونو د پستی ل
 مینغه د ارازملخري راپاسی :
 ((ایا پوهیږئ ماچې تراوسه په
 دوه سوه فلمونوکې کارکړیدی دي
 نتیجی ته رسیدلی يم چې خلک
 یوازې فوارې چې څه جگړه اونخاوگوري
 هغوي هنرنه فوارې سره لکي -
 چې زما خوښیږي چې د پوي بنی
 نقش د هغی په واقعی مانا ولوبوم
 خود اکار امکان نلري . که چیري
 زه فوارم د پوه بڼه نقش لپاره -
 خپل چپ مټ ((ستیاجیت رای))
 ته ورکړم . خو ستونزه پدې کې ده
 چې هغه هېڅکله نه فوارې چې
 داسې یو نقش ماته راکړي . محکمه
 د هغه فلمونه نڅا اوسندري نلري
 ((سري د پوي)) ادامه ورکوي :

خود همالیا پراخه آسمان مې له
 ستورو څخه مفهوم لري . سرله دي -
 چې د (Farishtay) د قلم
 په آسمان کې لکه د درمند راو -
 وینود کهنه په څیر ستوري ترسترگو
 کږي . خو زمونږ د بحث موضوع
 ((سري د پوي)) د دغه آسمان
 ښکلی اوطناز ستوري دي . ((سري
 د پوي)) جگړه کوي . ناخسی
 اوخپله رښه لرونکې لمن څرخوي
 اود ساحل ترڅنگه کښینی . که
 لدې موضواتو تیرشو . هرڅوک
 چې په هغه سیمه کې ژوند کوي .
 څه دوکاندار اوڅه د اداري امر
 څه سوداگرڅه کسبگر . څه کار -
 دارڅه بیکار د ټولو سترگې په
 ((سري د پوي)) پوري گټه شوي
 دي . داوړي په تاوډ موسم کې
 د مېوي د سر و او پورهاید خلکو
 په کتابچوکې د سري د پوي لاسلیک

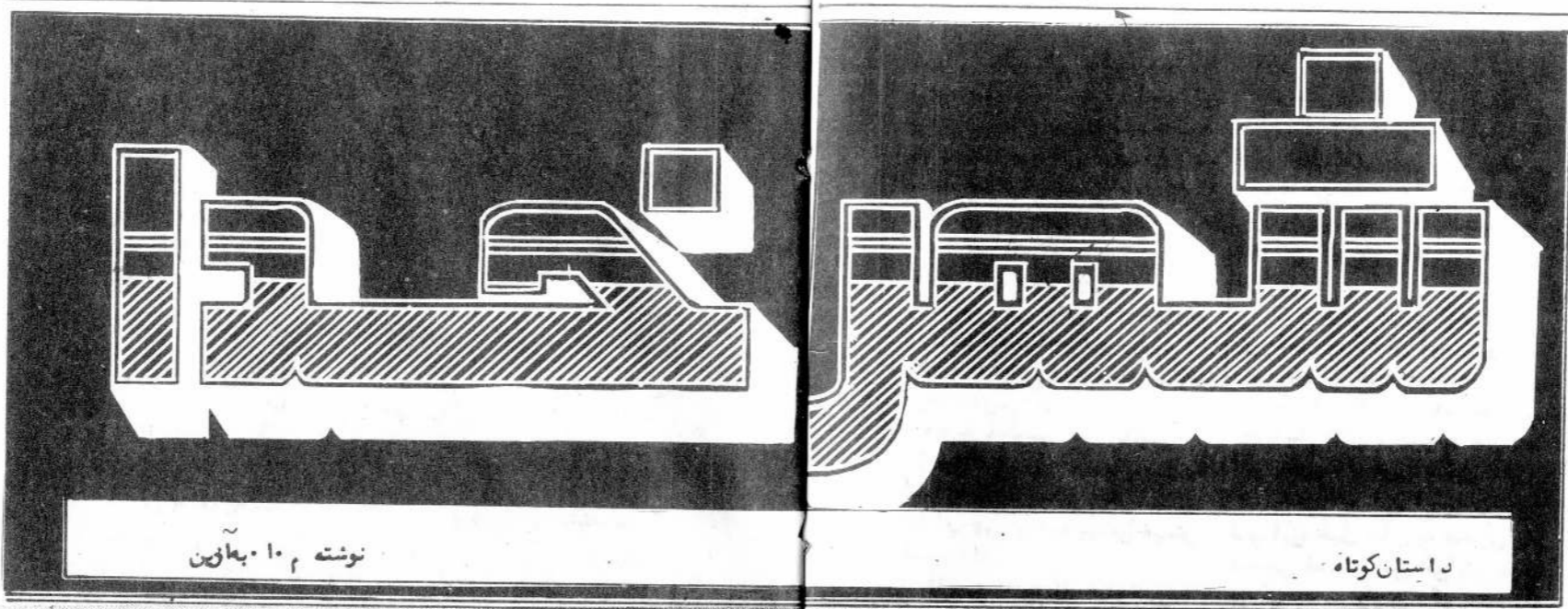


نشیب نهاد . پشتش خمیده بود .
(خدا یا ! بار تو بردن چه سنگین است !)

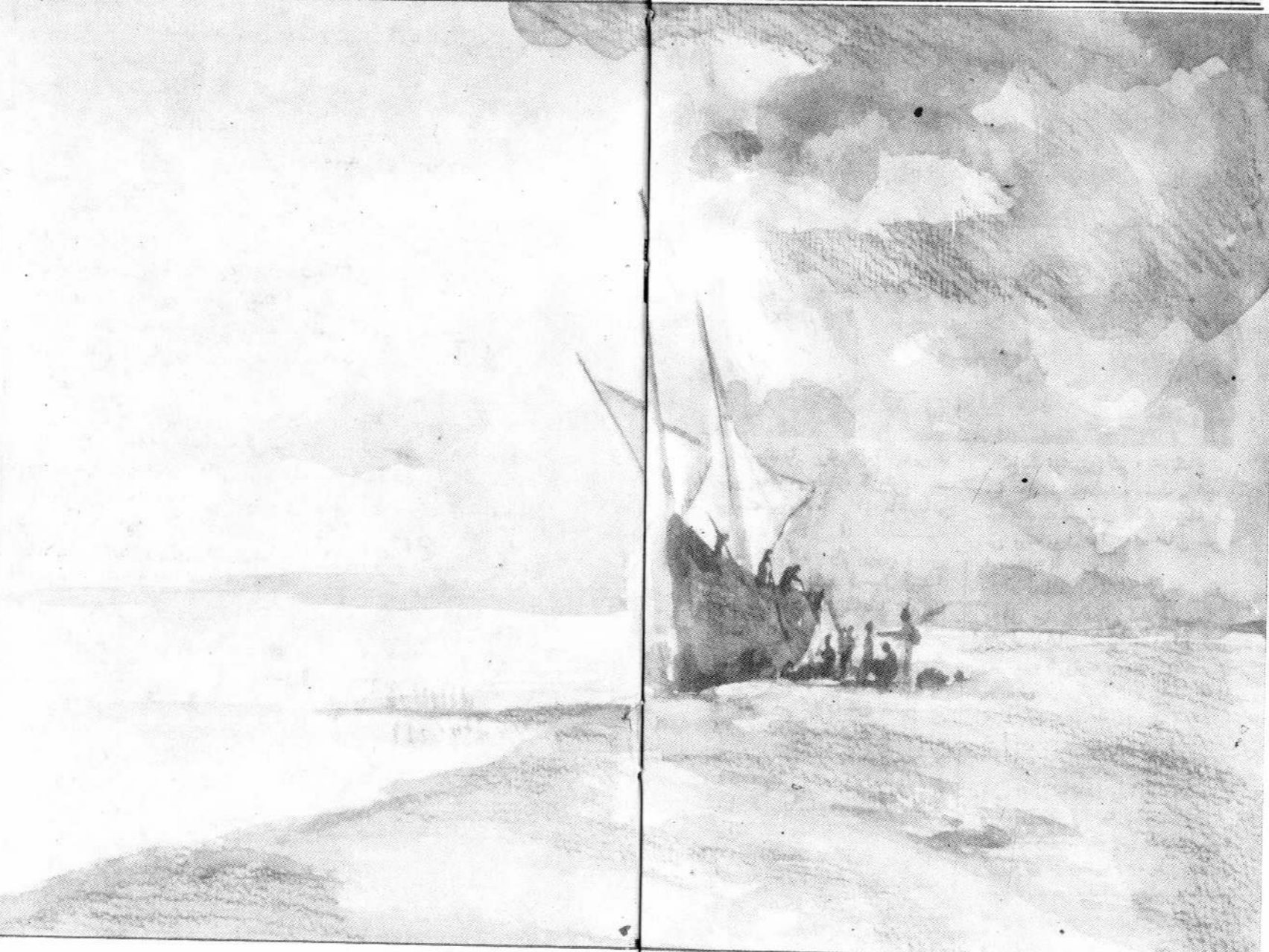
*

زمین زن بود - دست ورز میخواست و تخم . جزاین یاد او همه فراموشی بود . از نوزاد میشد - در فرداهائی بی دیروز . . .
و در نواوی اش هر روز زایشی دیگر بود . زمین دوشیزه مادر بود پیشانیش پاک از هرگاه که برداشتنش نشست . و اینک بودنی ها در جهان بود ، هر زمان انبوه تر و رنگین تر و بلند تر ، و مرگ با زندگی آشناتر ، دمسازتر . زمین بارور بود و شکیبا ، فروتن . و نوح را فرزند زادگان رسیده بودند - دختر و پسر . و خدایش گله ها بخشیده بود و خرمن های گندم و دانه سوار زن و هرگونه سبزی و میوه ای در مالیزه گرد آرد چادرها که بر تپه بود ، تا فرود دست و این شهر خدا بود ، هر سال اندکی گسترده تر و مردم در او افزونتر و نوح پیر بود ، - درونش واریز مرگ و گناه . و ترسو نفرین که یاد داد او زنده بود . و آن پتیاره عالمگیر ، آن چل روزو چل شب هول که بهلوی چشمه ها شکافته بود و روزن های آسمان گشوده . و پیشانی بلندترین کوه ها را آب تا پانزده گز فرو پوشانده . و زمین درخشم خدا هلاک شده ، با هرچه از جانور آدمی و درخت و گیاهش که بر پشت و کشتی که بر آهای بند - گسسته می غلتید ، سرگردان ، پامشتی بلا زده مرگ اندیش که در پناه رحمت خدا بودند . و سوارنداشتند . و چه ناروائی ها در این کشتی امان میرفت و ستم ها ، - که زمین اگر در کشاکش مرگ بود ، نفس آلوده اش زیر سقف قیر اندود و همچنان میوزید . و نوح میدید و پیش از همه بر خود می نفست . شرم داشت . میترسید - بر جان این تنی چند زنهاریان که اینجا و هر جا زندانی سرشت خود بودند .

(خدا یا ! خدا یا ! تو خود خاک را ستکار آفریدی . بسسه هرستش مگیر !)
و خدا در خشم خود خاموش بود ، و در غرش باد ها و خیزاب ها و نوح را در دل ازگشته ننگ بود ، که بوی درماندگی از آن می شنید و همد استانی . و نیز فریاد داد خواهی غرق شدگان : چرا ؟ چرا ؟
و مرد خدا چه میتوانست کرد ؟ به خدا پناه میجست و رهائی میخواست - نه چندان از طوفان و مرگ ، که از اسداری زندگی - این بد لگام تو سن هرزه بو ! و خدا این آخره فرخوش رهایی فرمود - خجسته باد نام او ! - و زمین زیر پای فرزند آدم زنده کرد و باروز و اینک نوبت همه نعمت ها که نوبت رسیده بود . و نوح آن روز میدید که زمین در رانش خدا آرمیده است ، با همه زیبایی باز یافته اش - خشنود و فرمانبردار . و آن روز . . . آن روز زندگی سرود خوان خواهد شد و آسمان را با زمین پیوند خواهد افتاد . و خدا در خلوت فرزند آدم خواهد نشست ، چون آفتاب از روزن این پیمان نوح بود با خدا ، و او استوارش میداشت و بی دغه هزار امروز را ندای آن خواست کرد . همچنان که دیروز را ، با چنان سردی و سنگینی . . . اما ، پس از شصت و اندی سال که برون گذشته بود ، میدانست که با خدا ایمان بسر بردن هم کار خداست ، که راسینه تنگ است و نفس کوتاه . و چه توان دانستن ، بدین فرزندان که گول بودند و فراموشکار ، و راه های خدا که بر پیچ و خم بود و یاریک . . . نوح این نبود . میترسید و بناهی جز به خدا نمیدید . و بدان که خدا این دریابد ، بسر نماز و قربان می افزود :
هر روز در بر آمدن آفتاب ، شهر خدا بوی کند و عود می شنید
لطفاً صفحه برگردانید



داستان کوتاه نوشته م ۱۰ بهائین



برهنه پیش رخسندگی هموار آفتاب ، زمین غریقی بود از آب رسته . و روزه نشیب سوگوار دست ، نوح ، بیخبر خدا ، تنها نگران به خاموشی بیکران .
اینک پیروزی د یورس او . اما چه میتوانست کرد ؟ چشم پسرش به ویرانی خود خواسته امختگاری نداشت . دم به دم ، در گریزی سرکش ، اندیشه اش او را به گذشته نفرین شده میبرد ، - باغ و کشت و شهر و روستا ، مشغله مردم ، گله های در چرا ، کاروان های در گذر . همه جا سرود ورق و جنگ و ترس . خنده و خون و فریاد و سوز زایش و مرگ . زندگی . . . فرزند آدم در خود ریشمه میدواند و در زمین . و زمین او را پس بود وستان پر بارش . و خدا وند خدا که در آسمان غیرت میبرد . . .
نوح قم را به یاد آورد ، و آن ریشخند و از سالها و سالها . همه چون خوابی براو گذشته بود . و اینک بیداری ، هولناکتر از آن خواب .

(خدا یا ! جزیه چشم توام تاب دیدن نیست . دریاب !)
و چشم خدا چشم کینه بود ، این دم سیراب گشته و لکها به هم آمده . و نوح در هراس خود تنها مانده . میدید و به دیده باورنداشت . (کاش فرزند آدم کور بود !)
و نوح ، بیخبر خدا ، برخورد لرزید . پشیمان بود ؟ نه پسر خدا د اوری میجست ؟ - هرگز . خدا خواسته بود و او هم - که او مردی عادل بود و با خدا راه میرفت . (تورات - سفر پیدایش) اما خدا بر جاود انگاری راه میبرد و او ، فرزند آدم ، یاد روزکاب زمان داشت - این مرکب لنگه . و نوح اینک تنها بود ، تنها با زمین برهنه بیسوه مانده ، که نفرین و ریشخند بر لب ، او را به خود میخواند . و نوح را بر این روسی دشمن داشته ، که زمین پس از آن او بود ، دل میسوخت چه سبز و بارورش دیده بود - آرزو خیز و کام بخش ! و چه اکنون بیکس میدید و خاکسار ! و ناخواسته ، لعن و دشنام دیرین بر زبانش لعن برکت مییافت . و هم از یاک دل بود اگر برکت خود بد و سباز میگشت :

(خجسته باد نام خدا ، که از همه تبار آدمی نوح و فرزندانش را بر ستگاری برگزید و وارث زمین کرد !)
و نوح بر راست خود به چادرهای روی تپه نگرست . سه پسرش با زنان خود آنجا به کدخدائی بودند ، با کدکائی گرسنه ، ترسان ، و حشی خو . و از دام ها هر یک جفتی ، لافر ، باستان های نیم خشکیده و پهلوهای فرورفته . و این شهر خدا بود ، میبایست باشد - اگر چه امروز حقیر ، چون دانه آرزو . و این پیمان او بود با خدا ، و نوح استوارش میداشت ، که او مردی عادل بود و با خدا راه میرفت . اما پسران ، پسران ! . . .
(خدا یا ! امانتدار تو این جوانانند ، خام و ناتوان . تا چه کنند و تا چه کنی !)

و نوح در دل برایشان میترسید ، که فرزند آدم غافل نبود و دشمن بیدار . و نوح میدیدش ، آن رانده را ، زیانکار و ناگوار . - همچنان که از آغاز در هشت خدا . و باز ، با دم افسونگرش ، در دشمنی چه نزدیک ! بسا هم نزد یکتا خدا در دوستی !
(خاکم به دهن ، اه ! . . .)
و نوح سراسیمه گشت . شیار دردی بردنش دوید . سر به آسمان برداشت . روشن بود و گنگ - خنده کار . به کوه و دست نگرست . خاموشی . نوح در تنهایی خویش خود را غریب یافت ، - برسان کودکی کم کرده مادر . چشمش به اشک نشست . رویه

بقیه از صفحه گذشته

و به گاه نرود رفتنش با سرود انابه در خواب میرود. نرزد آتم گناه
بر خود میگردد و به عدد ریاضی آید.

*

زمین گرمای آفتاب بود و بوی آشنای پستان ماده گربه ای تن
به آفتاب داده و چکان در او آویخته ...

و اینک پستان زمین به هزاران رگ روان بود. زمین در نرزد
آتم میگذاخت. خاک خون میشد و خون دیده به روشنائی خورشید
میگشود.

و خورشید بر شهر خدایه دوستی بر میخواست. آسمان بخشنده،
روزها بر همه و تکابوی کار، کارها بر میند و خرمن های دشت
زین. بازی شناخت بدختری و آینه ای.

و دختران شهر که چون گل بردن زمین بودند، روح بند برای
زمین بودند. و ساکه در نرزد خواب زده یا مهتاب شبان، گوش
بیشه و گشت و کساری شنید:

((لبخند تو، ای بسه، شکوفه سیب است و دانت خوشبوتر
از سیب))

((به چشمان درشت سیاهش هر اسبان نگاه میکند. پوست
پرشانه ها و سر زانوانش میلرزد. و تنوع، آهوی دشت، بسه
آبش خورشق من می آید))

((بنشین راه ناخن شیارکن، تامل، نیشم بز، انگینت را
شیرین تر خواهم مزید))

و تنوع و بسه و تامل، رفقه و سازای و دیوره، و باز بله و محبت
و داده و دیگر دختران شهر خدا، هر یک زینده و درام نواز دیگر،
چون میوه های نورس باغ بودند، - نته دست و نگاه رهگذر و
نوح، رهگذر بچ که چشمش در مه غروب من نشست، نیز میزید شان
در حاله ای دور و شفق گون. و مهربی حسرت آلوده در دلش
میجوشید که تلخی کوکب و استنطین داشت. و مرد خدا، جانفش
در تلاطم آشوب می افتاد:

((به خدا میگرم از شما، دختران شهر، که رخنه دیوار
دین خواهید بود و معبر سیل آتش))

و نوح روی میگردد - از تاب آتش - ، که میدید و میدانست.

همچنان که آب را دیده بود و دانست، و یادانش خواسته

اما - وجه دردی و درخشندی [دانستش امروز همه برهنه بود
و پروا و ترلز، که مرد خدا راه نرزد از دیروز میگذاشته و دیروز
شکستی کلان بود سدر نرزدی بیوه و بر بیخوده، که زمین ناچار
جزیه راه خود رفتن نمیدانست. و شکست همچنین در جان او سوده

که دیری بود تا از حضور خداسترون مانده بود و از سخن شکست
هندش. و اینک زمین بود که با جایی وی سخن میگفت، - ایمن

شمارها که سینه خاک میکشافت، این گندم و جو که دانسته
میست و این شاخه رز که لبخند خورشید در جام میکرد. و نوح

به همه تن خویش بدان دل بسته بود، و به دیوارها که در شهر
برس آید، و بر چین ها که بیکران دشت را در چانه می کشید،
و آغل ها و اصطبل ها که ملکوت خاکی نرزد آتم را بنیاد میکرد.

*

((دینه، دینه [خون من و گرمای غروب من] بیستداری
بامداد دور من [خدا را، بدان لبخند خورشق دارو نگاه

گهزان، چه زود میگردد]
((خوشاتو، دینه، که می شنایی و شتاب نمیدانی [و نمیدانی

تو، ای دینه، که قدم های بیرون چه شتابکار است و ناشکیبایا
بیادستم بگیر و درنگ بیاموز، عمر من]

((خوشا، خوشاتو که تنهائی نمیدانی] و نمیدانی تو، ای دینه،

- در پستان کود کیت - که زندگی راه سنگلاخ است بر بیابان
تنهائی. و تنهائی، دینه، در راست، که ترس و رمیدگی هم دل -

راسته و درون دیوان آشنائی. و تو آشنای منی به جان، دینه،
هم پیش از آن که خود بوده باشی. و خوشی است، خوش است این
مرا گفتن و باز گفتن.

((خوشانگاه تو، دینه [خوش از زبان گم و جلال تو، و آن گب
زدن و زود گذشتن و فراموش کردن] نسیمی در برگهای چنار

افتاده، چین بردن آنگیز نشانده و رفته در آفتاب سیزه ها خفته.
((دینه، زیبای من] خرد در تو زیبایی است و هر چه بگویی

و یکی خرد گفته ست و کرده، بی آن خود بدانی. و تو، همایه که
ندانی.

((در تو، ای دینه، مهربانی است، و نرس و بخشندگی
شکونه های بهار. و من بر تو میترسم از این مهربانی، که یاتو نریسد

یاتو با و نیائی. و آن روز، دینه، چه دردی مرا چه بینوائی
حهان را]

((دینه، شب یاتو بر من میدمد و میدانم که خواهم فرود
برم، و تو اختر آسمان خواهی بود. و خجسته باد نام شب]

خجسته باد نام تو، دینه، خون من و اشک من []

سره آسمان در خلوت سنگها، نوح، پیغمبر خدا، میگردد
به درد. و در درش راستگین نبود. چه میشد او را، مرد بزرگترین

آزمون را؟ کار فرمای مرگ و درهاند زندگی را؟
اینک هر آنچه - دست در دست خدا - خواسته بود زمین رام

و به هنجار، نرزد آتم با او در خدا، و شهر به آهنگ نماز و قربان
در تلاطم رویش. و - یاد آوری هلاک گنهکاران را - توده فیروان بود

کشتی بر کوه، چون کرکسی گرسنه که رویه نشیب دارد.
همه چیز، همه چیز آن بود که میبایست، سیاس خدای را در

هفت آسمان [و باز نه آن بود - آه، که دل نبود و آن بسا
خدائی.

((کجائی، نوح؟ پای بر چه داری؟ سنگریز برونیک روان []
و نوح، پیغمبر خدا، میگردد، که هرگز چنان نگریمت

بود به درد. و در در تنهائی بود و شکسته تنه ای نریب خورده
سراب. و بلعجیبی ها و درخشند دیو. و این دل ناتوان گشته

که در هر سایه ای می آویخت. و این دلهره کار ناتمام و فرورختن
چاره یاری که به دست بر آورده ای.

و باز هیچ از این همه نبود، مگر آن یک - تنها همان، خدا،
که نوح از او نمی مانده بود.

((جز تو ام هیچ نمی باید، خدایا، باز منم باز مگذار []
و نوح میگردد. اما نه همین گفتن زبان بود و گریستن چشم،

که در هفت دل کار دیگر بود. زمین، خواه ناخواه، در اوی نشست
و نوبه شدن ها و بر شدن های نرزد آتم نرزد آتم برهنه خاک،
و راکندن دود و به گناه، و گسستن آسمان ترس صلابی پاکسی

و بالودگی. - آیشی، آزادی ...
و نوح به یک دم فرقاب و سوسه می بینود، و زان پس باز او سود
و پایب آشنای بندگی:

((کدام آزادی، خدایا، کدام؟ یا این هزاران بند اشکیار
و نهان که برتن خاکی نهاده ای []

مرد خدا پوست من انداخت. برده ها در او به يك سوزده
ميشد، و گاه آنچه ميديد همان بود که، انوس [ديري بيوش
از آنس به آب مييايست داد. ونوح مي شکست و سر بزير مي انگسد،
از سرساري. خود را، نوح از من بزرگ را، بازمي شناخت.
يادها در او ميزيست، - خفته ويبار، که هر يك سخني ميگفت
بزبان او، که ديگر نه سخن جان او بود. ليکن قم، از آنچه ديده
بودند و شنیده، همچنان به سرا برده، انسا نه اس ميبردند و سا
خدای نشاندهند. و در داکه به چنان خلوت فروغانک، نوح راه
نمی یافت. روزها براو ميگذشت، در نماز و نيايش، که نه حتی يك
بار دلش يا خدا بود. روز و شبش را شهر فرو ميگرفت، که همه
دفعه بود و تکاب و ماندگی، و باز خشنودي سرشار آنچه به دست
خود بنياد کرده اي و بر آورده. و زان پس، چون آسمان روشن گس
ايرش ناگهان پيوشد، بدگمانی بود و ترس و سراسيمگی. او ايمن
همه نام خدا داشت، که هيچ نميگفت و خشمش پنهان بود، شايد
هم که نزد يك. و شهر که آسوده ميزيست، يا خدا به آشتی، بر اعتقاد
نوح که سب و سايمان قم بود. ونوح رادل از ترس ميکناشت، از اين
خوشياوري، که او خشم خدا آورده بود، - آب [آب. و آب نوح را
خده بود و خطر، بين از آتش، بين از صافه، بين از شمشير.
بر کاره آسمان، هر سايه اي ابر نوح را نگران ميداشت، و زان
بيشتر، هر ريزش باران. و اي بسا که مرد خدا، جوی دراز
گست، آب چشمه ها انداره ميگرفت و جاه ها و کاريزها، که آب
اگرچه زندگی بود، ميتوانست مرگ باشد و تنگ عذاب. و باز چون
باران گشت ها سيراب ميگرد و آفتاب بدوستی بر شهر برمي آمد،
نوح را نيشيشماني به دل مي خليد، از گمان بد که داشته بود:
((خدا يا، توهمه بخشايی [بر اين پيروي گشته ميگير،
که نعمت ميدهی و از نشان خده و خشم در آن ميچويد.))
ونوح اشک مي ريخت و باخ نميخواست، که ميدانست که
تتهاست.



((کس آهوي رنده بودي، دينه، تا به دست من کسيدم
و تو صيد من ميگشتی، بيس روي خدا. ماء دينه، تو زميني، شخم
ناده، که مرغ چاريا در تو ميچرند و فرزند آدم را نصيب از تو نيست.
((نوب بدوستی است در چشمان تو، دختم، همچنان که در آب
دريا. و مرا از تو نم بايد داشت، مباد که چون آتش و آب دشمن
ترياشی آن را که نزد يکري.))
((سخت آواي باد است در دشت: به گوش مي رسد و بفهم
ندارد. چه کند ياتو، فرزند آدم، که تا از بهشتش رانده اند،
هر دم انتظار بيم است، از هر چيز، از هر کس.))
((انوس، دينه، مهرت بر من تمام است، بدین شير و
شراب و نان که بر سفره ام می نهی. گوش بره ام تو را، که به علف
من بروي [مرا، دينه به برد باري و نگساري مهان کن، و درد
يديري، - که دردها در من است و خم ها، و بار امید و رستگاري شهري
با من، بدین پشت و بازوي ناتوان که می بينی.))
((فرزند آدم بر زمين مي رود، اما روي و ايس دارد، که
او را گله به حسرت سرشته اند. پوست با من دار، دينه، که و ايس
نگران از راه دور می آيم، و تو در آغاز راهی.))
((اِه [چه ميگويم ترا، دينه، که توتاب من نداری، و نه
بقه در صفحه (۱۲)

مرد خدا، نيايش را، پيشاني برسنگ تفته مي سايد و اشک
ريزان خاک را فرين ميگت، به غرور که در سرداشت - ايسن
حياب [و کار نه هين بود، که به هر سايش تن مستي خاک در او
ميدويد، - همان که درخت را به ديدار روز ميکنايد و آدمي را فراتر
از خویش.

اما فراتر بنا چار نوح را - بيخبر خدا - بپراه بود و بيگانگی،
که او صري خويشتن را با سدار مرزها شناخته بود و خواسته و اينک
سرگشتگی، که هم در او مرزها مي شکست. نوح به خدا ميگريخت
و راه نمی یافت. زمين به هزار دست در او مي ايخت، - خانه
و خانمان، کشت و کاريز، خون و دود قربان، نماز و آئين گشت،
و قم که او در اورش بود، و در اورش بودند به هر چيز که ميگفت
و ميکرد. و نيز آن سوز درون، آن شادي چشم و آن انتظار
جان، - دينه، دختر شهر، که بر ستار او بود پس از مرگ زن.
نوح بدو از نوزاده ميشد، - به اين دختر نروس که ميش هايوش
ميدوشيد و تا کس هر س ميگردد و به شراب و دس رخته اش می پرورد.
((برکت بردست و زيان تو باد، دينه، و بر قدم ها که بر خاک
می نهی، - و من آن خاکم تو را، دينه، به برد باري و شتانی.
و مينداز دينه، که با من هين رنگ و بالا و خوي و خرم است که
ميناشی، که آن می بينست من که نيز بر خود پوشيده اي.
((و تو، اي کودک من که مرگ منی، مرا ياد دار، که زندگی
در من به دوراهی سرنوشت مي رسد، - همچون پيله که بر دوراهی
کم است و پروانه. و بدان، دينه، که راه پروانه شدن زمان تا زمان
حيرت است و گيجی و و ايس زدن و به يعلو غلظيدن، و يك تته در کار
خود تشيدن، و در خود چله نشستن.
((و من چله نشين اين روزم، دينه، و ميترسم به تمام تن از آن
که رود روي من خواهد آمد بنا شناخت، و او مرا سخت ترين آزمون
و خواهد بود و بی پروا ترين دار. ليکن مرا ايس از آن که در او زمين
باشم، دينه، که شدن من بايدم اکنون، نه بودن.
((و چه روزگاري مرا، دينه، بدین پيرانه سر، که در پوست
شدنم نهاده اند و چنين به آتش تو که اخته [وجه خوش آتش
تو ام، دينه، که بهمين گواراست مرا و من تا جاودان جامه سبيد
خواهم داشت. و با من، اين نعمت زده، - فرزند آدم.))



شهر زنده بود و من باليد، - نه بر چند و چون زندگی نرسد
و خواست و ناخواست او، که شهر به خدا زنده بود و بازوي بلندش.
و شهر بيمان و بيوند بود و بنا، اميدي در او، هر دم بر آورده و ساز
دور تو برده. و شهر بپرم بود، بدگمان، که بنياد بر ترس داشت.
و ترس سايه خدا بود که فرزند آدم ميرفت، - اين به خطا گرفته
بر التزام بخشوده. و ترس آئين شهر بود، که ياد زمين دانست
و از زمين بریدن ميخواست. و در اين دوگانگی درد و دروغ، فرزند
آدم گناه می آسخت و نهانگاري. روي در مردم، هر کس به بگر بود
و با خويشتن ديگر. و نوح نيز، - بيخبر خدا، بی آن که خود
بداند. و نوح آن روز دانست که شراب خورد و در خواب برهنه ماند.
و بيد ايرش از ردل بود و شگفتی و خشم: آن بس که بر او خنديد،
از چه خنديد؟ و آن دود ديگر که شم داشتند و ايس روان بر -
هنگيش پو شانده، از چه می بايست شان شم داشت، که
خدا آدم را - پدر ما، برهنه آمد و جفتش را، در بيگانه سی.
و او نيز، نوح، بنا که کدام معاک دروغ و نفاق در خود پانست
که فرزند را بدین اندک باز يکوشی نفرين گت؟

اشک و درد

د قبايلو شاعر فيض احمد فيض
د هره شمير بينتو ژباړه

موسکا

گلونه له خپلې مړوې شوي دي
د آسمان اونکې نه را تويي دي
د شمعورنا ورکه شوي ده
اوهنداري ماتي شوي دي
سازونه له غزید وروسته ورک شوي دي
پاي زيوونه ستري شوي او بيا ویده شوي دي
اود دي وروغوخت شه
ليزي د دي شپې نازولي
د دردونو ستوري
پر قهقري
مخلا کوي
اوسوسکا !!

۱ -
در ((ارهو مړوې))
د فصل ميعاد
چون بود حالت ؟
آواره مردا
د ريا روانا
د ريا نوردا
۲ -
اي ارزناد نورو و تيريز
اي حبيبي از صبر
افراخته سرتاج تاهر
اي از تبار اولاد وارن سز
د پيشه سبز
چون شد که ره يافت ؟
شبخون باييز
درد اورد ا

غزل

تاوي مخ و ته می کوره ، ما وي سترگی به ليمه
تاوي ما وړه له پيغوره ، ماوي سترگی به ليمه
تاوي تينگ شه که عاشق يی ، ماوي خه دي به د عاشق کی
تاوي غم دي لورد لوره ، ماوي سترگی به ليمه
تاوي د واره زلفی خه دي ، ما وي هر خه چی ته وایي
تاوي شپه ده تکه توره ، ما وي سترگی به ليمه
تا وي بولي دي فرياد کا ، ما وي درد د بيلتانه دي
تا وي مه کړه آه به زوره ، ما وي سترگی به ليمه
تاوي واوره که عاشق یی ، ماوي وایه زما غوز دي
تا وي وينی اویسی اوره ، ما وي سترگی به ليمه
تاوي خه حال دي پونه ، ماوي پروت م ستا په درکس
تاوي مه بجه له دي کوره ، ما وي سترگی به ليمه

دو غزل از محب باشر

موا بخواسته

بناه عشق کد امين تن است آفتوشت
زلم سبزگی برگشته دفتر هوشوشت
به هر کجا که نظر میکنم ، تویی تصویر
بپاکه سوختم از دوری برو دوشوشت
شريك نم خودت کن ، شريك خوشبختی
مرا ، اگر چه که هستم دگر ترا موشت
هزار قصه ناگفته در زبان من است
کجا ست بخت بلندم ، که بشنود گوشت
مرا بخوان که شرح سبز گوی دست
تلم شوکت و بختی ومن سیه پوشوشت

۳ -
آواره مردا
د ريا روانا
د ريا نوردا
د پدي که آخر
طوفان چها کرد ؟
نه از خدا بيم
نر نا خدا کرد
آتش که بنواخت
باخشم سلی
برروي ساحل
زان ناود برين
صد تخته باره
از هم جدا کرد
وانگه به ناگه
زند يقی د برين
- نخل سترون -
روسوي مغرب
سر بر زمین سود
پاد خدا کرد

با تو به شوشت

بایي نمانده ام که عصایم نبوده اي
د ستس نبرده ام که دعایم نبوده اي
هر جا که شعر بود و سخن بود و سرنوشت
حرفی نگفته ام که صدایم نبوده اي
هدد کی بود ؟ آنکه بيلم دروغ گشت
شهری نرفته ام که سبایم نبوده اي
این خنجر از کجا است که آماج اونم
دردی نجسته ام که دوايم نبوده اي
جز دست تو نبوده مرا حجله اميد
جایی ندیده ام که کجایم نبوده اي
آه اي بهار رفته در آفتوش باد هوا
بایي نمانده ام که عصایم نبوده اي

۴ -
آواره مردا
د پدي که طوفان
آخر چها کرد ؟
د رناود برين
نی لنگري ماند
نی باد بانی
د ريا نوردا
د ريا نوردا
اکون چه مانده است
از باد شرطه
جز آه سردا
دردا و دردا
دردا و دردا

نمونه اشک
مید هد تعلم دل با دروس الفت بود ما
گینه جوی نیست در طبع وفا نصیر ما
مصرفت دادیم از کفای جنون خاکت بسر ما
در بیابان تویم شد نسیمه اکبر ما
تا مگر صورت بند بود منگی آفتوشت
میچورد نقاش خون و چکند تصویر ما
ما و دل در هجر گاهی آید تقدیر ما
خاک بر سر باد ما را این بود تقدیر ما
چشم ما چون کوه سینه است با ندم
چشم رحمت بر کتا رنگ راز نقی زنی کرم
ما و دل در هجر گاهی آید تقدیر ما
خاک بر سر باد ما را این بود تقدیر ما
محمد امین عامل

کمار! باتوام ...

بیوش از اسطوره

از مسعود در ریشی نامی طوطی

ستاره های گلابتونی • بر مخیل تاریک
و دود نشوده ای که نسیم کلافه را کم می کند ؛
شب هنوز به نیمه نرسیده بود
با این همه پیرترها که دیرتر باور می کنند ،
در کوجه ها کوجه باغهای ما
صدای دیو شنیده بودند .

و تو صد دانستی ، ای والا ترین کلمه ، ای روشن ترین
که بیخوابی شبهای مرا چه ستگرانه تاراج می کند .
زیرا گوشه هایم هنوز هم به سکوت عادت نکرده اند .
و هنوز هم فراموش نمی توانند کرد
که درین نزد یکما ، در میدان سحله ما ،
هر روز چند بار صدای انفجار شنیده می شد .

* ای دریاچه روبرو ، دریاچه سلام ،
می دانم که توبه تر ازین می بینی
چه بیدادی وزیدن گرفت وجه بیرحم ترازمهیب سیل
دریاچه هامان را بستند و نامهامان را
از دیوار کوجه های نشانی ، بائین آوردند .
اما هنوز هم گل و شکوفه را چون میوه باور دارم .
و می دانم که روشن تنها کلمه نیست .

* ای کوجه روبرو ، دریاچه سلام ،
می دانم که تونیز فراموش نمی توانی کرد
گردش در آن راههای روستایی و روزهای آفتابی را
که مساسایه هامان را با خود نمی آوردیم .
و آن کوجه باغها ، با همه سحله های شداد شان
باز هم بیعالم غم و ترتم قهرآمیز ما را به کوهها صی رساندند
و خنگای نسیم برف را ، از قلل مه آلود و نمناک
در برگ برگ لحظات انسانی ما
- هر چند نمناک تراز نمناک -
چه پاک و روشن زمزمه می کردند .

پرتو سلام !

آهای ! باتوام ، دریاچه بیدار !
از کوجه همیشه ترین هرگز و هنوز
آهای ... باتو ... می شنوی ؟ باز هم سلام !
وقتی هوا بزرگ فنا ، تیره تنگناشد ،
برخیز باز هم جامه های گل آلود و چرک کرده مان را
در جویبار ستاره های آفتابی و آبی ،
از غلظت شبهای بلند و شبانه های باور نکردنی
پاکیزه بشویم و بمن کشیم
روی درخت زنده ترین یاد و زیباترین فریاد .
به شک نسیم کوهساران خورشید ، خواهد وزید
و دستمال آبی شب ، وقتی براز گلای شد ،
حتی در تراکم تاریکتر از خواب محمل ها ،
گلگهای دور و نزدیک آسمانها و زمین
برای هم چشمک های روشن
و بوسه های گلابتونی پرواز خواهند داد .

مهدی اخوان ثالث
(م . امید)

شرحچه

از صفحه بوغیا را با طبر سیرون می شوم
از همه مدارهای به خواب رفته
سرنوشت دودمانم ، روزگار دوستا نم برانستم مجبور می کند
به سوی وظیفه ام می روم ، قلمم جوان نیمه بر تقالاست
به انگفتی می بینم که می شنود و استوار است
کوهی را می بینم که می شنود و استوار است
به سوی وظیفه ام می روم ، چنانم بنا میارای خوانده
ای چشم سیه ، ساکت باد .
- شمشیر من شمشیر طلائی من ! -
آیا می توانم از صفحه بوغیا را با طبر و عروسکان بدو آورم ؟
نوبت من است ، در زمینم ، می نوشم ،
از بارانی که بگرد زیتون و سخل جمع شده است
آیا من بوغیا نوا ده و دوستا نمستم در زخی رواداشتم ؟
در توای چشم سیه ای ، چون گندم تازه
در چشمهای تو گلبرگهای آزادی می خند
توبه مرگانی چون جریب زینتی
من در چشم تو جاری شدن رودخانه ها را می بینم
من بر قوس و قزح را از چشم تویی خوانم
بپر نمی شوم ... نمی ترسم ... نمی میوم
تو در برگ من توان و غیرت جاری میکنی
وقتی رودخانه ها و ریزگی است
توموا ، به دیدار تنگناها می فرستی
با تونه ای از تونه ها و زینتقا
ه آ ... ای چشم سیه ... ای رویوتاننده !
حیایان ، شوری خون مواسی چند
از کنار من " ماهتاب " کودکی می گذرد
بشت دروازه ها و زندانهای ،
بشت دروازه ها ... گنجشک نام را توست لکشم

بشت دروازه ها
بشت دروازه ها
جاه آب است و شراب و روشنی .
مالا به دقت سره - ستاره های -
نه دی کوستلی ،
اول پسر لک - ده توبه زسه -
پوهینم ،
خوب و خوش بیه - له همدی لاری -
ستاره ته در نرسیم ؛
اول غه کونگه مینه به خبر و اولم .
ل . خاموش



جینا لولوپریوید او نقش جدیدش

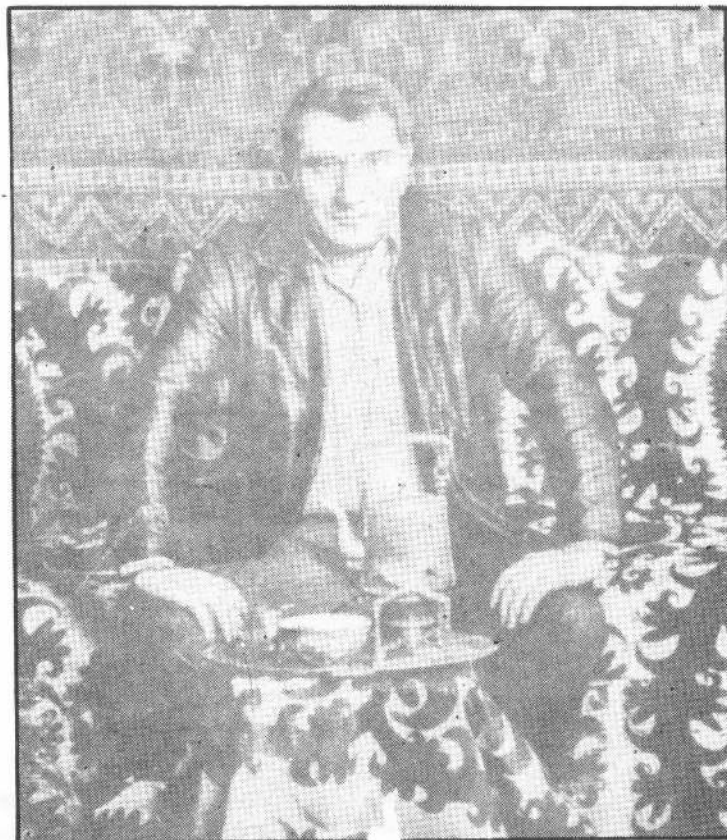
جینا لولوپریوید که زمانی از محبوبترین و زیباترین هنرپیشه‌ها ی جهان بود، چند ی بیش شصتین بهار عمرش را جشن گرفت و از نسو شوق بازی در فلم بسرش زده . جینا بازی در فلم ((دختر از روم)) را قبول کرد . ناگفته نباید گذاشت که او در سال ۱۹۵۴ در همین فلم نقش ((ادریانا)) جوان هوس برانگیز را بازی نموده بود .

در فلم جدید ((دختر از روم)) جینا لولوپریوید ا نقش مادر را بازی میکند او در مورد نقش جدیدش چنین گفت : چیزی که مسود د ل جسمی من است، اینست تا معنویت خود را نشان د هم نه چهره و تنم را . در بیست سالگی گناه نیست تازیبایی فزیک خود را به نمایش بگذار ی! در فلم جدید از نقشم خوشم من اید و اگر راست بگویم خود را تازه کار احساس میکنم .

در فلم جدید ((دختر از روم)) نقش ادریانا را اکثر یس زیبای بنام فرانچسکه ویرا بازی میکند .



ارمن جگر خانیان شوک دی ؟



ارمن جگر خانیان د شوروی د ی پرولویو هنرمند انوخمد ی چه به نری کی او د هفی جملی خخه به افغانستان کی د یومینه وال لری . او د ده برجسته اوپه زر یوری اولونه به سینما کی لکه د ((ملاقات بحای بایسد : بد لون ونکری)) ((تهران ۶۲)) ((سلام د ازه به)) او د اسی نور فلمونه د ی بروخت د باره - د هنرد مینه والوپه زورونوکی بحای نیولی دی .

ارمن جگر خانیان بیله سینما خخه به تیاتر کی هم د ی پرولویو لیکوالو لکه تنسی ویلیام خیمائیل بولگاکوف ا د ژارد راوز نیسکی به راهوکی رولونه لوبولی دی او اتلس کاله کیبری د مسکو و مایاکونسکی د تیاتر سره همکاری لری . وارمن د پیر لوی او توی رول د ((سقراط سره د یالوگ)) به نامه یاد یزی اولوی رول شی د غروب به نامه یاد یزی چه د بایبل اثر دی .



آیارینارای جهان فلم راترک میکند ؟

رینارای د ختریناروه هنرمند سابقه د ار سینما ی هند میاشد . وی در سال ۱۹۲۳ برای اولین بار در فلم ((ضرورت)) با راکیش روشن ظا هرگز دید و بعد از د ر - سال ۱۹۲۴ در فلم بنام (هد هو - تر)) حصه گرفت . این د وفلم موفقیت چشمگیری را نصیب وی ساخت و رینارای برای تمام علاقه مندان سینما و د ایرکتران فلما بحیث یک چهره جدید شناخته شد . فلما سازان هنرش را قدر میکردند بقیه در صفحه (۹۷)

برای معلومات شما برگزیده ایم

در رقابت با تلویزیون

در سالهای اخیر ریک تعداد زیاد از کشورهای جهان سینما نشوونامی خود را مقابل تلویزیون رقابت نمایند ، همان بود که در اوزدهای تعداد زیاد از سینماها بسته شد .

ولی سینما داران مبتکر برای بقای خود دست به ابتکارات جدید زدند تا برتری خود را بر تلویزیون ثابت نمایند .

از آن جمله در ماه سپتمبر سال جاری در بروکسل کمپلکس جدید سینمای افتتاح گردید که بنام بلند ((کینوپولیس)) یاد میگردد ؛ تا آتش خاموش شده تماشاگران هنر هفتم را دوباره شعله ور سازد .

در این کمپلکس مجموعه بیست و هفت سالون با ظرفیت هفت هزار چوکی وجود دارد . یکی ازین سالونها بنام ((ایماکس)) نامیده شده که دارای برده بسیار بزرگ بطول سی متر عرض بیست متر میباشد و انقدر به تماشاچی نزدیک میباشد که تماشاچی خود را در داخل تصویر احساس میکند . سالون دیگر این کمپلکس بزرگ بنام ((شوسکن)) نام دارد در این سالون به برد بزرگ آن فلم های شصت فریم (کدر) در تانیمه (بجای ۲۴ فریم) نمایش داده میشود تا نکت سه بعدی بدست آید .



فلم جدید

چندی پیش از طرف افغان - فلم فلمبرداری فلم جدید افغانی بنام غیرت آغاز گردید . سناریوی فلم غیرت را کارگردان سابقه دار کشور عباس شبان به همکاری فلم سدید نوشته و کارگردانی انرا عباس شبان بدوش دارد .

کارگردان فلم در مورد فلمش چنین گفت: فلم هنری غیرت بشکل سیا و سفید ۳۰ میلی متری شوت میگردد . تم اصلی فلم برواقعیت عینی جامعه ما استوار بوده که يك تعداد محدود مردم استفاده جو صرف بخاطر منفعت شخصی شان با آوردن مواد مخدر وارد اخلاص

کشور جوانان ما را معتاد میسازند در این فلم چهره های عبوس چنین اشخاص برملا میشود . در فلم ((غیرت)) نقش های مرکزی را ابراهیم طفیلان اکرم خرمی ، جانمحمد حیدری وکیل نیکبین ، ماری امیند فرید فیض ، نازی بهار ، نادر وصال بدوش دارند . فلمبرداری فلم را نورها شم امیر بدوش دارد .

کارهای منتاژود

قدیر رشیدی

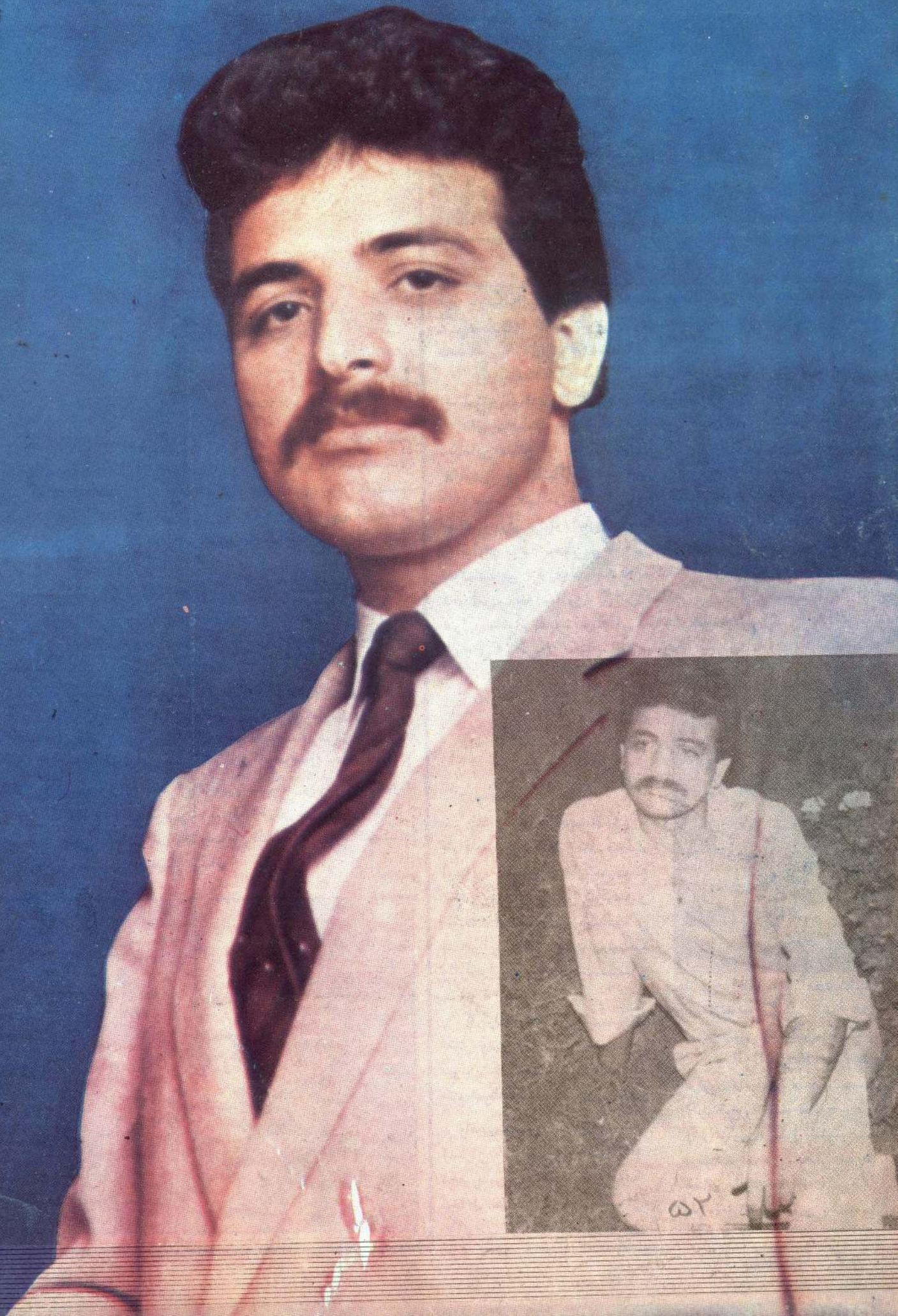
وساخته های جدیدش

از فلمهای هنری که امسال در افغان فلم زیرکار است از آن جمله فلم هنری رنگه بزبان پښتو بنام ((آخرین ارزو)) به کارگردانی واحد نظری و فلم هنری رنگه سفر به کارگردانی سعید و رکزی و فلم هنری سیا و سفید بنام غیرت به کارگردانی عباس شبان بمن سیرده شده . قبل ازین مونتاژ فلم هنری تلاس از موسسه قهس فلم و فلم هنری غارتگران از موسسه ابارسین فلم را به پایان رسانیدم

هر فلم هنری نظریه روال فلم منتاژ میگردد که قبلا شات از طرف کارگردان در شوتنگ سکرت بر اساس سناریو و پد خود منتاژ میگردد که بنام منتاژ داخلی یاد میگردد . کارمنتاژ و ايس از فلمبرداری با لای میزمنتاژ آغاز میگردد .

در فلم های بیکه از ماستر شاتها و شاتهای طویل استفاده شده باشد کت کردن با انترکتها امکان ندارد . زیرا فلم از ریتم درونی خود میفتد . بطور مثال فلم آخرین ارزو و همین فلم تحت منتاژ منازم محترم واحد نظری میباشد . منتاژ این فلم با فلم اولی بر صوف ((لحظه ها)) فرق دارد . چون لحظه ها ، يك فلم روانی و روشنفکرانه بود در آن اکثر از ماستر شاتها استفاده بعمل آمده بود . در فلم آخرین ارزو برعکس اکثر شاتها نیا و یک منتاژ میگردد و من باد ست باز البته باد رنظرد اشت خواست کارگردان و سناریو انرا منتاژ مینام .



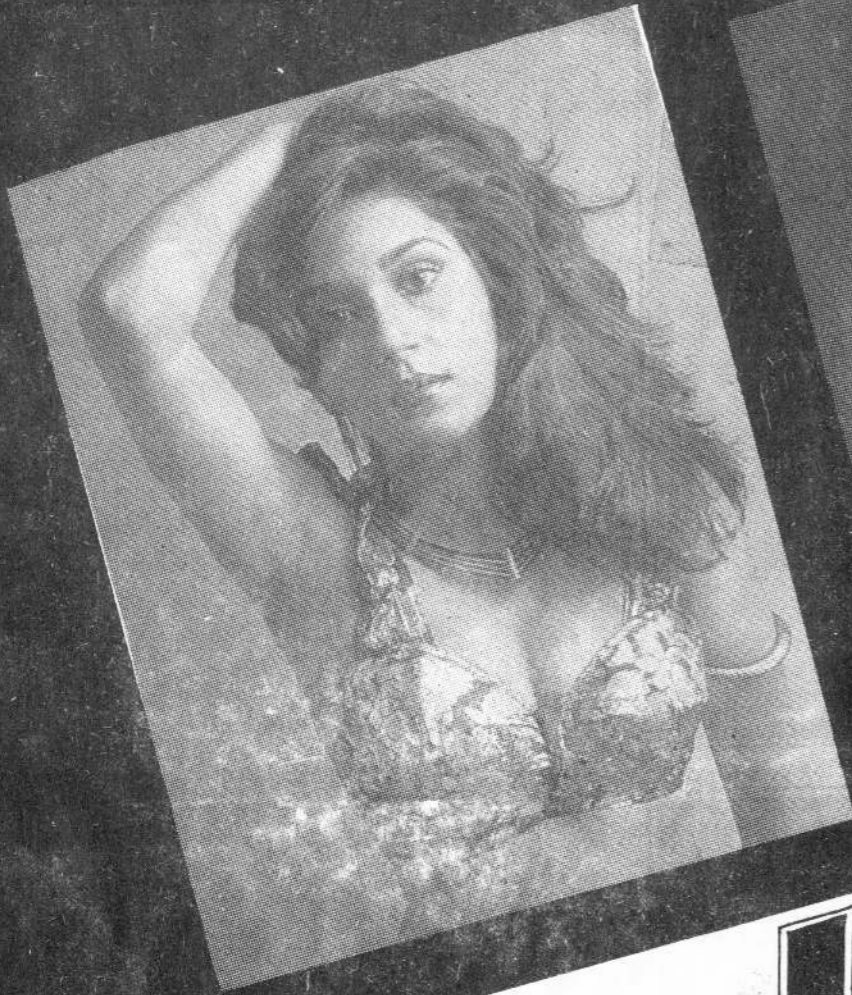




Bhanupriya: The latest contender



بھانوپریا و جیا پرادا دو چہرہ بونف سینہائی ہنسند
مصاحبہ عبد اللہ نعم نطاقی بونف یاد رستمہ • ۲ مطالعہ ناپید



از منابع هندی

راه جدید اخلاقی

عقیم سازی جنایتکار، ستکاری برای قاتلین، عدالت و پریدن گلواین "راه‌های اخلاقی" را بعضی فلمها پیشنهاد میکنند

دختران تازه کار آرزوی درگیری در این بازی سیاه را بدل می‌پروراند. قمار ادا می‌دارد اگر فلان به مسایل جنسی، عشق و کینه جوی‌های خانواده کسی لای می‌آورد. علت اساسی آن بی‌ایکی قوه نویس را بتکسار و موضوعات جالب دیگر است. هر کس در اتاق تاریک سینما در جستجوی چیز نیست. فلم بروی برده با تمایلات جنسی آغاز و با فریاد‌های پیاپی می‌آید. اینگونه فریاد‌ها را میتوان در فلم (زخس اورت) سراغ داد. موضوع فلم را تجاوز به یک زن تشکیل میدهد. خواست فلمساز چنان است که دیو وحشی شهوت را از راه عقیم سازی جنایتکار از ما درآورد. آیا موضوعی چون تجاوز به یک زن و انعکاس دادن آن واقعاً وسیله سرگرمی و تفریح شده میتواند؟

عقیم سازی جنایتکار، تأمین عدالت از راه ستکاری، عقیم سازی و گلوری شیوه ناشایسته. روزگاران ماست. حرم، مخموم، جرم جنسی، سینمای ما را فر گرفته است. ظرافت مرده و داستانهای عشقی تنها شکل آنتیکار سازی افراد بی شرم را به خود گرفته است. قوه نویسان و دیگران از اندیشه‌های بیرونی میکنند که خواست‌های ما بیوس کنند. ربا باز شستی و ترس به همراه دارند.

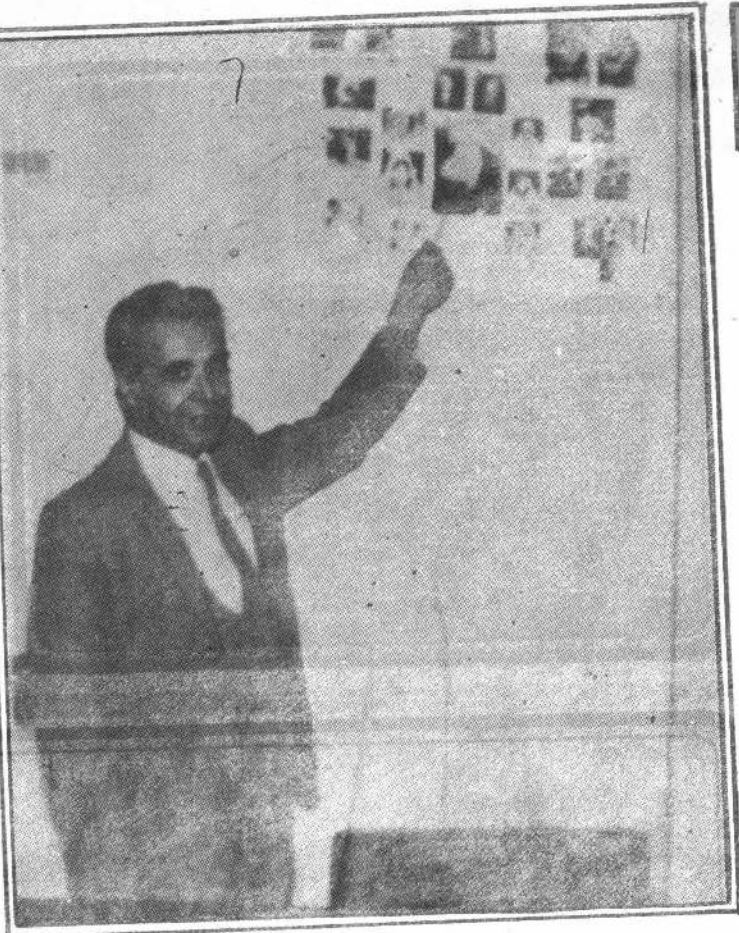
در فلهای هندی

ترجمه از ذبیح الله



بقیه در صفحه (۷۲)

مصاحبه با داکتر شریف شریفی



اولین عملیات جراحی پلاستیک

چه وقت صورت گرفته است؟

مجله سباوون چندی قبل مصاحبه‌ی راتحت عنوان اولین عملیات جراحی پلاستیک در افغانستان را موقوفانه صورت گرفت، به نشر رساند که داکتران سرویس گوش و گلو در نفاخانه میوند در زمینه اعتراض داشتند ...



خواب شما

طرز رفتار: شامخ کلاه
از خواب بومیخیزد، نشاننده
شخصیت نماست.

۱- کسیکه از تخت خواب
مهربد اساساً شخص خوشبین
است در مورد همه چیز مطمئن
است و عقیده دارد مسائل و مشکلات
همه حل می شوند به شرطیکه همه
با هم اشتراك مساعي داشته
باشند.

۲- آنکه فریاد می کشد که همه
برخیزند، شخص فعال و برکنار
بیطرب و مخالف مزخرف گوی است
دوست دارد در امور و قایم
شرکت داشته باشد و آنها را
سریعاً به گونه موثر انجام دهد.

۳- آنکه بیحال و بی حوصله
از خواب بومیخیزد، بالباس
خواب دل تنگ و افسرده به رخت
خواب میرود و مایل نیست در باره
کارهایی که در پیش وارد فکر کند.

۴- آنکه هر روزی گویند:
فقط پنج دقیقه دیگری خوابم و
بس استراحت را دوست دارد و
زنده گی راتکه، تکه می گذرانند
و از فعالیت های منفی لذت
میرد همه چیز را اسان میگیرد
و تماشای تلویزیون، غذا خوردن
را دوست دارد.

ارسالی: سیما امید از جوزجان

عملیات ها، اگر کوك ها توسط
جراح معالج بد نمود زده می شود
و نقصان دیگری به وجود می آید،
جهت زیبایی توسط دکتوران
جراحی بلاستیک اصلاح می گردد.
این دیارتمنت در کشورمان نیز،
عنقریب با سرویس جراحی عمومی
یکجا اجرائی وظیفه خواهد کرد.

سوال: نظرشان در مورد
فعالیت نخستین دیارتمنت
جراحی بلاستیک در کشور و همکاران
آن چیست؟

جواب: ایجاد ایمن
دیارتمنت برای طبایب کشورمان
غنیمت بزرگ است. زیرا قبلاً
عملیات های طور متناوب توسط
دیارتمنت های مختلفه مثلاً
گوش و گلو، یورولوژی صورت میگرفت
ولی حالاً توانده به حیث پیک
مسلك تیارز کند.

در مورد همکاران آن باید
بگویم که تلاش وجدیت آنها
نوف العاده درخور توجه است.
همین اکنون دکتورس نیلاب
و دکتور غفار باور، خیلی صمیمانه
در مسوئله با مریضان و مسلك شان
برخورده می کنند که آینده های
روشنی استقبال شان خواهد
کرد، وهم در مورد پرونیسور
فایروالت باید بگویم که کمک
و معاونت شان در ایجاد دیارت-
منت جراحی بلاستیک خیلی
موثر بوده است و من از ایمن
هم مسلك مهربان خویش، بخاطر
کمک به هموطنان ما تشکر می کنم.

- شافلی دکتور شرفی، اگر
گفتی دیگری داشته باشی
بفرماید.

- در اخیر می خواهم بگویم،
آرزو مندم این گفته هام طوری
توجه نشده باشد که گویا ایجاد
دیارتمنت جراحی بلاستیک
ناسازگام قطعاً و هرگز چنین
نیست. من در حد توان، در جهت
رشد این دیارتمنت همکاری خواهم
کرد.

فقط هدم از این صاحب
آن بود تا یک بار دیگر، بخشی از
گذشته های بر افتخار طبایب
کشورمان را معرفی بدام.

کشورمان سابقه چند ساله دارد؟

جواب: نخستین عملیات
جراحی بلاستیک را که خودم انجام
داده ام ۲۱ سال پیش از امروز
بود و تا کنون در هلهوی هزاران
عملیات معالجه ای، تعداد رساحه
جراحی بلاستیک بیش از (۷۰۰)
عملیات را انجام داده ام.

در هلهوی من همین اکنون
همکاران عزیزم چون دکتور حیدر
افغان، دکتور لیزاده، دکتور
عمری و دکتور آرزو معروف ایمن
بخش اند.

سوال: بین شما آیا این نوع
عملیات ها در کشور صورت گرفته
است؟

جواب: بلی، این که تا به
می کم افتخار این بخش جراحی
را نباید به دیگران منسوب کرد
از همینجا نشئت میکند.

زیرا پیش از ما، در حدود
۲۰-۳۰ سال قبل پوهاند دکتور
نوروز علی خان، پوهاند دکتور
محمد حسین نصرت، پوهاند
دکتور عبدالواحد رشیدی
پوهاند دکتور خیر محمد ارسلان
که استادان گرانقدری بودند
و همچنان دکتور مسکینیار، ایمن
عملیات ها را به دهها هزار اجرا
کرده اند.

سوال: آیا واقعات جراحی
بلاستیک گوش و گلو را پس از ایمن
شما عملیات خواهد کرد یا خواهید
سپرد به دیارتمنت جراحی
بلاستیک؟

جواب: واقعات مربوط
سرویس خود را، خود ما عملیات
خواهم کرد.

سوال: پس ضرورت ایجاد
دیارتمنت جراحی بلاستیک
در چه بوده است؟

جواب: اصلاً ایمن
دیارتمنت باید در چوکات
جراحی عمومی فعالیت کند و بعد
از عملیات های معالجه ای سایر
دکتوران، وظیفه زیبایی
(Pecons) عملیات هارا
انجام دهند. مثلاً پس از یک
واقعه سوختگی با عملیات شکم
(یا سایر



سوال: پیش از اصل سخن،
لطف نموده بگویید که جراحی
بلاستیک چه مفهوم را رایسه
می کند؟

جواب: جراحی بلاستیک
یا جراحی کاسموتیک (زیبایی)
عبارت از آن شاخه طبابت
است که کمبودها و نقصان های
ولادی و کسی را که در یک قسمت
عضویت به وجود آمده به شکل
طبیعی یا نزدیک به آن ترمیم
نموده، زیبایی دوباره شخص
را اعاده می کند.

همچنان می تواند علاوه
بر زیبایی دادن به شخص، آن
اعضایی را که توانایی کارش را از-
دست داده دوباره به کار
ببندازد.

سوال: شافلی پوهن سوال
دکتور شرفی، شما با گزارش
(اولین جراحی بلاستیک در
افغانستان ۱۰۰۰) موافق نیستید،
چرا، با رایسه کدام دلایل؟

جواب:
بلی، آن صاحب جناب
توجه شده که گویا اولیمن
جراحی بلاستیک در افغانستان
در سال ۱۳۶۵- آنهم به وسیله
یک پرونیسور خارجی محتسب
فایروالت - صورت گرفته، زیرا
در آن گفت و شنود از پیشینه
این عملیات در کشورمان هیچ تذکری
به عمل نیامده است.

هدم اینست که نباید
افتخارات علمی کشور را به
دست خود به دیگران نسبت
بدیم.

سوال: پس این عملیات در

مسافت در مریخ



اکاد میسین والیری بارسوکوف پروگرام سفرا اتحاد شوروی رابه مریخ ضمن محاسبه بانمایند ایزوستیا تحت مباحثه قرار داد .

مترجم : محمد نذیر (دریزا)

موجودیت حیات در مریخ ممکن است یا نه ؟

نوری نه تنها گرفتن تصاویر ویدئو را ممکن میسازد بلکه ترکیب معدنی صخره های سطح سیاره و ترکیب اتموسفر مریخ را نیز واضح خواهد ساخت . در یافت ارتباط بین اینزوتوهای مختلف هایدروجن مورد دلچسپی زیاد قرار دارد این مسأله ممکن خواهد ساخت تا معلومات درباره تاریخ آب در سیاره خودمان بدست آید .
دو بخش حقایق و مواد ی که از تحلیل سطح مریخ توسط دو عراد وایکنگ آمریکایی بصورت جداگانه بدست آمده است همدیگر خود را تایید مینمایند . این نکته اندکی حیرت آوراست که خاک و طوفان میتواند به

مریخ چگونه پیشنهاد می نمایند ؟
جواب : ماود انشمنان آمریکایی فرستادن اتمار مصنوعی رادر - مرحله اول تا سال ۱۹۱۰ تحت غور قرار داده ایم که آن یک مسافرت جهانی به سیاره مریخ (مریخ) خواهد بود . در حال حاضر موضوع تحت مناقشه و مباحثه اینست که چگونه وسایل تحقیقاتی در آنجا ضرورت خواهد بود و مسافرت اکتشافی در یک مرحله انجام داده شود و یادرد مرحله واضح است که باید چندین کامپلکس تحقیقاتی در قمر مصنوعی که به مریخ میبرد جا داده شود که از جمله کامپلکس نوری چاپز اهمیت فراوان است . کامپلکس

بوده است . اقلیم مریخ نیز نسبت به گذشته تغییر کرده به قسمیکه زمانی اقلیم آن گرمتر بوده حتی در سطح این سیاره دریاها وجود داشته و قسمیکه ما میگویم جایی که آب است آنجا حیات است بنا شده شاید اشکال ابتدایی حیات در مریخ انکشاف کرده باشد ولی پاسخ به این سوال که ((آیا فعلاً در آنجا حیات موجود است یا خیر)) مشکل است . ولی اینهم غلط خواهد بود . اگر موجودیت حیات را در آنجا از امکان دور فرض کنیم باید علاوه نمود که نقاظی از قشر مریخ که گرمی خود را حفظ کرده امکان بقای حیات در آنجا موجود میباشد .
سوال : شما آغاز مسافرت رابه

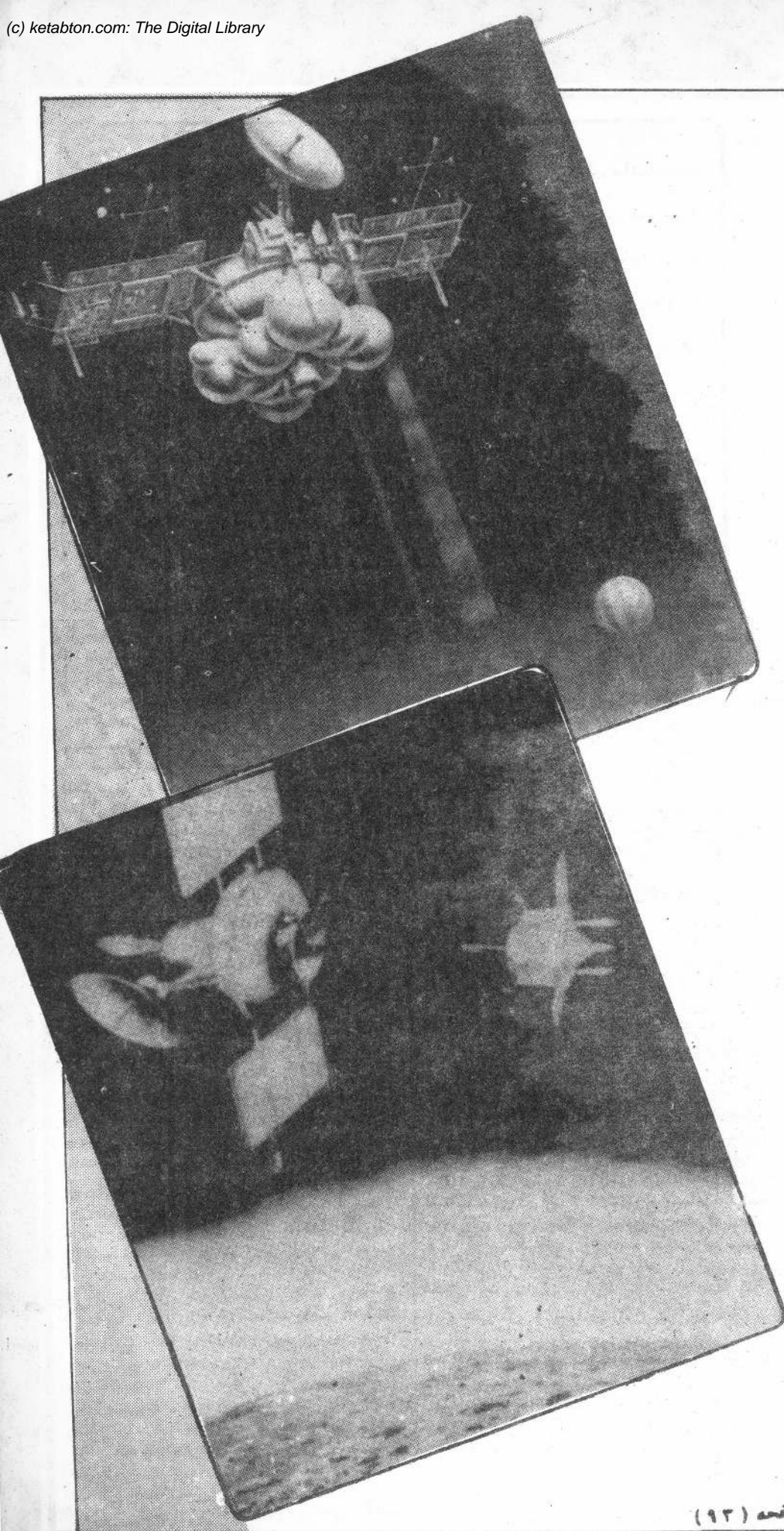
((اگر هدف ما اقماع تجارت باشد ما میتوانیم تا سال ۲۰۰۱ به کره مریخ برسیم)) استروفرنیست (فزیکدان کیهانی) آمریکایی کارل سگن اعلان کرد : ((قبل از آنکه کوزمانا تاها خیلی دور از زمین (سیاره مریخ) فرستاده شود یکسلسله تدارکات در زمین تکمیل خواهد شد))
سوال : چرا برای مسافرت مذکور سیاره مریخ را برگزیدید ؟
جواب : برای اینکه در گذشته موجودیت ساده ترین اشکال حیات در آنجا ممکن بوده است .
مریخ دارای اتموسفر است با وجودیکه اتموسفر مریخ نسبت به اتموسفر زمین شفافتر است ولی زمانی این اتموسفر نسبتاً متراکم

مدتی به درازای چهارماه زمین
در سیاره مذکور دوام کند و تمام
سطح سیاره توسط خاک پوشیده
شده است.

یک راد ارتصا ویرمفصلی از -
برجستگی ها و موقعیت دریاها و
وادی های سابقه ارایه خواهد
نمود . همچنان این رادار -
معلوما ت عمده در مورد محل
پایین شدن (فرودگاه) سفینه
ها تقدیم خواهد نمود . همچنان
رادار مذکور امکان اکسری X-Ray
رادار سطح مریخ تا عمق یک کیلومتر
مساعد خواهد ساخت که به این
ترتیب میتوان عمق خاک و موقعیت
صخره های دارای عمق کمتر از یک
متر را تعیین نمود . البته از صخره
های مذکور میتوان معلوما ت راجع
به ترکیب پیکتری سیاره دریافت
نمود .

در عین زمان میتوان راجع به
طبقه همیشه یخ زده که در تحت
طبقه خاک قرار دارد نیز معلوما ت
حاصل نمود . محل طبقه یخ زده
دلالته جریان حرارت از داخل
سیاره خواهد کرد . محلاتی که
در آن جریان بیشتر حرارت موجود
باشد مورد علاقه بیشتر جهت
مطالعات بیولوژیکی خواهد بود .
این مسأله که دو عراده وایکنگ
امریکایی موفق به دریافت اثری از
حیات در محلات فرود آمدند
نباید بحیث دلیل نهایی تلقی
گردد که گویا در مریخ حیات
وجود ندارد . اولاد و محل کوچک
که دو عراده وایکنگ در آن فرود
آمدند بودند قابل اهمیت نیست .
دو عراده فوق به فاصله ۴۰۰۰
کیلومتر از هم دور فرود آمدند
برعلاوه موجودیت حیات در سطح
احتمال کمتر دارد . ثانیاً وایکنگ
خود پروسه کار نامکمل بود . بطور
مثال در قطب زمین کاملاً غیر ممکن
است که اثری از حیات را با گرفتن
یک یاد و نمونه مجزا کشف نمود .
اما اگر نمونه در یک محل گرم نگهداری
شود میکروها در کالونی ها اجتماع
ها انکشاف کنند موجودیت حیات
کشف خواهد شد . حال امید اینهم
که قطب زمین با وجود شرایط
شدید (مشابه مریخ) گوشه
های پنهان حیات رادار آمیبا شد .
به استناد به این دلیل میتوان
گفت که دور از امکان نیست که
بعضی اشکال ابتدایی حیات در
مریخ کشف خواهد شد و چنین یک
کشفی از اهمیت خارق العاده ای

کشفی از اهمیت خارق العاده ای (بقیه در صفحه ۹۳)



بهم خواندیم که :

زیلی واول هولند دودل داده وشفته همد پگر که در شهر وین آلمان زنده گی داشتند نسبت به همد پگر بی نهایت روایتیک می اندیشند . هولند که شغل روزنامه نویس دارد بزودی آهنگ سفر مینماید و برای انجام ماموریتی قصد سفر را به رید و جنیور مینماید . زیلی نگران است که مبادا هولند اسپردام خوب رویان شود . اما هولند برخلاف وید سید همد که به عشق آتشپنشنرفاد ارماند . وی که در راه سفر به رید و جنیور و یکی از ایالات کشوری است کوتاهی را اقامت می گذراند ملول و غمگین رحتی به پستری می افتد زیلی خود شرا بدن ایالت نزد هولند میرماند . سرانجام هولند مصمم میشود که به سفرش ادامه دهد . هولند پس از انجام ماموریت و نه روز اقامت در آن شهر در راه برگشت به وین ، در دوسلدورف و برلین اقامت گزید او وقتی دوباره نزد زیلی به منزلش برگشت . وضع را دگرگون یافت . او که تحت بازرس پلیس قرار گرفت . خواست از دوستان و آشنایان زیلی راز ناپدید شدنش را جوی شود . باول هولند ، سرانجام با مری بنام روبرت فرید من آشنا شد . روبرت همسایه زیلی است و بنام های تینوزاد با من ، همپولیتزی ، ماریوتلینو ، گیزاری نوو و کارلو سامیا معرفی کرد . هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ را بدست آورده است . باول پس از تحمل مشقات زیاد خود شرا موقعی به همپولیتزی رسانید که وی نقش زمین گردیده و جسد بقتل رسیده اش روی اتاق افتیده بود . و اینهمه دنباله سریال :

خیابان مشجر عکاسی سم ، بهیون بارش .
 - دوباره به شهر بر میگردد ؟
 - دقیق گفته نمیتوانم چرا ؟
 راننده غریب :
 آنجا د بیرون شهر . . . من دیگر سواری نمی یابم .
 - من این شهر را فقط در بهاران دیده بودم ، انهم در خانه ((رول)) فروشنده آثار متبقیه . یکا میرواز کاریک دریای سیاه که توت های پخ روی آن مرقصید ، در مقابل یک قبرستان ، دروازه های منازل و در کان و هوزل های قفل بسته رسیدم . شب از راه رسیدم بود و فقط تعداد کمی از لاتین های کاسار جاده بل بل داشتند . در راه کوتاهی برف بشکل برج ها در آمده بودند . دلنجا فقط دمای در سال میشد زنده گی کرد . تکسی فروشکان از میان غبار و دود و برف راهش را میبشود .
 در آمدن یک سرن ملوان برف شهر کهنه (انتیسر ۱۱۲) بر بالای یک تپه افتیده بود . اکنون دمه و - شبارکاملا شهر را بیجانیده بود . راننده جا بجا توقف کرد .
 برسیدم : چه خبر است ؟
 - شما مجبور استید اینجا بپایه شوید . بداخل ((خیابان مشجر عکاسی سم)) نمیتوانم داخل شوم .
 - چرا نمیتوانید ؟

می بینید که دیگر سرن صاف وجود ندارد . از پنجو موتر سم را بیرون کشیدم . حق با او بود . دیدم که بداخل خیابان سه بولد و زیکه خاک را بیرون کوت نموده بودند ، رول ها ، جرقتیل ها و کلیه های ساخته شده ، راه را بند کرده بود . راننده در حالیکه سگرتی روشن کرده بود برگشت و من بداخل برافه رفتم . تا دروازه باغ خانه شماره سوم راه باریکی وجود داشت . ناگهان در یک جغرفی برآب و بخ که اطراف آن جنگلات نور ریخته وجود داشت ، سرازیر شدم . آب بداخل بوتهای رفت . احساس میکردم با ی چیم رانهایت پخ زده است . باغ شماره سوم یک دروازه جویی داشت . شاخهای درخت برای همد پگر آغوش باز نموده بودند . در هلسوی دروازه ، یک کنار امتداد داشت که انهم نهایت قدیمی و کهنه بنظر می آمد . چشم به یک زنگ برفی که زیر آن لوحه ای برنجی نصب بود ، افتید . آنجا

کوتاه قد بریدم ، از شانه های من حکم گرفت و در میان برف ها راهش کردم . ناله و زوزه اش بلند شد . یک احساس نامی ، بمن حالی میساخت که در ناپدید شدن زیلی این مرد مقرر است . خون از سرم جلوی بود . مردی را که اکنون روی برف کام زانو زده بود ، قاپیدم . خواستم بیکاره به قیافه این فراری ملمسون خیره شوم . تازه متوجه شدم که او یکمردنه بلکه یک زن بسود !

موهای ترفسید ، در گوشه پیشانی اش افتیده بود . زنی بود در حدود ۳۵ سال ، اما موهای کاملاً سفیدی داشت . رخسارش باخون و برف گل آلوده کثیف شده بود . وقتی نگاهش را بسوی دخت ، جز وهم و ترس را نمیتوانست در آن خواند . در زنده گییم ابتدا چنین آثار ترس را در چهره یک انسان نخوانده بودم . راهش کردم ، بچاره تخته به پشت با پاپوش پاره پاره مندرستی روی برف ها غلتید . او که با هایش را در رموزه ها فرو کرده بود زیاد بد قیافه بود ، تکان نمیخورد و نگاه هایش راهش از من برمیگرفت . برسیدم : بگو کی استی ؟
 یک مشت شرا روی دهنش فرسود . گفتم :
 بیش ازین لت روکت میکنم . بهتر است جواب بدهی . او همچنان خاموش و بی صدا بود به صورتش کوبیدم . نفسش فشان از میان دندانهای فرسوده شده اش بیرون شد . باز هم چیزی نگفت فریاد بر آوردم : ایستاده شو . او یک کله از من کوتاهتر بسود

بد نبال ترنتی به مقصد صحبت با او آمده ام . آقایی ترنتی را می شناسید ؟
 دوباره سرش را شورداد : سکوت آبی وجود شرا در برکشیده بود . به بیکاره در اتاق سکوت بمان سکوت بریده گان حکم فرماید . در بالای اجاق سرد میک عکس آویزان بود که یک صحنه شکار انگلیسی را نشان میداد در آن شکارها را سیاهی زیادی دیده میشدند . شکارچی ها جاکت های سرخ به تن داشتند .

فریاد زدم : آقای ترنتی کجاست ؟ دود مشتش را بلند کرد بسوی دروازه کاراجاق ، اشاره کرد . او را رها کرده ، بسوی دیوار نزد یک شد . در خانه پایین برق میدرخشید . آنجا یک کتابخانه بود ، بالباری های کتاب یک چراغ مطالعه سبز رنگ ، و یک چوکسی با زودار کنار پنجره گذارده شده بود . آقای ترنتی مقابل چوکسی بازو در روی زمین قرار داشت . لباس کاملاً به مود فریب به تن داشت . ترنتی دست را ستش را بسوی گلویش برد . بود تا تکلی اش را صست کند ، اما نتوانسته بود . چون او دیگر مرده بود ، کسی به او فکر نموده بود . دود کبک با پیش از خون سرخ میزد .

من در یاد داشت ها و نوشته هام بیک سئاله تاکید میکنم ، که زیلی لوید و در زنده گی من یک آغاز است ، آغاز سعادت آفرین . محبتش برایم لایتناهیست و چنان موجودی است که همه اعتقاد در وجودش خلاصه شده . چون من زنده گی را دو

خدا با ما سخن است

با دستان کوچکش بالا پوشش را تکان داد . صدا زدم : بد نبال بیا (و چند قدم بسوی ویلا برداشتم . او برای اولین مرتبه بحرف آمد . او همچنان تلاش داشت از جنگ من فرار کند . خود تیرا به عقب کشیده و گفت : نه من نمیروم ، هیچ جای نمیروم بعد در حالیکه از فرط ناراحتی یا هایش را بر زمین میکوبید گفتم :
 بفرماید : بفرماید ؟ او را بسوی خود کشیدم . د و سهی با او بصورتش حواله دادم . او با بگریستن شروع کرد .
 از دور صدای تکموتیف بلند بود و فریاد داشت : دمه غلیظ تر میشد دروازه را باز کرده ، بداخل برو قیافه اش مثل برف سفید میزد ، چشمان آبی روشن داشت کمی نسبت به زیلی کلانتر معلوم میشد . با او زیلی بشکل وحشتناکی در من تاثیر آنگند . او را بداخل برده اتاق را از عقب بستم . آنجا یک اتاق ویژه لباس دیده میشد با چند عدد عکس های کهنه . یک اجاق و یک مقدار ظروف جستی ، قالی های آنتیک و مرفوب قدیمی بچشم میخورد . دروازه ها قفل زد و شده بودند . زن بیگانه آنجا نشسته وهای های میگریست .
 از قیافه سفید و اما کثیف خون و اشک فروسی غلتید . فریادم بلند شد : آخر من بگوچی نام داری ؟ اینجا چی میکنی ؟ حقیقت را بگو . قیافه اش آلوده تر را بسوی بلند کرده ، خواست حرف بزنده اما مد هوایی بود . دیدم که سرانگشتانش شکسته و میلرزند . به معرفی خود پرداخت : من هولند نام دارم . اینجا

باقیافه رنگ بریده ، با انبوهی از اشک به جسد بیرونی خیره شده بودم . دهن همپولیتزی بیاز بود . دندان های طلایی اش در تاریکی شامگاه کدام درخشش نداشت . صدای زن جوان که به دنبال من آنجا حضور یافته بود و لحن آرام داشت مرا بخود معطوف داشت . او که بالا پوش ساخته شده از پشت شترتین داشت معلوم میشد بستان های بزرگی دارد .

زن جوان آهسته بیخ گوشم گفتم :
 - وقتی اینجا آمدیم ، او مرده بود .
 - شما چه وقت آمدید ؟
 - لحظه ای قبل از شما .
 - در صورتیکه او قتل رسیده بود چه کسی در رب منزل را بر روی تان کشود ؟
 - زن جوابی نداد .
 قیافه جسد را کثیف و پوستال یافتم . کسی خون اطراف دهنش که دیگر خشکیده بود ، دیده میشد . لحظات طولانی بسوی هم بدون یک کلمه تبادله سخن ، نگریستم . یک سکوت مطلق در اتاق مستولی گشت .

بازد پگر برسیدم : چگونه مستقیماً اینجا آمدید ؟
 در حالیکه اولین پرسش را بر زبان آورد :
 ((شما چرا آمدید ؟))

در قیافه اش مجدد ، جان تازه دیدم . بر سکوت مستولی شده قالب گردید . و آنکسی در دفاع از خود برآمد :
 آقای ترنتی میخواست با من صحبتی داشته باشد .
 آنگاه بسوی جسد دید . بعد نگاهش را بسوی من برگرداند .
 بلا فاصله از نو پرسیدم :
 - دقیق نگفتمید . اینجا چه میخواستید ؟
 در حالیکه سرش را بیزانگنده بود . شمرده شمرده گفتم :
 خود شرا بمن تلفون کرد . بلی بعد از ظهر بیوز ، در وین
 - در وین ؟

- بلی . اساساً من در وین زنده گی دارم .
 به من تلفون کرد و گفت کار اجلی با من دارد .
 - و انمود نساخت که پیرامون کدام سئاله میخواهد با شما صحبت کند ؟
 - او در خلال صحبتش فقط بیک نام اشاره کرد . به زیلی لوید
 با شنیدن نام زیلی لوید وضع من دگرگون شد . تیز تیز بصورتش خیره شدم .
 او ساکت و بیحرکت ایستاده بود .
 تکرار کردم : زیلی لوید ؟
 - بلی . مگر شما با این نام آشنا هستید ؟
 حرفی نزدم .

زن قشنگی بود . زیاد زیبارو . در حقیقت زیبا تر از زیلی . وقتی زیلی را برای بار اول شام یکسروز در مرحله ((مانیزون دی فرانگه)) در برلین دیدم هیچ زن دیگری برای من لطافت و عظمت او را ندانم . نگاه هایش مانند و این مراسم مینمود . او - یکبارچه شراب بود . پس از مدتها ، باناشاسی این زن ، نیز همان حالت بمن برگشته بود . انگیزه اش برآرم روشن نبود . همه چیز او در من تاثیر افکند بود . او یکوعه از یتیم میکرد و آرامش را بهم میزد
 حالش قیافه کوچک ، پت رشته موهای سفید غیر طبیعی اش ، چشمان آبی نیلگون ، پستانها بلی بلی .
 مگر چرا بعضاً موجودیت ناگهانی آدمها اینهمه تاثیر بخشند

کوشیدم کمی بخود پیام و احساسات را کارگذارم . دریافتیم که این زن حسادت و اشتیاق مرانست به زیلی تعجب میبخشد .
 او بلتفت شد که زیلی لوید چه مناسبتی با من دارد . من پرسیدم :
 آقای ترنتی را از کجا میشناسید ؟
 او دندانهایش را از فرط هیجان واضطراب جویید . بلا معطلی گفتم :
 - نه میخواهید چیزی بگویند ؟
 باز پرسیدم :
 نامتان چیست ؟
 - پترا ویند ؟
 - پترا ویند ؟
 - نام شما .
 - مرانمی شناسید .
 - فکر میکنم در گذشته شمارا دیده ام . اما کجا ؟
 - راستی شما اکثراً سینما میروید ؟
 - بلی !
 من مشاور و منتظم لباس هنرپیشه های سینما ام . در وین مالک سالن بزرگ مود بوده و در - سرفلسی نام مرا با حرف درشت می اندازند .
 - خانم ویند . شما چرا از جسد گریختید ، چرا به پولیس اطلاع ندادید ؟



- چونکه آرزو داشتیم باي مراد لین ماجرا بیجانند ، من میترسم ؟
 - از چی ؟
 - خودم هم نمیدانم از چی . آيا شما هیچگونه ترسی در رینبار ندارید ؟
 - چرا ؟
 در لین میان چشمانم به میزی که آنسوی جسد قرار داشت روی آن تلفونی گذارده شده بود ، افتید . شتافتم و از کتاب رهنمائی تلفون که بهلوی تلفون بود ، نمره ای انتخاب کردم .
 پیترا سراسیمه پرسید :
 - شما کسی میخواهید تلفون میکنید ، کجا ، برای پولیس ؟
 - آزانسوسد ای بی مردی بگو شم رسیدم ؟
 - بفرماید . دفتر پولیس را زلسبورگ ((اسم باول هولند است . لطفاً ما موریون تانزابه خیابان مشجر عکاسی سم بفرستید . اینجا یک قتل صورت گرفته است .
 - نشود . مست بودم . زیاد نوشیده باشد ؟
 - نه . اینطور نیست . بشنویید یقیناً اینجا مردی بقتل رسیده است .
 - صدای آنسوی گوشنی لحن جدی تر گرفت :
 - پس آدرس را دقیق دیکته کنید .
 - وین آدرس را تکرار کردم .

قد کوتاه‌های شهرما



بقیه از صفحه (۱۲)

چه شکلاتی : (در شعبات ما به فرزندانتان نرسد آب نداری ، جای کار تنگ است ، در طول روز در باران آب دارد ، و گاهی هیچ ندارد . . .)

گفته های سایر قد کوتاه ها هم از همین حرفه‌های یاد داشت اما با به داند ، مرد قد کوتاه که به حیث مستخدم در وزارت مخابرات کار میکند در مورد انواع قد کوتاه ها چنین گفت : (. . . بیاد ماند کوتاه ها هم از هم فرق دارند ، آناییکه قدشان از حد زیاد بخت است ، صد مرده نام دارند ، به همین ترتیب قد بلندترین ماکه کمتر یکمتر و نه سانتی است ۶۰ مرده ، ۸۰ مرده ، ۷۰ مرده و تا ۳۰ مرده و ده مرده میرسد) .

خودت چند مرده هستی ؟

(من ۶۰ مرده هستم)

قد کوتاه ها در هر جای که هستند همیشه اطرافیان شان از آنها راضی اند ، اینها آدمهای متحمل ، شکیبا ، وظیفه شناس و مودب اند . زنده گن شان در فامیل های شان نیز آنگونه است که در محل کارشان .

پایه د (۲۲) مخ

داسی مطرح کرده .

تاسی د بنه سند ، ناری کید و د باره د بنه غز د در د لو ترخنگ بل کم خصوصیت لار گن اوزکته ؟

که چیری یوه بیخله به بنایست ولری اود هغی به خوا ؟ بنکلی ملی جامی به تن کړی په عین وخت کی د بنواخلاقوا لور کرکتر خاوند ه وی نو د اییغل به پیره بنه د قدر ویر اوبه زره پورې وی .

دغه راز که یوهنر مند د بنه غز په خواکی بنکلی شعر د موسیقی متنا سبواتو میره روایی او همدان د نبرک ویر و خاوند وی نوهغه وخت ده ته یونه سند رغار ی ویلای شو . باید وایم چی بنه سند رغار ی مثال د نسی قالبی لری چی په مزور د وخت خیل بنه والی اوارزنت په اثبات رسوی ولی هغه خوک چی یواخی نوم یی سند رغار ی وی اوس به مثال د سترنجی وی چی دلز وخت به تیرید و سره خیل ارزنت د لاسه ورکوی او خرابیز ی اوخلک یی ژرد کوی د مخی لیری کوی او هاخوا د بزرگانوبه کوللی یی غورچسوی .

ستاسی نظر د هیواد د نقشه موسیقی به هکله خه د یی ؟

زه بخانته دا حق نه ورکوم چی د هیواد د موسیقی به هکله وگریم چی د ولی د یو محلی سند رغار ی به توگه نظر ورکولی شم چی په د یی اوه اتوکالوکی د افغانی کلیوالسر

هسی همزولو ته ژپیزی ...

موسیقی د وړانید واود منعه تللو د باره د ویره کارشوی ی چی که دوه د ری کاله نور داسی کار ورته وش نوپول او تبله به د راد یو افغانستان په تالارکی د مجسمی غوند ی ایسی اویابه تری خاکستر دانی جوړه شی او ویل کیزی به چی د ایوخت د موسیقی الات وو همد اوس به راد یو تلویزیون کی هغوسند رغار و ته چی ژوند ی - سند ره یی د اروپا خه اخیستی وی او پیر نمونه انتیک اوزموز د عنعناتو او اقتصاد برخلاف قیمتی جامی یی به تن وی چی داسی سند رغار و ته زه د هیاهوی ییا د رب و د روپ سند رغار ی وایم هر راز شرایط برابر یی ولی هغوسند رغار و ته چی په خیل ملی لباس کی فولکلوری سند ر ی وایم هیخنوع شرایط مساعد نه د یی که دوی داسی فکر کوی چی خیل لباس او فولکلور یی نود او د غرب پیروی کول تکامل د یی نو د ا تکامل نه بلکی د خیل کلتور ورکول د یی .

تاسی د کوم سند رغار ی سندری خوینوی ؟

په فولکلوریکو سند روکی می د خان قوه بافی ، هما هنگ ، - صدف رتولگی ، به غزل کی -

رحیم بخش او هم می د ترکسی سند رغار ی اتاخان سندری - خوینوی .

په خپلوسند روکی کومه یوه خوینوی ، ای خپلی سندری اوری ؟

(ارمان د ی ارمان د نیافانسی ده . . .) او (د آزاد ی خا وړه د اد نیکمرغی خاوره . . .)

سندری می خوینوی . زه د خپلو سند رو دا وید و خخه لذت نهم صرف هغومره یی اوم چی خلاوی اونواقصی و گویم اوس .

خیر د خپلوسند رو د زمزمه کولو سره مو اری یکی خنگه د یی ؟

په لور غز خاندی او وایم : پدی هکله د پیر نژدی اری یکی لرو همیشه حتی به مویرکی هم بخان سره سندری زمزمه کوم .

هنری افتخارات موخه شی د یی ؟

زما هنری خخه اومدال د خلکو ورین تندی ، خند او خوینی ده .

تاسی که د خپل شخصی ژوند به هکله موز ته معلومات راکړی بنه به وی .

یو واده می کړی . بنه - ماشومان لرم . به مینه سره ژوند کووارد خپل ژوند خخه راغی م .

خدای د یی خیر کړی . د د و هم واده بند و بست خو به نه کوی چی

ومویل (یو واده می کړی د یی)

زه به هیخکله د اغلطی ونه کرم . که یوهنر مند دوه ود ونه وکړی نو د موسیقی هنر د لاسه ورکوی او توله ورغ به د خپلو بنه یوه شخر هخته وی .

تاسی غواړی چی ستاسی زامن راتلونکی کی ستاسی به شان سند رغار ی شی ؟

نه . زه می اولاد همیش د یی - لاری خخه لیری ساتم . هیخکله د موسیقی الات په کورکی نه زدم . بیریزم نه چیری چی ماشومان می یکی کوتی ووهی اومینه یی ورسره پیدا شی . بخه د الازره پیره ستو - نزی لری . لمویی خواد هنر ساتل ، د خلکو د زړ ونوساتل او د بلی خوا د راد یو تلویزیون به محیط کسی تحینی ناره شرایط نو یوسند ر - غاړی باید د پوره حوصلی خا وند وی . زه غواړم زامن می داکتران او انجینر شی . اود می یواخینی هیله ده .

غواړم یوخه درته به خپل زره ووایم او هغه دا چی : مایه ژوند کسی یو واره جننگ - مایه ژوند کی یو وار جننگ - کړیدی چی د پیری بنیانه م . او هیخکله می دا بده خاطره له یاد نه وشی . بخه زه یوهنر - مند م اوزه پدی عقیده م چی د هغوسند رغار ی به سترکه وکسل اومرکه موراسره وکړه کورودانس وایم اوستاسی د دی احساس خخه پیره د پیره مننه کوم .



هنرمند کیدل او د هنر ساتل یو گران او د ستونزو لک کار د یی .

په بای کی وایم : ستاسی به مجلسی سریره د لته نوری مجلسی او ورخیانی هم چاپیزی ولسی تراوسه به کوی مجلسی اویا به کوی ورخیانی کی له ماسره مرکه نه ده شوی . دا چی تاسی ما ته د یوسند رغار ی به سترکه وکسل اومرکه موراسره وکړه کورودانس وایم اوستاسی د دی احساس خخه پیره د پیره مننه کوم .

آبامردان ...

بقیه از صفحه (۲۱)

گونه استاد معتبر و موثق وجود ندارد ، با وجود آنکه عده ای از محققین بر واقعیت عقیده بر آنست که نظریه تکوین خودی در شریزیمکن است .

د واقعیت امر ، چنین به نظر میرسد که فرضیه تکوین خودی (معجزه) ا بستی معصومانه را بشکل خیلی ساده آن توضیح میکند ، گرسنگی ، فشار روحی و عوامل دیگر منکست از گناهی زنی را شاید تحت تاثیر قرار دهد که در نتیجه آن بدون وجود پت سرد ا بستن شود . هر چند باید خاطر نشان شام که تمام مشاهدات موجود علمی نشانده اند انست که تکوین خودی همواره پدیدایش جنس ماده را بدنیال داشته است . علت آن اینست که جنس لانم است تعیه کند . علاوه - تکوین خودی اغلبا به ششسی دقیق خود مادر منتج میگردد . در نتیجه باید گفت که تکوین خودی نسل بشر صورت کسل مسئله ایست که درباره آن تا هنوز کمتر مید انیم .

کرایبی و پینتان

د لوروی دیوسته نازیری د خپلی یوی بلی خورلندی به مرسته له سینگارحای خخه کرای و پینتان واخستل او هغه یی خیل لغز سر راواچول . خود کوشی تولو اوسید ونکو به لغز او بونو یی سرکی لید لسی وه . چی په د ی حساب د کوشی اوسید ونکو د خند انوی مضمون جوړ شو . حتی تردی چی یومازد یگر د کوشی هلکانو یوماشم ته بیسی ورکړی وی چی کورته د ننوتلو به وخت کی د د روازی ترخرا ورتسه ود ریغی او د سرو پینتان ورغنی کشر کړی . له د ی بیسی دیوسته به نازیری پیره لزه له کوره راوتله .

که به هماغه میاشت کی دوی له دغه کورنه کوه نه وای کړی . او پلاری د نبار په بله ناحیه کی کوی کورنه وای نیولی . نونازیری به د کوشی د هلکانو انجونو له لاسه لیونی شوی وای . خوتالی یی به د ی بیداری وی چی د پیرزی له د ی کوشی کوه وکړه . په بله کوشه کی نازیری چاد گنجی به نوم ته پیژندله . د هغی کرای و پینتو چی په اوزوی براته وود کوشی د پیرموانان به جان پس ورکشول . نازیری د سینگارحای د کرای و پینتانوله برکه د پیره وور د کرم نوی مسوان سره کوزه وکړه . کرم هم د عدل به خیر د نازیری به کوزه . کور -

زلفوز به پایلی و . که خه هم دغه اوز د ی زلفی د نازیری خپلی نه وی . خود د یی د جگی او د نگری ونی له بنکلا سره یی مرسته کوله . هغی خو خله د سینگارحای له خاوندی شخه غوینتی ووچی دغه مصنوعی وینته ورباندی ولوری . خود سینگارحای خاوندی د د یی - غوینته ردوله . او وپینتان به یی په کرایه ورکول .

د ری میاشتی د کرم او نازیری له کوزدی نه وی تیری شوی چی کرم د واده نغاری و دنگولی . د واده به ورغ نازیری د نورسینگسار ترخنگه له پخوانیو کرای و پینتانو خه اوز ده وینته به کرایه واخستل . د واده مراسم د نبار په پوهوتل کی ترسره کیدل . د زرم او ناوی کورنی او رابلل شوی خپل خپلوان د واده به مجلس کی حاضر وو . خوینی اوخند اگانی . سندری اوزگنا کانی روانی وی چی سند لاسه د سناز نغمه واوینته اود (ا هسته بو . . .) نغمه او سندره د هوتل په سالون کی پورته شوه . د سندری به بدرکه زرم او ناوی لاس به لاس سالون ته راننوتل . د نازیری اوز د زلفوز چی په اوزوی هاخسوا د پخوا پرتی وی . جاته د د ی وخت نه ورکاوه چی د د ی به بد رنگه خیره د ی خبری وکړی او پای ورتنه به لومړی نظر بام شی . کله چی کرم اوزان سرری د هوتل په سالون کی خپل ټاکلی محای ته پورته کیدل نو د نازیری به جته قد پوری د کرم لندی بونو یی ونه دوسره تپته وه . چی تابه ویل کوند ی نازیری کوم ماشوم له کوش نیولی د یی هغه وخت چی زرم او ناوی به خپل ټاکلی محای کیناستل اود محانگرو

مراسموه ترخ کی یی د ویل به خوله کی د کیک توتو ورکوله . نازیری د کیک توتو راپورته کړه او غوینتی یی چی د کرم به خوله کی یی ورکړی خولاس یی د کرم وازی شوی خولی ته ونه رسیده . بخه چی هماغه لاس یی په پوره شدت د (آخ) له یوی چیغی سره د سرو پینتانو ته پورته شو . له نازیری نه په د ی شیبه کی د سخت سوی او درد له لاسه د سینگارحای کرای و پینتان هیروو . اوه غبرگونو کوی وپینتان لمره راکش کړل . کله چی مصنوعی وپینتان د نازیری له سرته لیری شول . نوهرجا ولیدل چی هغه د خوشیبو بخوانی ناوی نه ده چی اوز د یی - زلفی یی په اوز ولکه تورنما ماران کړی یی زلفی را محو ندی وی . بلکی هغه گنجی نازیری ده چی په زار کورکی د کوشی هلکانو دغه نوم ورباندی ایسی و .

نازیری له درد او شرم خخه یی حاله شوه . اوه هغه میز چی کیک ورباندی ایسی و راپورته . د هوتل په سالون کی د خلکو غری پورته شو . او سازیانوساز و د راره . کرم د د ی بیسی په لیدلو سره د واره لاسونه سترگوته و نیول . ازلکه وچ لرگی به خای پاتی شو .

د نازیری مور چی د یاد گاری عکس له پاره د خپلی لور ترخنگ ولاړه وه د نازیری له نوکوی کرای و پینتان راکش کړل او غوینتی یی چی بیرونه یی د لوربه سز ورواچوی . خو به د ی شیبه کی د وینتوله منخ خخه شخه لکی لرم د هغی به لاس کی راولویده . دا هغه لرم و . چی یوشبیه د خه یی ناوی وچیچله . د نازیری مور وپینتان به محکه

وغورچول اوه ویره یی چیغه کړل چی :

لسم . . .

په لاس پوری نبتی لرم یی هم له وپینتانوسره به محکه و خانسه کله چی وپینتان به محکه ولویدل . نو د و هم لرم هم ورغنی د واده - تاشی ته راووت .

دا هغه لرم مان ووچی د سینگارحای به د یوال کی یی د را محرو ل شویو کرای و پینتانو به بیج کی محاله جوړه کړی وه . یوازی به پوتانو باندي لرم مان ووزل او خوتنو نازیری خواره کوی په داسی حال کی چی د راتلو سترگو توراوسپین یی تلل راتلل په یی هوبنه محان وروختون ته پور .

د واده خوینی له یوی خوا په غم اوله بلی خوا د دغی عجیبی - بیسی په لیدلو سره به خند او تانو ویلید له شوه . د کرم سور د نازیری له مور سره کوشی به کوشی شوی وه . او ویل ته یی بیخوړونه سره ورکول . په همدی کنش او گپ کی یوی زری بنهی چی د زرم له خپلوانو خخه وه د کرای و پینتانو په هغوی د لپ مانوبه لیدلو یوسور اوسیلی وکړ او ترخنگ بلی زری بنهی ته یی ویل :

ترخدا یی می جار کړی خوری . . . بخوابه چی مونزه کورونوکی سرو نه چوتی کول نو یونیمه سبزه اوریجه به په وینتوکی پیدا کیده . خواوسد (ارایشگاه) به کرای و پینتانوکی لرم مان پیدا کینسی لرم مان .



مارگریت شبوت خبرنگار سیاه و سفید از برلین گزارش میدهد

از استعداد قایم به قهرمانی المپیا

در شروع اکتوبر سال ۱۹۸۸ - ساده و آسان است - چون مساله تربیت بدنی و سپورت حق الاختیار یک تشریح خاص وجد آگاهانه نبود، بلکه بدون محدودیت برای همه قابل دستیابی می باشد.

در آلمان د موکراتیک تقریباً ۴۰ هزار نفر یکی عضو اتحادیه سپورت جمناستیک می باشد. دولت آلمان در تربیت بدنی و آموزش جوانان تربیت بدنی، تمرینها آموزش جوانان سپورتی توجه خاص میدول میدارد و همچنان دانش و مقررات سپورتی را حمایت میکند. این شعار رایج است:

«هیچ استعدادی نباید ضایع شود» می بینیم که این شعار چگونه در عمل پیاده میشود. ۱۰ فیصد اطفال دارای سن ۳-۶ شام کودستان هستند. یک بخش عمدتاً از یورو-گرام روزمره آن هارا جمناستیک و بازی های سپورتی احتوا می کند. در تمام موسسات تعلیمی از مکتب متوسطه تا موسسات تحصیلات عالی، تربیت بدنی جزء مصامین حصی پروگرام درسی می باشد. و استادانی که در درس می نمایند دارای تحصیلات تخصصی در رشته فوق می باشند.

همچنان برای هر کودک زمینه مساعد است که در هر هلی تربیت بقیه در صفحه (۹۵)

در شروع اکتوبر سال ۱۹۸۸ - سازمان ورزشی آلمان د موکراتیک که بنام اتحادیه سپورت و جمناستیک یاد میشود، ۴۰ سالگرد تاسیس خود را تجلیل نمود. اینروز با بازگشت موفقانه تیم های آلمان د موکراتیک از المپیا تابستانی سول مصادف بود.

آلمان د موکراتیک با وجود کوچک بودن ساحه جغرافیایی و داشتن امکانات محدود انسانی و مادی و نتایج و موفقیت های شگفت انگیزی را در عرصه ورزش نصیب گردیده است. ورزشکاران آلمان د موکراتیک در بازی های المپیا تابستانی وزمستانی ۲۱۲ مدال طلا، ۲۱۱ مدال نقره و ۱۷۷ مدال برنز بدست آوردند. بر علاوه آن تا کنون ۳۴۱۲ مدال، و مدال قهرمانی جهان و اروپا را نصیب شده اند. گرچه موفقیت ورزشکاران آلمان د موکراتیک در سطح جهانی دیگر یک مسئله غیرعادی نیست، با آنهم مانند گذشته در مورد امر موفقیت شان سوال های زیادی مطرح میشود.

بعضی ها این غور نکرد می کنند که تمرین ها و دانشمندان سپورت آلمان د موکراتیک کدام (نورمول اسرار آمیز) راهی دانند. در حالیکه توضیح این پیروزی های بسزراک



از (۹) نفر تجلهوزنی کند که بدین ترتیب تصور شده می تواند که به چه تعداد استاد (آموزگار) بکار است. در حال حاضر - تعداد ۱۱۳۰۰ معلم و ۵۳۰۰ مربی بآن اشتغال دارند. آنها از دانش مخصوص در -

زمینه بسیکولوژی و طب برخوردارند. از همه اولتر درین مکتب می شود آموزش عمده می باشند که البته ایجاب مصارف هنگت و متفاوت را می نماید. اضافه تراژنسیف این شاگردان تمام روز را در مکتب سپورتی می نمایند، به تعداد ۱۰۰۰ تن آنها در لیلیه ها بسر می برند. زیرا این مکتب مخصوص در ناحیه ها وجود دارد نه در هر دهه و هر شهر. البته درین صورت چنین اطفال در طول هفته از فامیل خویش دور می مانند. این کار برای آموزش رشد تدریجی استقلالیت و مصروفیت آنها مفید واقع میشود.

گزارشگر از مکتب کمکی مخصوص که بنام پستالونسی می است باز دید عمل آمد، این مکتب در براندسبرگ در (۷۲) بقیه در صفحه

چگونه میتوان زنده آگی کرد؟

۷۵۰۰ طفل در ۴۷۳ مکتب مخصوص تعلیم و آموزش می بینند این اطفال شامل کسانی اند که خواست شغلی و بینائی ضعیف داشته می باشند و همچنان آنها می که کر، کور، گنگ، کند ذهن، اند، تربیت و آموزش می شوند. تمام مکتب مخصوصاً غرض آموزش اطفال مذکور پروگرام ویلان درسی را مانند سایر مکتب عمومی متوسطه تطبیق می نمایند تا در آینده راه تحصیل و پیشرفت برای شان باز باشد. صرف در مکتب ۸ صنفی کمکی و مکتب برای کرها پستان پروگرام درسی ویژه می تطبیق میگردد. همچنان باید گفت که این مکتب دولتی می باشند. درینجا تعداد شاگرد هر صنف تقریباً ۲ میلیون متعلم مکتب

تعلیم افتد اما تیکه در زمین در کنسورث کور عمل می آید مطابق مواد قانون اساسی آن می باشد. (هر کس حق تحصیل را دارد) یعنی کسانی که به جسمی مبتلا هستند بنا بر نارسائی روانی و جسمانی نباید جدا از دیگران و تجرید شده زندگی بسربردند بلکه باید مانند دیگر اتباع امکانات کارولت بسربردن از خویشی های زنده گی را داشته باشند و مطابق به استعداد خویش شخصیت خود را تیار و دهند. این چنین اهداف که در بالا ذکر شد، اولتر از همه مورد تأسیس آموزشگاران، اطباء و اشمنان قرار گرفته است. در حال حاضر از جمله تقریباً ۲ میلیون متعلم مکتب

چندی قبل در آلمان د موکراتیک کنفرانس درباره د فکتولوژی (علم معلولیت) برگزار گردید. درین کنفرانس متخصصین انجمن نیز اشتراک نمودند، تا با تجارب ج آلمان در زمینه آموزش هم روسیع اطفالیکه دارای نارسائی های روانی (بسیکولوژی) و فزیکسی (جسمانی) می باشند، آشنا شوند.

به لب حرف و به لول فـریاد دارم ... مرزاقلم ...

بقیه از صفحه (۱۰)

هنرمند محبوب فرهاد دریا که درین روزها از او کمتر خبری بوده است، در استان (مفقود شدن) خود طی

مصاحبه "غضب آلودی" با مجله (جوانان امروز) ظاهره سبب را در یوتولویون خد احافظی گفت، به دشواری پاسخ می یابد. اما با آن هم ماسمی می نمایم به دنبال جواب انتقادات او به رادیو تلویزیون رفته و جوابی این سئواله همی که چرا شرایط لان برای نشر آهنگ های فرهاد دریا وجود ندارد و بر اساس ادعای مطرح شده در مجله جوانان امروز چه آهنگ های اوسره دیوارسانسور زده اند. اینک گفته های از فرهاد در ریا که در شماره دوم صفحه ۱۰ مجله جوانان به نشر

رسیده نقل قول می نمایم: "هنرمند سازیت که بانراز و فرود نغمه های زنده گسی و جریانات ماحولش سر میشود اگر میتد لست یاوالا هرد و نتیجه سیرطیچی جامعه خود تن می باشد، آب و نان فرهاد هایم حوادث و جریاناتیست که بند بند وجودم شهنانشان مید هسل و من آنچه رامی بینم، دوباره پس مید هم. از مدت هفت سال بدینسو عزیزترین وطنی ترین سرود (مولاعلمی) من سانسور شد. چراترانه (علم گنج) فیصد گردید به خاطر کرد ام جرم آهنگ باد های آیند نشر نمی شود و؟؟" برای پاسخ به ایین سولات فرهاد دریا راهی رادیو تلویزیون می شم در زمینه طالب پاسخ میگردد. و اینک پاسخ های ماکه از مقامات رادیو

تلویزیون دریافتیم

سید یعقوب وثیق معین وزارت اطلاعات و کلتور که با صمیمیت را به دفتر کار خویش بدیورت به سولات ما چنین پاسخ ارایه نمود:

محترم وثیق بر خورد زادیو تلویزیون در رابطه با استعداد های جوان چگونه است؟ مسوولین را دیوتولویزیون وظیفه دارند تا در هلهوی بشهره وظایف اطلاعاتی تئوری و تریبیوی و تفریحی خود استعداد های جوان را در رشته های نویسندگی نظاتی، هنر تئیل، آواز خوانی فنی و تخنیک کشف و زمینه های تربیت برورس و ارتقاء سطح مهارت های مسلکی شانرا فراهم و بر اساس ادعای مطرح شده در مجله جوانان امروز چه آهنگ های اوسره دیوارسانسور زده اند. اینک گفته های از فرهاد در ریا که در شماره دوم صفحه ۱۰ مجله جوانان به نشر

رسیده نقل قول می نمایم: "هنرمند سازیت که بانراز و فرود نغمه های زنده گسی و جریانات ماحولش سر میشود اگر میتد لست یاوالا هرد و نتیجه سیرطیچی جامعه خود تن می باشد، آب و نان فرهاد هایم حوادث و جریاناتیست که بند بند وجودم شهنانشان مید هسل و من آنچه رامی بینم، دوباره پس مید هم. از مدت هفت سال بدینسو عزیزترین وطنی ترین سرود (مولاعلمی) من سانسور شد. چراترانه (علم گنج) فیصد گردید به خاطر کرد ام جرم آهنگ باد های آیند نشر نمی شود و؟؟" برای پاسخ به ایین سولات فرهاد دریا راهی رادیو تلویزیون می شم در زمینه طالب پاسخ میگردد. و اینک پاسخ های ماکه از مقامات رادیو

پسندیده و احساس عال وطن پرستی سایر جوانان کشور با بخش برنامه های تلف هم سرچسته میگردد. البته کشف استعداد های جوان در زمینه های انانسر، نظاتی، هنر تئیل، دکلمه و شعر خوانی و رادیو تلویزیون به مقایسه آواز خوانی ساده تراست به این معنی که داوطلبان این رشته ها بعد از سیری کردن دوره های معین تربیوی در داخل همین موسسه و علاه در کارهای برنامه سازی هم گرفته و نتایج کار های شان و سودمرا حاصل ابتدای هم قرار داشته باشد از طریق امواج رادیو تلویزیون بخش و شنونده گان و بیننده گان این دو وسیله آرایه دارک نقش هاییکه به عده آنها سپرده می شود می پذیرند ولی اداره رادیو تلویزیون آواز خوان را در صورتیکه واجد شرایط لان نباشد از همان آغاز به صورت نیمخته قبول نمی کنند. بناه تا وقتیکه بارچه آهنگ تازه وارد به اصطلاح پخته نشود برود موظف اجازت ثبت و نشر آنرا نمی دهد.

در مورد انهاییکه میخواهند در بخش آواز خوانی، به استعداد های رادیو تلویزیون تازه گام دهند، تعامل چگونه است؟ باید تذکر داد که به خاطر آرزایی استعداد داوطلبان آواز خوان کمیونی در ریاست موسیقی رادیو تلویزیون وجود دارد این کمیون وظیفه دارد تا آواز تازه وارد را از نگاه (سر) و تال، ولی و دیگر نوزم های آواز خوانی چن و آرزایی کنند. بعد از تصدیق این کمیون، تازه وارد به ثبت مقدماتی یک بارچه آهنگ در داخل استدیو اقدام می کنند. کمیون دیگری مشتمل بر کمپوزیتوران، نوازنده گان

و آواز خوانان سابقه دار روز زنده پروف آهنگ ثبت شده را از جهات مختلف مورد بررسی قرار داده و در صورتیکه هنرمند معیار های لان را داشته باشد اجازت ثبت اساسی آهنگ برایش داده میشود. بعد از ثبت و نشر چند بارچه آهنگ از طریق رادیو در صورتیکه هنرمند تازه وارد معیار های ثبت و نشر آهنگ را از روی امواج تلویزیون داشته باشد به ثبت و لبسنگ آن برای تلویزیون از طریق ادارات مربوط می برود.

در مورد فرهاد دریا چه برخوردی در رادیو تلویزیون وجود داشته است. همین بروسه در مورد محترم فرهاد دریا نیز صدق می کند. به خاطر ثبت و نشر آهنگ های فرهاد دریا از همان روزهای نخستین همکاری او با رادیو تلویزیون، تعلم امکانات تخنیکسی و هنری به اختیارش فرار داده شد. درست است که وی از ابتدا آکار هنری در رادیو تلویزیون در برتو استعداد سرشار و تلاش بیگسر و خستگی ناپذیر خود سرزود تر و بهتر از بسیاری چهره های جدید به درخشیدن پرداختولی نباید منکر شد که بدون موجودیت همین امکانات محدود تخنیکسی بشری رادیو تلویزیون این موفقیت ها چشمگیره می بود. مطلب من از امکانات محدود تخنیکسی و بشری این است که ظرفیت موجود استدیو های رادیو تلویزیون و کارمندان تخنیکسی و نشراتی به مراتب کمتر از حجم تولیدات روزمره آنها می باشد. همین امر سبب می شود که از یک طرف در زمینه ثبت مطالب منجمله بارچه های جدید موسیقی تقسیم اوقات خیلی فشرده و وضع گردد. و از طرف دیگر قسمت نشر آنها نیز بنا بر تعدد موضوعات

نشراتی نوبت مراعات شود به ویژه در تلویزیون بنا بر ضیق وقت نشراتی تعدد برنامه ها بجای نشر آهنگ خیلی محدود است.

بدینگونه سری هم به مدیریت عمومی نشر و آرزایی رادیو تلویزیون می ززم تا به طور هر چه خاص در قسمت نشر و بخش و سانسور آهنگ های فرهاد دریا معلوم است.

مفصل بدست آوریم. محترم شریف جمیلی شما قبل از همه درباره بروسه ثبت و نشر آهنگ از طریق رادیو اگر اندکی روشنی بخشید؟ آهنگ هلموما قبل از نشر به ریاست موسیقی معرفی می شوند و بعد از چن و آرزایی مدیریت عمومی موسیقی و چن اشعار از جانب هیئت مسوول که اشعار را راقبل از ثبت چن می نمایند و بعد از اجازت آنها آهنگ کمپوز و ثبت می شود و بعد از آرزایی شعبه نشر از نگاه وضع تخنیکسی و منتساز، آهنگ قابل نشر میگردد.

پس در این صورت که آهنگ قبل از نشر همه جانبه چن و آرزایی می شود چرا بعد از ثبت یک بار و یا هیچ به نشر سپرده نمیشود؟ در آن صورت انعکاس بخش آهنگ، شاید مانع نشر بیشتر آهنگ گردیده باشد. و شاید هم از همین سبب آهنگ های فرهاد دریا برای همیشه در آرشیف رادیو تلویزیون از نشر بازمانده باشند. مادار شریف رادیو تلویزیون هیچ آهنگی از فرهاد دریا نداریم که باری نشر نشده باشد باید بگویم که بعد از نشر آنها با یاد نظر داشت بازتاب مردم شاید آهنگ برای مدتی از نشر بازمانده باشد. آهنگ های فرهاد دریا که در آرشیف قرار دارند و اجازت ثبت ان از طرف رادیو تلویزیون داده نشده از کدام طریق ثبت گردیده

تبله هم به عرض رسانیدم که آهنگ ها از طرف مدیریت عمومی موسیقی و مدیریت آرزایی رادیو تلویزیون قبل از نشر چن میشوند. ولی در قسمت آهنگ های فرهاد دریا باید گفت که یک تعداد آن از طریق ریاست هنر و ادبیات ثبت می شوند مثلاً (در پس شعر) به خواهش برود میسوسر ان چن آهنگ ثبت میگردد که بعد ها شاید شرایط بیشتریخ آن مساعد نباشد. اگر چه فرهاد دریا نسبت به هنرمند دیگر در قسمت آهنگ هایش زحمات زیاد کشیده و از جمله هنرمندان بدیورته شده مردم است و ما هم برایش قدر و قیمت زیاد قایل استیم زیرا شرایط هر چه بهتر تخنیکسی برای او همیشه مساعد بوده است. ولی به هر صورت باید اصول و مقررات را باید در هر زمینه بدیور بود.

در اخیر می خواهم بدانم که فرهاد دریا کجاست و در باره توضیحات مسوولین رادیو تلویزیون چی نکرده اند؟ در روزهاییکه شماره زیر چاپ میرفت بنا بر تصادف نیک او را در گوشه پی از این شهر غریب یافتیم و جریان این راپورتاژ حضورش عرض نمودیم. خسی به ابرو نیانداخت اما در مورد توضیحات محترم وثیق و محترم جمیلی گفتند که ((با اجازت، من با ملتی تعلق دارم که جنده ((نسی)) ((ها)) و ((چرا)) هایشان را تنها خداوند آسمان ها قادر است پایین کند. تا آهنگ های بندی و زنجیری بنده از قید رهائی نیابند و تا شرایط نشر برای فریاد ها و دردهای تازه من ولتم مهیا نشود انتقد رخام هم نیستم که از گپ هایم بگردم. بالاخر من یک انسان هستم.))

بقیه از صفحه (۳۳)

نشر می شد. نامه های شکایت آمیزی از یک عده اولیای متعلمین و اداره های مکتب از بردن رادیو سنه ها به خاطر شنیدن برنامه میرزاقلم شکوه داشتند. حتی پس از روزهای جمعه نامه های ارسالی عد می از نامه ها حاکی از آن بود که نشر برنامه میرزاقلم مانع انجام کارهای خانه در روزهای رخصتی میگردد.

اینرا تائید میکنم که برنامه های انتقادی میرزاقلم تا همین اکنون مورد علاقه مردم است حتی در ولایات و محلات کستهای ثبت شده بارچه ها دست بدست میگردد. اما آنچه باید در این زمینه روشن شود اینست که به چه دلیلی در برنامه های (میرزاقلم) ماورین پایین رتبه میرزاقلم در تصادم نیز بارچه ها قرار داشت و همیشه آمرین اشخاص منبسط و یاد سیلین بازتاب داده شده اند؟ آیا واقعا حیات اداریات نیز چنین بوده است؟

خیر، ولی بیان بی سرو سامانی ادارات در برنامه های (میرزاقلم) خود مبین بی کفایتی عده ای از آمرین است ولی نمودار نقد کار نویسندگانه متن نیز میباشد. متن را کی مینوشت؟

گرچه شخصی متن را می نویسد مگر شخص دیگری کلمات رئیس را حذف کرده بجایش کلمه امر می آورد. نمی گوید آنکس کی بود؟ خودم بودم. در حالیکه شما در این کراکتر خوب درخشیدید چه شد که یکبار از آن کنار رفتید؟ علاقه مندان را عقیده بر آنست که گویا شما مصروف پیشبرد امور ریاست شده اید. این میتواند عاملی از عوامل

بشمار آید. مگر درست زمانی با هنر تئیل خد احافظی نمودم که اوج کارهایم بوده نوبالسر ((باطلای اروپا)) ((بلاتینی)) هنوز سیار جوان و با انرژی بود میتوانست در چندین مسابقه دیگر نیز بازی کند اما قبل از ضعیف جلوگیری با نوبت سال خد احافظی کرد. من نیز با شما هده آثار بجزی و با این احساس که مبادا به اصطلاح بر سردهای دوستان بریم با تئیل خد احافظی کردم.

باید گفت که در کشور ما صرف بعد از برگ هنرمند ترازوی طلا سی محفل مات او را بر گزار می سازد در حال حاضر به خاطر از سرگیری راه میرزاقلم و گسترش جهان انتقادی آن در سطح بالاتر از یک کارمند پایین رتبه چه کمکی می توانید؟

اگر باب تمهید چنین برنامه می در سطح رادیو تلویزیون باز شود و مقامات مسوول هنرمندان را اندر این عرصه بکارند حاضر فقط به ادامه نوشته های قبلی، متن بارچه ها را ترتیب نموده به اختیارشان بگذاریم. شما گشته از برنامه میرزاقلم ۲۲ سال را صرف پیشبرد برنامه رادیو صدای مردم نمودید پس لطفاً عامل موفقیت تان در برنامه اخیر الذکر را توضیح نمایید. رادیو صدای مردم، برنامه ایست اجتماعی که نمیتواند بدون انتقاد مورد قبول واقع شود. من معتقدم که با برنامه های انتقادی کمی محتاطانه تر باید برخورد کرد، این درست است که عنصر اصلی و اساسی چنین برنامه ها را انتقاد تشکیل میدهد مگر بعد از انتقاد باید راه حل اصلاح نقیمه را نشان داد. به خاطر آن که در سال ۱۳۰۶ وقتی برنامه (رادیو صدای مردم) بقیه از صفحه (۷۰)

زنی با همسرش

ویکت نام

از خوشاوند ما دخترکی بنام ((گللی)) که حدود چهل تا چهل و پنج سال قبل در خانواده یک مامور محلی به فرزند ی پذیرفته شده و آنوقت پیش از پنج سال همزمان است، در گاه هیئت اطلاق در دستند ارم. از آنهایی که او را میشناسند یا میتوانند درباره زنده بودن یا نبودنش اطلاعی داشته باشند، بنام انسانیت تقاضا میشود تا در نستی های خود رایه ادرس ما ارسال دارند. به کسانی که محل دقیق فعلی او را بنویسند یا درباره مرگ او گواهی دهند، ادای سیاسی مادی نیز صورت خواهد گرفت.

((محمود یاری برادر زاده)) ((گللی)) گمشده ساکن (۰۰۰) ناحیه بالکاش ازمیر - به وکالت سایر اقربای نزدیک او (۰۰۰))

می کشید. مگر امکان دارد پیدا نشود] آقای من، من هنگامی که در گمرک استانبول رئیس هیات معاینه بودم، او را شناختم. حتی هیچ نمیتوانم فراموش کنم که در آن روزها، روزنامه نوسان بسیار به سرگوش کارمندان گمرک می چسبیدند. به هر حال، بزرگرم به موضوع ((خانم اسمار)) در یکی از روزهای یک سخت گرفتار بودم، اطلاعی بهار رسید که یکی از مسافران کشتی ایکه از دریای سفید به بندر ما وارد میشود مقدار چشمگیری قاچاق از اروپا با خود حمل کرده است. خبر هنده نیز شخصاً در گمرک حضور داشت تا نمیدی چشمگیر خبر گزار او، از دستش نرود. ماهم از انجمله ماموران بیمار هم ای بودیم که نسبت نقدان ((روابط حسنه)) یا قاچاقبران، اکثر محمولات غیر مجوز را ضبط و رسا محصول میکردیم.

خانم شکلات
نوشته: عزیز نسیب
ترجمه: شفیق رمگانه

پیش از آنکه کشتی مورد نظر، به ساحل بعلیو بگردد، یک موتور تیز رفتار فرمزی از سوی شهر آمده. دم دروازه گمرک توقف کرد. همچنان، گویا به بدیر همی گمرک نیز تیلیفونی هدایاتی رسیده بود. گفتم ((گویا هدایاتی رسیده بود)) بخاطر آنکه نام تیلیفون کننده به عنوان ((اسرار ولتی)) از دیگران نهفته می ماند. مدیر همی مارانزد خود خوانده گفتم: ((به خانم بتول که یکی از مسافران این کشتی است، موقع بیاد شدن اطلاع به هید که موتور دولتی منتظر اوست)) ما بحساب خود رسیدیم. کمی بعد کشتی وارد بندر شد. طبعاً برای اینکه عمل بازرسی به درستی انجام پذیرد، فرود آمدن مسافران از کشتی ممنوع بود. اینک در همان هنگام من به بتول خانم برخوردیم. گفتید خوشاوند شماست. آه بلی. عمه تاها ۰۰۰ ولسی خدا از سرجم ما بگذرد. چنین بانویی هر چند سال یکبار به دنیا می آید یعنی خانمی که موتور رسمی در بدخل گمرک منتظرش باشد. ما خانم بتول را با احترام لازم، از کشتی بیاد و به موتور دولتی سوار کردیم. بالا پوش پوست نفیس و گرانبهار آن جوش گرمای تابستان، خانم را امتیاز خاصی می بخشید و در یک نظر فعمیده، میشد که از-

سفر اروپا برگشته است. خانم برای اینکه محصول گمرکی نه برداخته باشد، در بالا پوش پوست را که رویم پوشیده بود، از تن بدر آورده با چند انوار شام در دیگر مسافرتش که هم تول بکس و هم سیست پشت سر را انباشت، در موتور جا بجا کرد. سپس رو بپا کرده دستور داد: ((بقیه لوازم مراد رست نگهداری کشید. فردا کسی را دنبال آنها میفرستم)) ما بعد از ادای احترام در بنال موتور خانم بتول، به کشتی حمله ور شده به بازرسی دقیق و سرگش کتند. خود آغاز کردیم. البته، این بحال یک عنعنه در - آمده است که در کشتی وارد اروپا به وطن، خواه ناخواه اشیای قاچاقی کشف میشود. در صورتیکه لازم دید، شوی این وظیفه ما گمرکچی ها بود که بر برخی از آنها انگشت معاند بگذاریم، ولی من در تمام عمر کشتی که اینقدر محمولات زیاد قاچاقی حمل کرده باشد، تا آنروز ندیده بودم به حدی گش کتند بود که کلاه شعبده باز با کبوتر و خرگوشی که از آن بیرون می آورد، فراموش ما گوردید. از یک جمعیه نسبتاً کوچک نقد رمال قاچاقی بیرون می آمد که میتوانست یک مغازه فیشن فروشی را بر کند. آنچه از نظرمن تحسین بر انگیز و در همین حال حیرت آور بود، این بود که تمام اشیای از نظر کمیت و کیفیت و حتی مورد استعمال تصنیف و تفکیک شده بود. حتی یکی از همکاران ما گفتم: ((با با آفرین برای افراد ۰۰۰ حتی در گمرک ما اشیای به این نظم و نسق ترتیب و تنظیم نیافتند است)) بنظر می رسید که درین کار ای یک گمرکچی متخصص داخل باشد. زیرا تصنیف و تفکیک مشکلی صورت گرفته بود که یک یک با تعلیمات نام گمرکی ما تطابق داشت. فقط یک اشتباه در کار آنها دیده می شد: مطابق به حکم تعلیمات نام مواد محترقه نباید در جای نزدیک حرارت گذاشته شوند و لسی اینها همی های قاچاقی را در حواشی دیگه بخسار کشتی پنهان کرده بودند که این بگلی اشتباه است. فیروزین، لایترها، ساعتها، عطریات و زیر پوش ناپلونی خانم ها، همه در جا های دقیق جا بجا شده بود.

همکار دیگرمای برسیبیل تحسین گفتم: ((اگر چنین یکی از قاچاقچی های ما هر را، مامور تنظیم و تصنیف تحویلخانه های خود نسامیم، روزی در میان درم برهمی تحویلخانه هافرق خواهیم شد)) - یکی دیگرمای ماموران ما از سوراخی که در یکی از اتاقهای کشتی کشف کرده و مشغول بیرون آوردن سینه بند ها، سینه های مصنوعی و حلقه های زلف ساختگی از آن بود، نقد رازین قبیل اشیای بیرون آورد که اتاق تا دهان بر شد ولی هنوز هم از آن سوراخ سینه بند موی ساختگی خارج میکرد. خدای من! آیا درین کشتی معدن سینه بند وجود

دارد یا اینکه فابریکه مخفی تولید سینه بند در آن تعبیه کرده اند. خلاصه نقد راشیای قاچاق از سوراخ سینه های این کشتی بدست آوردیم که خود ما هم دچار حیرت و هم وحشت شدیم. کشتی بان اظهار داشت: - فیرومکن است این اشیای ازین کشتی بیرون آمده باشد زیرا این کشتی مسافربری است در حالیکه این مقدار جنس را حتی سفینه های یکمدتی باربری نمیتوانند حمل کنند. بر شما این ها را از کجای کشتی خارج کردید؟ - از عقب کشتی. انبار عقبی ازین اشیای مالا مال است. کشتی بان گفت: - بهتر است دیگرم جستجو نکنید. از وضع چنان پیدا است که هر چه بگردید بیشتر اموال قاچاقی به دست خواهد آمد و چون کشتی ظرفیت حمل اینقدر وزن را ندارد، جا بجا فرق خواهد شد و آنکامسؤولیت فرق شدن کشتی را نمیتوانیم بعداً بگیریم. هرگز فراموش نمیکم که روزنامه های وقت نوشتند: ((تحقیق اینکه اینقدر جنس با این ظرفیت توسط چه کسانی قاچاق می شده نقد رجالب نیست کید انیم چگونه این خارقه صورت عمل گرفته است.)) در هر صورت، کشف اموال قاچاقی آسان و لسی شناختن قاچاقچیان شوار است. زیرا از آشکار کشتی تا مسافران همه از خود سلب مالکیت میکنند و میگویند این اجناسی به آنها تعلق ندارد.

بگذریم آقا ۰۰۰ راستی اسم شما چه بود؟ - محمود ۰۰۰ آری محمود بی فرزندم. با بتول خانم اینک در چنین روزی افتخار شناسایی یافتیم. بعد ها وقتی کشفیات بعمل آمد که قسمت اعظم آن به بتول خانم تعلق دارد، بی کم و کاست به وی سپرده شد. از آنوقت به بعد در میان مسافرینی که از اروپا بر می گشتند، گاه گاهی با بتول خانم بر می خوردیم ولی چندی بعد دست حمایت سیاسی از سر خانم بتول برداشته شدند و نه تنها مثل گذشته هامر مقام عقاب ایشان به گمرک نیامد، بلکه بنظر می آمد که از مقامات بالایی دستور داده اند تا وی را خیلی به دقت مورد بازرسی گمرکی قرار دهیم. ما بیچاره ها چه می کردیم؟ ما فقط مجریان دستوریم لایتر. آیا شایعات و افواها ت زیاد درین باره جریان را تغییر داد؟ یا اینکه بتول خانم از چشم مقام حمایت کننده سیاسی افتاده بود، این را نمیتوانستیم درک کنیم. کاروبار اداری ما تقریباً همه بدین سان طی میشود و استقراری از خود ندارد. یکبار می بینید دستور می رسد که فلان مسافر را بازرسی نکنید، ناگهان امر می دهند که فلانی را از نیمه سوزن -

بگذرانید ۰۰۰ یکبار اینطور باری آنطور ۰۰۰ این که کار نشد. آقایی من، برای تنظیم کار یک کشور، پیش از هر چیز استقرار لازم است. مامورین گمرک هم باید بد رستی بدانند که چه کسی را مورد بازرسی قرار دهند و چه کسی را نادیده بگیرند. تا اشتباهی در کارشان رخ ندهد. طوری نشود که درین بیخبری آنرا که باید مورد بازرسی قرار دهند ندهند و آنرا که باید بی چون و چرا بگذرد، تلافی کنند و کرده و ناکرده یکی شود. در یکی از همین موارد، بتول خانم بازم از سفر اروپا بر می گشت. بطور خاص امر داده شده بود تا - هر چه را با خود دارد بدقت بازرسی کنیم و حتی از - بازرسی دقیق بدنی نیز امانت داریم. بتول خانم در آغاز به فکر اعتراض افتاد ولی همینکه به جدیست موضوع بی برد، سخت شگفتی زده شد و فریاد زد:

خانم شکلات
نوشته: عزیز نسیب
ترجمه: شفیق رمگانه

خدای من: مگر حکومت عوض شده است؟ ایسن چه حرفه است که میزنید؟ اگر تغییر می کرد؟ بیسی شبهه آگاه میشدم ولی من نشنیدم که حکومت تغییر کرده باشد. حکومت تغییر نکرده است. پس وزیر تغییر کرده است؟ - خیر خانم. - خوب، پس در این صورت این کارها چیست که میکنید؟ آیا موضوعات تغییر کرده یا رژیم سیاسی عوض شده است؟ در واقع بتول خانم حق بجانب بود. ولی اصرار کردیم: - در هر صورت موضوع تغییر کرده و ما بازرسی میکنیم آقایی من، به بازرسی آغاز کردیم. یکی از - همکاران جنس لطیف ما که مامور بازرسی بدنی بتول خانم بود، به استثنای جای که ناگفتنی است از تن و بدن او، معادل محتوی یک دکان زرگری مرورید و جواهرات بدست آورد. ما چنین نتیجه گرفتیم که بتول خانم از تغییر وضع اطلاع قبلی داشته و همین جهت در اخفای زیورات، تن و بدن را بکار انداخته است. در فیران مثل موارد دیگر

میتوانست بطور علنی وارد کند. بعد از کشف جواب هرات از سفینگانهای بدنی، بتول خانم حالتی حیرت زده بخود داد و گفت: - واقعا حیرانم. هیچ یک اینها از من نیست. خدایا، کدام نیروی اینها را بدون اطلاع قبلی در سفینگانهای بدنی من، جا بجا کرده است؟ من در زنده گی خودم، زنی به زرنگی و هوشیاری بتول خانم ندیده ام. فرزندم محمودی میگویند زنی زیبا عقل کمتر از اولی باور کنید که بتول خانم این قاعده مستثنی بود. مدتها بی بدید و نفعات مکرر کشتی های که به خارج رفت و آمد داشتند، مسافرت کرد. حتی یک دفعه که هیچ از یاد نمی برم، در حالیکه اسوا ل زیاد قاچاقی از نزدش گرفته بودم در کمال خون سردی اظهار داشت:

هیچ یک اینها مال من نیست. می ترسم اینها جز اموال امدادی امریکا باشد که به کشور ما میفرستند. بازرسی گفتم: - مگر اموال امدادی را پنهانی میفرستند؟ - امداد حقیقی طوری هائی صورت میگیرد. نباید مردم بدانند که این نیکی و کمک از جانب چه کسی بعمل آمده است. یکی از دوستان خارجی وقتی می بیند که حال کشور ما چقدر زار است، با د نظر گرفتن اینکه لطمه بی به فرور و حیثیت ما وارد نگردد، خواسته این اشیای را رجعت آنها بی من مخفیانه جابه جا کند. مگر این غیر ممکن است؟ محمود بی، اگر نظر مرا بپرسید بتول خانم برای مملکت ناپایه زیادی داشت مع الاسف بین ما این ارزش او را دریافتند. اگر در هر سفر خارجه زیادنی سه نفر خانم دیگرمثل او اشتراک کرده و اشیای گرانبهارا مخفیانه با خود می آوردند، مطمئن باشید که کشور خیلی پیش ازین روی پای خود ایستاد بود. فکر کنید آقایی من، این زن بیچاره بدون یک بسول معرف به تنهایی به سفر اروپا رفته و در بازگشت به ارزش صد ها هزار لیره اموال بشکورت وارد میکرد. دیگرمای میخوامیم؟ خانم، مگر ما از سالها به اینسو به این امید نه نشسته ایم که امریکا ما قرض دهد، کیدت باز کند و کمک بفرستد؟ در حالیکه همین خانم بتول به تنهایی به همه کمک های امریکا برابر است ولی نگاه کن بجای اینکه چنین خانسی را تشویق و کمک کنند تا زود زود به امریکا و اروپا رفت و آمد کند، مانع مسافرت وی میشوند. خیر، خیر، عزیزم عقل ما هرگز به سرا بر نمیگردد. ما قدر شناسی نیستیم چه ها که در حق این زن بیچاره روانه داشتیم. در یکی از دفعاتیکه بازم اموال زیاد قاچاقی او را گرفتیم و این مورد هرگز فراموش نمیشود، بازم تکرار کرد: بقیه در صفحه (۸۹)



حالا که پرسیدید پسی بخوانید

نوٹ زلمی ژورنالیست راد یو۔ تلویزیون پاسخ میگوید :

- او و منگل از صاحبہ بد می برند ، اگر نہ
ازانہا می برسیدیم *
- احمد سے یہ ہنرمند خوب کشور حال کجاست؟
- فعلاً منحن تحصیل در خارج از کشور
اند *
- آباروی رده آوردن اطفال ہنرمندان
ہم مدہ است؟
- نہ نیست ، عاقلہ مادری ویدری رول دارند *
سوسن ارزو:
- میگویند هنگامہ قبل از ازدواج در المان
د فلم ہا ظاہر می شد؟
- فلمہا پس بھر صورت ، اما آوازہ است
کہ در این روز ہا از احمد ولی طلاق گرفتہ است *
سید میرزا حسین:
- چرا فلم ہا افغانستان درین اوآوردہ
تلویزیون دیدہ نمیشود آیا تنہا فلم ہا خارجی
حق نمایش راد دارند؟
- منظور تان فلم ہا جدید افغانی است
ویامخواہید فلم ہا سابقہ را برای بار پنجم
ببینید *
یحیی نیازی:
برادر سولات بی مزہ شمارا پاسخ ناگفتہ
پاسخ می گویم *
لیلا ہاشمی:
چرا با نطق خوب با حامد نوری صاحبہ
صورت نمیگیرد؟
- منظور تان حامد جان است کہ تازہ در تلویز
یون اخبار می خواند؟
- چرا عبد اللہ فہیم ازدواج نمیکنند؟
- بہ خاطریکہ اکثر اطفال است و نمی خواهد
بدر اطفال نبود *
- مجلہ سباوون برای مردم ما است چرا عکس
ہنرمندان داخل راکم چاپ می کند؟
- چشم بخیل کور *
- چرا بعضی ہا با ہنرمندان و نطابقان
مرد حسادت می ورزند *
- اصل سوال راد ردل نگہ داشتہ ایستد
و (دم) ان را برای ما فرستادہ اید
- اسد بدیج باکی نامزد شدہ؟
- با کسی کہ ہمراہیں عروسی می کند *
| |



ف • ارزو
- چرا وحید صابری با علائمندان ہنرمند
برخورد خوب نہ دارد *
- منظور تان بیشانی ترشی است یا کانگہو؟
شکیلا غمگین و حمیدہ تنہا:
- احمد ظاہر در مجموع چند اہنگ در ارشیف
راد یو ثبت کردہ است *
- چہار صد اہنگ
- چرا در تلویزیون فلم ہا را جس کھنہ
زیاد نشر میشود *
- درک و بالایی ، قرارداد با رساں را بردہ بود *
بابہ مد بین از خیر خانہ مینہ:
- چرا سیماترانہ ۴۰ دقیقه پیش از آمدن موٹر
شان در ایستگاہ ارایس کردہ می ایستد؟
- می خواهد اوبداند کہ شمار روزہ ۴ دقیقه
در ایستگاہ سرویس چی می کنید؟
علیم نایق ہونیانی:
- آیا رخسانہ ہنرمند سابقہ نارزندہ است ،
اگر بلی در کجاست؟
- ا بلاعات میرساند کہ زندہ و سلامت است
امادہ از وطن *
حیات اللہ مسافر محصل پ انجنیری پوهنتون
کابل:
- آیا ممکن است با نا شناس صاحبہ کنید؟
- بلی اما از طریق تیلیفون
د کبہ فروغ متعلم الکترومیخانیت کابل:
چرا سیماترانہ تن بہ ازدواج نمیدہند
علت چیست؟
- عقل کہ ختہ شد ، انسان سختگیر تر
می شد *
- اعصابی ارکستر گل سرخ موہا ی با نواد رکدام
ارایشگاہ شکل میدہند؟
- نا یاد در سلمانی خواہران *
- چرا بعضی از نطابقان حین خواندن مطلب
بہ ان توجہ نمی کنند؟
- حافظہ نمان نویست *
ستورہ یوسفی محصل طب:
رحید امید راہ دیگری برای سھرہ شدن نہا -
نست کہ از لباس نری و رقہ برک دانس استفادہ
کرد؟
- پس از چی استفادہ می کرد |
سھیلا عزیز:
- اسم اصلی نغمہ چیست؟

برنامه ریزی عمومی

بقیه از صفحه (۲۳)

ریزی در مورد هدف های معینی که آثارش قابل پیش بینی است. برنامه ریزی عمومی در مورد همه چیز خواسته می شود، و مخالفت به حق با لگم کسبختگی هوس ها و خودخواهی ها مبدل می شود به مخالفت با آزادی، که تحققش تنها با بازگذاشتن راه برای امکان ها و ابتکارها صورت پذیر است.

وقتی که این مثال ها را با هم می سنجم، در نظر اول همیشه به سوسیالیسم حق می دهیم. ولی همین که خواسته ها جنبه مطلق می یابند و راه بر هر امکان دیگری بسته می شود آن خواسته های صورت بهم و نامعین درسی آیند. از این رویه جای آنکه تسلیم مطلق انگاری شویم باید بگوئیم برای این پرسش ها پاسخ درستی بیابیم: محدود ساختن فرد، و امروز اطاعت، تاجه حد باید پیش برود؟ مالکیت فردی تاجه حد باید باشد و مالکیت جمعی تاجه حد؟ برنامه ریزی تاجه حد ضروری و سودمند است، و تاجه حد میتوانیم جریان امور را از آزادی ابتکار انسانی اعتماد کرد؟ سوسیالیسم در اساس خود با سد ارادیتش آزادی و عدالت برای همه است و از مطلق انگاری دور است. هر کسی میتواند از راه بینش تعقل با آن بیرون بیاید، و از این روسوسیالیسم می تواند همه مردمان را به هم پیوند دهد. ولی این قابلیت آن زمان از میان میرود که سوسیالیسم به ایمان تعصب آمیز بدل شود و از راه مطلق انگاری صورت جزئی پیدا کند و به زور توسل پیوندد.

بقیه از صفحه (۲۵)

من به دعوت اتحادیه ژورنالیستان چکوسلواکیا در برابره هستم. آقای کیزاروف - خانم دکمارهمان داران صمیمی دفتر اتحادیه ژورنالیستان در آشنا ساختن با زنده گی مردم چک و سلواک محبت مینمایند. فرصت می یابم شهرها و قریه های دیگر را نیز ببینم. زیبایی در همه جا گسترده است. در بوک مرکز کوه در بوهمی - شهر کرستل های زیبا در کالهری جاییکه جنگل های سبز حضور دارند. در دل این جنگل ها کارخانه کیتارویلون های خوش صد این - (سرمنی) فعالیت دارد. اینجا زیباترین گیتار ها و ویولون های دنیا، سالانه: نود هزار گیتار، چهل هزار ویولون، بیست هزار ویولون کوچک برای اطفال تهیه میگردد. در پدر از بخش های کارخانه بوی معطر چوب و نوای گیتار خاطر سره دیدار را برام ماندن می ساخت. وقتی در براتیسلاوا مرکز جمهوری سلواکیا بودم، از تفریحی شهرک صنعتی و زراعتی دیدم. در همه جا دریاها، ابرها و جنگل ها سبز. پرفیض اند، انگور باغها مزه های وسیع در همه جا در خدمت انسان است. دست توانای انسان همه اینها را رام خود ساخته و تا می تواند آنرا برای رفاه خود استخدام میکند. چک ها و سلواک های امروزین، از تکالوزی معاصر استفاده وسیع مینمایند. کارخانه های بیشتر با سیستم کامپیوتری کار می کنند. ترانسپورت شهری با ده ها هزار تیز - رفتار، بس، تراموای، و سبهای برقی تامین است. معنی زنده گی در چکوسلواکیای امروز، بهسپار وسیع است. زنده گی یعنی کار، تفریح و لذت یاب شدن از طبیعت. برای همین است که برنامه زنده گی مردم این کشور همه امکانات ورزش های عالی فرهنگی و اجتماعی را در اختیار آنها قرار داده است. چکوسلواکیا کشور نایشگاه های هنری است.

وقتی در جاده های قدیمی شهر قدم می

گذاری آنجا تلم حکایه های تاریخ را می بینی صد ها نقاش حرفی دریل چارل و تصرف می سی صرف اند. لحظه های گریز بای تاریخ، زنده گی و اما ناها را نقش بندند. موسیقی برای مردم و روالا است. سفونی های جادویی را مردم با سمفونی گوش میدهند. خانه وزارت تاکنون در رتسلوا و برخاطره است. در آن محله همه زیبایی های قدیمی چنان جاودان است که برای یک لحظه هم احساس نمی کنی، امروز باشد. انگار قرن ۱۵ است.

در جاده های قدیمی در چکوسلواکیا وقتی از هر کجا که می گذری، قدیمی ترین زیبایی ها، شهرها

امکانات به خاطر رفاه همگانی سریعاً دستگیر هر فابریکه و هر مزرعه میگردد. مردم در هفتاد و هشتاد سال پیش ملی شدن به مسایل زیادی توجه دارند که تاکنون از توجه به دور بوده است. چند نکته را در مباحثه ها میخوانم:

مسئول شعبه اقتصاد روزنامه رودی براوا - گفت: ((همه عرصه های حیات مابازسازی میگردد و تقریباً هیچ بدیده از بروسه بازسازی دور نمی مانده است.))

شهروند چکی گفت: ((تلم ساختمان های قدیمی شهرنوسازی میگردد. یک جریان عمومی ساختمان های جدید و نوسازی عمارات قدیمی مساله

هزاره در جستجوی...

وسبک های معماری تاریخی را می یابی. عمارت بلند را که بردوش فلان استوار اند و ستون های راکه کردکان سنگ شده بر شانه گرفته اند. تیاتر قدیمی شهر چنان زیباست که مهندس معاصر قادر نیست مثال آنرا بسازد. از شیشه تیاتر دیگری ساخته اند تا زیبایی و ظرافت کار یک قرن را باقرن دیگری پیوند دهند. اینجا زیل تاریخ باید عبور کنی و قرن ها را در نوردی تا به آن روزگاران برسی که شهر فقط قلعه های زیبا بود ولی فرهنگ متعالی و هنر والا ترا و گرامی تر بود. من فقط دو هفته در برابره بودم و تمام این مدت به جستجوی قرن ها میرفتم زیرا تاریخ این سرزمین پر از قصه ها و افسانه های تاریخی است. این روزها مردم چک و سلواک حیات سیاسی و اجتماعی شان را نوسازی مینمایند. تغییرات بسیار اساسی در شیوه کار، آفرینش محمولات و روند عمومی خدمات اجتماعی بدیده آمده است. لغت، مرقم بسوی دموکراسی فراخترگرم می نهند و استفاده از همه

مسکن و خدمات اجتماعی را در کشور مامور نمودند. (است ۱۰)

یک کارگر فابریکه موتور سازی لیا زگت: ((در این روزها رهبری فابریکه ها طور انتخاب می تعیین میگردند و به شوخی می اذانه نمود اما در یکی از فابریکه های سلواکیا دختران و زنان متحد شدند و یکتن از پسران زیبا و جوان را رئیس فابریکه تعیین کردند.))

و جالب خواهد بود تا در مورد مجله مشابه سبازون یعنی مجله کویتی نیز بدانید. مدیر مجله گفت: ((کویتی در ۱۸۲۷ وجود آمده و مجله هفته وار بسیار قدیمی است. (۶۴) صفحه دارد و چهارصد و پنجاه هزار تیراژ دارد که دو نیم میلیون نفر آنرا می خوانند. همچنان نشرات ضمیمه نیز دارد.))

اماد رباره ادبیات این کشور: تاریخ این سرزمین داستان پیکار همیشگی است که بی گمان این مبارزات در ادبیات تبلور



یافته است. ادبیات ملی در چکوسلواکیا بعد از قرن چهاردهم پیدا شد. آثار دالی میلدر همین زمان انتشار یافت. تاسیس بوهنتون برآگه در قرن چهاردهم در پیشرفت زبان ادبیات چک نقش بسزا داشت. که جریان فکری و ادبی را رئیس این بوهنتون ((یان هوس)) رهبری میکرد. وی و پیروانش ادبیات را به راه مباحثات و مشاجرات کشیدند و نیز به راه سرگرمی کشانید و رفته رفته روابط نزدیک بین چک ها و سلواک ها را تامین کرد. در نتیجه دوران سلطنت رودلف در قرن شانزدهم به دوران طلایی ادبیات چک معروف شد.

بعد از دوران های که وضع ادبی فراز و نشیب های یافت در ۱۸۷۰ احیای تازه می گرفت. از سال ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۸ که جمهوری چک و سلواک پایه گذاری شد ادبیات چکوسلواکی خصوصیت اروپایی یافت و درین زمان ایلیکه و کافکا که به آلمانی مینوشتند شهرت زیاد یافتند.

اکنون که فهم عمیق و احساس مسوولیت نویسنده گان را اخطار میدید چشم امید بیشتر به جوانان است و این جوانان آرام آرام در ادبیات جهانی راه باز میکنند.

اما این نوشته کومیوس که چند قرن قبل گفته و آنرا از جستجوی چند قرن می نویسم هنوز سطر خوب کار هر شاعر و نویسنده چک و سلواک میتواند باشد. ((در واقع اروپا از آسیا جدا است و آسیا از آفریقا و آفریقا از امریکایان کشورها و امپراطوری ها کوه ها و دره ها رودخانه ها درخت ها واقعه اند. اما یک زمین ما را از وقت میدهد و یک هوا همه را در بر میگیرد و یک آسمان بر بالای سر همه است و یک خورشید به همگان می تابد. ۰۰۰ ماهگی در خانه مشترکی زنده می می کنیم.))

چگونه میتوان...

بقیه از صفحه (۶۵)

متری شهر برلین واقع میباشد. در مکتب مذکور ۱۰۰۰۰ نفر دانشجو مشغول آموزش می باشند و کمک واقعی با ایشان صورت میگردد. این اطفال در مکتب تعلیمات عمومی معمول، نسبت ناگامی های بی درسی بدروس خویش رسیدگی نتوانسته که بالاخره اهتمام بخورد و از دست می دهند. مواجید جدید درسی که با تجارب روزمره زنده گی ارتباط ناگشتمنی دارد، در ایشان اعتماد به نفس و تمایل رفتن به مکتب را دوباره احیاء نموده است. نرات درسی خوب غرور و حسن اعتماد بخود را در ایشان خلق کرده است.

به امروز قوی نیز توجه خاصی میشود. ۸۲۰۰ نفر مشورتی، کارهای زیادی را برای اطفالیکه استعداد ناقص میان صدائی دشواری دارند، پیش می برند تقریباً ۸۰۰۰ طفل با داشتن انواع مختلف نارسانی ها از موسسات مقداتی الی زمان مکتب باز دیده عمل می آورند. مرسیون و معلمین ماهر همه ساله تقریباً ۷۵۰۰۰ طفل الی سن ۶ سالگی و ۱۲۰۰۰ ساگرد مکتب مصرف می گردند، تا کمک ممکن برای آنها بعمل آورد. باشند و یازدهن آنها را به مکتب عمومی حفظ کرده بتوانند. تحقیقات علمی بیشتر از همه متوجه از بین بردن معلولیت معینه میباشد. در سال اخیر تدابیر دولتی تسهیلات تازه بی رابرای والدین اطفال در قسمت واری و رشد شخصیت آن ها و در زمینه انتخاب مستقلانه سلك فراهم ساخته است.

بدین ترتیب ایده کمک به ضعیفان، جامعه عمل می پوشد بسیاری از کشورهای منجمله آلمان دموکراتیک تجارب اندوخته خویش را به شعبات اختصاصی سازمان ملل متحد انتقال میدهد.

راه های جدید اخلاقی در فلسفه های...

بقیه از صفحه (۵۵)

عشق جنسی از طریق عروسی و آزادی جنسی فروکش میتواند هرگاه عنصری چون تعالیات جنسی یک زن وجود می داشت طوریکه ((معیشت با ت)) در فلم ((آرت)) از آن طفره رفته بود، شوهر باید مقصریند آشته میشدند زن زنا عامل گمراهی جنسی زن شوهرش بوده است. خارج از چارچوب ازدواج زن در راه بر آوردن سازی روزهایی تا گریه است یا خود را بیاد هوس و وسوسه بسپارد و یا مانند یک راه رفتار کند. ولی در چنان حالت سنن و تعذبات مرد را آزادی بر آوردن سازی خواست های جنسی می بخشند و با وحی آنرا میدهد که خانم خود را گذاشته بدنیال زنان دیگر سرگردان باشد بدون آنکه کدام وسوسه متوجه او گردد.

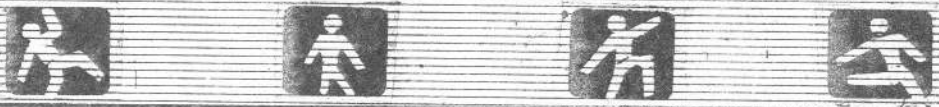
انگیزش و هدف در فلسفه انسان در غیاب آن واضح میشود. به همین گونه اگر فلسفه ((سلسله)) از ساخته های ((پائس چور)) بد قسمت شد، فلم ((وینچای)) موصوف به گنگوری فلم های ((باورکن)) مربوط میشود. زنی از دست پدر دستگیر خود شوهرش را زها کرده باقی زندگی اس را بیوه گونه سپری میکند. جقدر خوب می بود که دایر کسر روی برهنه سازی دختر فلسفه اصرار نمیکرد. اگر ((کیسی))

میانند. اگر او زیبا و جذاب است، چنانچه هیروئین باید باشد. پس چرا رنج میبرد؟ صاحبان زمین و نهایی که پول قرضی میدهند برای سرت بخشی چرخهای ماشین مناسب اند. جان نوبت فلم ((قیامت نس قیامت نگه)) میرسد. درین فلم دختر و پسر تازه کار بودند، و لسی این فلم به فانیتری مقاله شنیدی شباهت داشت. در این فلم یک نوع جلوگیری از راضی تعالیات جنسی به مشاهده می رسد.

کشیدن لباسهای راکه از تنه دل به آن رضایت ندارد، رد کند فریاد کارکنان سند پویا میشود که: ((او خود را چه تکرمیکند؟))

((سوز و آلیا)) در فلسفه ((خون بهاری مانگه)) بالیاسهای آب بازی میخراند و ((ریکا)) برای به دام اندازی مرد ها باید در فیشن شو اشتراك نماید. برای سینما این امر مرگ تلقی می شود. هیروئینی چون ((مینا کسسی))

جوانک های عاشق همدیگر بزمخت میگردند و با هم فرار کردند، ولی بگردد برادر و خواهر با هم زیستند، فلم های ((پایی)) و ((بیتاب)) را به جای شان میگردد. این موسوع قابل هیچگونه اندیشه نیست، ولی زمانی که فلم کارس را با فتم سازی و چند پسند داده تجار و تیاتر آنرا میگردند. نجاست که انسان تعجب میکند و میگوید که این سینماها را چه شده است؟ آیا روزگاری رخشن و رنگوه خاصند داشتند؟



خبرهای ورزشی

سفر دوستانه و مسابقات جالب

تیم منتخب هاکی که جهت انجام يك سلسله مسابقات و تمرینات مشترك هائز اتحاد شوروی گردیده بودند دوباره بوطن بازگشتند ۱۰ این تیم در مدت اقامت خویش يك سلسله مسابقات و تمرینات مشترك را با تیم منتخبه هاکی سمرقند و تیم جوانان سمرقند انجام دادند که برتیم های یاد شده غالب آمدند . همچنان در سایر مسابقات دوستانه و تمرینات مشترك، تیم منتخبه هاکی افغانی نتایج قناعت بخشی را بدست آوردند . نتایج ورزشی تیم هاکی خوب و عالی ارزیابی گردید .

تیم منتخبه هند بال بمران کشور، بنا بر قرارداد کلتوری میان کمیته دولتی سپورت جمهوری ازبکستان اتحاد شوروی و کمیته سپورت جمهوری افغانستان جهت انجام مسابقات و تمرینات مشترك، که چندی قبل عازم اتحاد شوروی گردیده بودند دوباره بوطن عودت نمود و اعضای تیم در مدت ده روز اقامت خویش مسابقات جالبی را انجام دادند .

طبق پلان مرتبه سال ۱۳۶۲ فدراسیون پهلوانی کمیته دولتی تربیت بدنی و سپورت جمهوری افغانستان مسابقات پهلوانی زیرسین مختلف که چندی پیش زیر نظر فدراسیون مربوط در ستدیم ورزشی کابل دایر گردیده بود پایان یافت .

همچنان مسابقات انتخاباتی تیم ملی پهلوانی کشور برای سال ۱۹۸۹ بتاريخ اول جدی سال ۱۳۶۲ در یکی از جمنازیم های شهر کابل دایر می گردد و برای هر گشتی گیر و کیلوگرام ((ادوانس)) داده می شود .



مصاحبه از حسینا حافظ

قانونیت در ورزش ضرور است

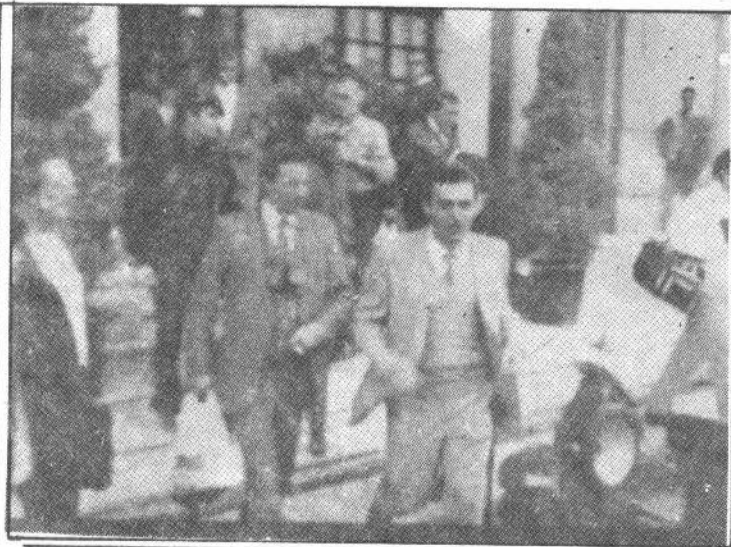
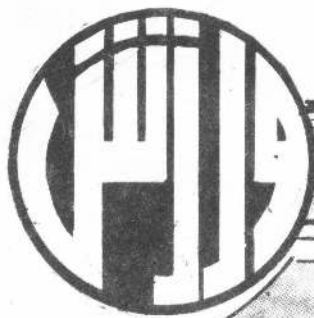
رأبیرامون بهترشدن ورزش در کشور چنین گفت : ((ورزش زمانی در کشور مایع بود حاصلی مینماید که قانونیت ورزش به میان آمده ، حقوق ورزشکاران - اعاده گردیده و مسابقات ورزشی به شکل قانونی آن برآه انداخته شود که درین زمینه ها صرف ریاست المپیک میتواند حتی الامکان سعی وتلاش نموده و امکانات بهتری را برای ورزشکاران مهیا سازد .

نبودن قانونیت در ورزش و عدم وسایل ورزشی از قبیل میدانهای ورزشی ، لباس وغیره ضروریات از جمله مشکلات عمده کلب های آزاد و سایر ورزشکاران کشور بشمار میاید که متأسفانه ریاست المپیک تاکنون متوجه چنین دشواریها نگردیده و نتوانسته است در زمینه به ورزشکاران یاری رساند . چنانچه البسه و اموال سپورتنی ایکه از جانب کشورها به ورزشکاران کمک میگردد بدست ورزشکاران قراردادده نمیشود که این خود گواهی توجیهی مقامات بقیه در صفحه (۸۵)

کلب ورزشی آمود در جمع کلب های آزاد شهر کابل ، نخبه ترین آن محسوب میگردد ۱۰ این کلب در سال ۱۳۵۰ ایجاد گردیده و در آن زمان بنام کلب برق کابل شهرت داشت که صرف تیم فوتبال در آن شامل بود ۱۰ اما بنا بر تلاش هرچه افزون ، کلب توانست تا بازهای دیگر ورزش چگون (با سکتبال ، والیبال ، بینک پانگه و تلتیک خفیفه را) نیز در چوکات خویش بگنجاند و هم اکنون صد تن ورزشکار را در رشته های مختلف ورزشی بپسج نموده است . از آنجا که بهترین ورزشیده ترین چهره های ورزش عضویت کلب آمود دارند بنا بر ورزشکاران آن توانسته اند که در عموم جام های ورزشی اشتراک نموده و موفقیت های رانیز نصیب شوند . چنانچه طی چند سال اخیر کلب آمود توانسته است تا در رشته فوتبال لقب قهرمانی را در سطح شهر کابل حفظ نموده و در مسابقات های دیگر نیز موفقیت های چشمگیر بدست آورده است .

یکن از مسولین کلب آمونظرش





تاجگذاری جهانی شطرنج



قبل از (سوویل) د و شطرنج باز بزرگ جهان ۹۶ مسابقه که صد ها ساعت را در بر گرفت با هم به د وویل برداخته بودند ولی چیزی که به مسابقه (سوویل) خلاصت در ارامتیک داد عبارت بود از مسابقه وی بودن بود ۱۱ مقابل ۱۱ تا تخته بیست و دوم که صرف دو تخته سر نوشت ساز می توانست قهرمان شطرنج را تعیین نماید بخصوص که در تخته بیست و سوم کاروف موفق گردید بازی را به نفع خویش تمام نماید و به جلو تازد کاری کسپاروف بعد از مسابقه اظهار داشت: این تخته ترازید می رابدید آورد که من مرتکب اشتباهات بزرگ گردیدم و بازی را با ختم ولی کاروف هیچ زمان مثل آنوقت نزد یک به برگردانند لقب قهرمانی بخود نر نبود و هیچکس هم به حقانیت پیروزی وی شک نداشت ولسی کاری کسپاروف توانست تخته بقیه در صفحه (۸۵)

مسابقه فاینل اخیر این د و حریف در سوویل هسپانیه یکی از پسر اضطراب ترین جذابترین و جالب ترین مسابقات ((تاجگذاری جهان)) شطرنج به قول یکی از روزنامه های هسپانوی بنام ((با پس)) در تاریخ شطرنج بوده است. هر چند از ختم آخرین مبارزه د و حریف مدت یکسال میگذرد ولی بخشهای نورامتیک آن همین حالا نیز در جهان شطرنج مورد بحث قرار دارد. اولاف اندرسن شطرنج باز مشهور سوئد نی اظهار نمود که کسپاروف و کاروف ثابت نمودند که امروز در جهان شطرنج حریف برتر از آنها وجود ندارد و آنها به صفت د و حریف سنتی در جهان شطرنج مبدل گردیده اند. همین نظریات را سایر شطرنج بازان مشهور جهان چون یوهان تایمن (هالندی) لایونز پورتش (هنگری) ویاس سریروان (آمریکایی) نیز تایید نموده اند.

در سال ۱۸۸۶ نخستین مسابقه جهانی شطرنج د ایرگردید و در سال ۱۹۸۲ سی و سومین مسابقه آن از جمله هفتصد و بیست و شش تخته مسابقه شطرنج که در ایسن مدت بازی گردیده است یکصد و بیست آن مربوط به کسپاروف و کاروف میباشد. رقبات آنها از ۹ سپتامبر ۱۹۸۴ آغاز نهاد و در ۱۹ دسامبر ۱۹۸۷ اختتام یافت. چارمسابقه پیمم راگر مسایستر یا استادان بزرگ شطرنج با هم بمبارزه برداختند پس از مساعی خارق العاده و فراوان قهرمان سه مرتبه بی جهان کاری کسپاروف توانست برتری حداقل را بر حریفش زنده اش کاروف بدست آورد. بالاخره از جمله ۱۲۰ تخته بازی شده نتیجه ۶۰ مقابل ۵۹ به نفع کسپاروف میباشد که کاروف صرف یک نمره عقب مانده است. جالب اینکه در هر مسابقه آنها تخته نهایی به نفع کسپاروف خاتمه یافته است.

این صفحه را مردمان جوانان

مسئومیت حاملگی

نزد یکبه ۷ فیصد زنان حامله به افزایش سریع وزن، بندیده گی و بلند رفتن فشارخون دچار می شوند. اگر خانم حامله این تکالیف را دارد، در آن صورت مصاب مسئومیت حاملگی می باشد.

شاید علت این مرض تورش بیشتر از مقدار طبیعی هورمونهای حاملگی و تشدید عکس العمل کلیه هانسیت به آن باشد.

محدود ساختن نمک در مواد غذایی از تشدید مسئومیت جلوگیری می نماید. اما در صورتیکه مسئومیت بیشتر گردد، در این حالت اکلایمسی (Eclampsia) یا بحالت اکلایمسی خفیف تر بخود می گیرد که در این حالت تقلص عروق شریک در سراسر فعالیت های کبد و اعراض مسئومیت عمومی بوجود می آید. این مرض معمولاً کس بیشتر از ولادت و گاه گاه حتی پس از آن بوجود می آید. در حالت اکلایمسی خطر مرگ مادران حامله را نهدید می کند. کنترول قبلی مادر حامله و مراجعه وی به دکتر و ولادی خاصه هنگامیکه اعراض مانند بندیده گی و بلند رفتن فشارخون را احساس می کنند می تواند برای حفظ حیات مادر و جنین کمسک کند.

خانمها و آقایان! بیست و یک از ازدواج خود را معاینه کنید

در خون انسان ماده خاص بنام عامل Rh (یک نوع پروتین انشی زی) وجود دارد که شناختن آن از اهمیت خاص برای ازدواج برخوردار است.

در خون انسان تاکنون سه نوع عامل Rh اصلی و بسیاری عوامل Rh نوری شناخته شده است. آنهایی که در کربوات سرخ خون شان هریک از سه عامل Rh وجود داشته باشد، حالت Rh مثبت گفته می شود و اگر کربوات سرخ شخصی فاقد تمام انواع عامل Rh باشد می توان گفت که او Rh منفی است. قریب به ۱۴ درصد افراد سفید پوست Rh منفی بوده و متباقی Rh مثبت اند. در نتیجه طفل اگر مادر Rh منفی و پدر Rh مثبت باشد در بدن مادر ماده بنام آگلو تینون به ارت گرفته خون وی و بلاخره مرگ وی را میآید و سبب نابودی کربوات مثبت مادر Rh منفی معمولاً در مورد اولین فرزند Rh منفی طفل وی زنده به دنیا می آید و اما بعد از آن اطفال بعدی می توانند زنده بمانند. مراجعه قبلی به دکتر و استفاده از ادویه و فایوی تحت نظر این مشکل را حل می نماید.

ویتامین ضد تازایی

ویتامین ها مواد مغذی هستند که به مقدار کم برای انجام فعالیت های متابولیس (استقلابی) اعصویت لازم بوده و حجرات بدن قادر به ساختن آن نیستند. یکی از ویتامین ها که جز ویتامین های محلول در چربی می باشد، ویتامین E است که آن را بنام ویتامین ضد سترول بودن یا تازایی نیز یاد می کنند. با وجودیکه در باره این ویتامین اطلاعات مختصر در دست است، با آنهم دانشمندان معتقد اند که فقدان ویتامین E در حیوانات سبب استحالتهای حجرات بیضه شده و بدین ترتیب سبب عقیم شدن جنس مذکر می گردد. همچنین فقدان این ویتامین سبب تشکلاتی را نزد جنین ها گردیده و ممکن است سبب در اثر فقدان این ویتامین بوجود آورد.

ها رشد و نمو نیز دچار اختلال می گردد. منع هم آن حیوانات توصیه میگرد.

نیز توسط دکتران توصیه میگرد.

اسرار تاریخ باستان

بقیه از صفحه (۴۱)

مونزولی په آوازو

د (۱۱) مخ پاتسې

اداري لپاره د هغه پرتوان خبري آتري کښي . اواز په عامه افکارو باندې د ملنډو وهلو امکان برابروي . خو زیاتره داسې پېښي چې اواز په هغه جا په خلاف شرحه کښي چې پخپله د هغې په خپرولوبيل کوي . د اوازي رسواکول د زياتې بانگي ترلاسه کولو امکان برابروي . د ساري په توگه . فرانسوا ميتران له هغه اوازي څخه چې د هغه په باډ هغه د جمهوري رياست له هماغه پېسل څخه موجود وه چې کواکي هغه د سرطن په ناروغي اخته دي . په بري سره خلاص شو . په دغه باب د دو مسالو سترنقش د رلود : لومړي هغه بولتن چې د شپږ وياشتو په اوز د وکي ي په منظم ډول فرانسوا ميتران د رښتيا په باب اطلاع ورکوله او د نوم د اچسې د جمهوري شپږ څخه طبع او توکي کول . د مثال په ډول هغه وېل : ((د دولت معينې مشران د پوره ناروغي څخه برخمن دي . معينې غوښتل چې ما هم په دغه لسټ کې شامل کړي . خو بايد اعتراض وکړم چې د پيرک داسې پېښي چې پرنجې (عظمه) وکړم .))

د هغو اوازو خبر ل چې د سياست په برخه کې خپري دي . د هغو د انتخاب محدوديت ثابتوي . د توپي په باب اواز له رواجسې او د ابي اوازو څخه گڼل کښي . معينې تاريخ پوهان بدې عقیده دي چې د توپي مفکره . د روسي ناروغي او ناقص فکري ودي نتيجه ده . زه باور لرم چې تاسې به له هغو اوازو سره چې د پټ لخواک او يا پټي ډلي په باب له اوازي سره چې په حقيقت د هيواد چاري اداره کوي مباحث شوي پاست . دا اواز د هغو کسانو علاقې وړ ده چې سياست ژوند د نانځکو د تياتر په شکل مجسم کوي . خلک داسې چې لکه په تياتر کې ژوند کوي او پخپله په خپل ذهن کې د بري شاتر . سپوري چې د هغې ترشاد هنرکسانو اصلي خبري شته دي . چې په صحنه کې په حاضرکسانو لوبې کوي .

۰۰۰ موز هميشه پدي نظرو چې اواز - لنډه گمراهي ارحاق د دي چې بايد پيرزو هيره شي . فکروکاره چې د ډوله پيرو اطلاعاتو د رسايو پرمختيا په د هغې خبريدل ياي ته روسوي خو خطبضا ت خپل نزولي تگ لوري وهي . له هغو کسانو څخه چې پوهيږي هغو ته . چې نه پوهيږي . اوازي تل له راد يو . روميانو اولونيزيون سره موجود دي وي او د بشپړ ونيکي رسولي چې ټولنه ورته اړه لري . نقش ترسره کوي . پر اطلاعاتو تېاندې د کترول نشتوالی . د هينو کسانو بي با وري رياروي . خود نورو لپاره داکار د انتقاد د نشتوالی . سامنور يتوالي او د هغو اطلاعاتو ترلاسه کيد و په مانادي چې با پېس د وساتل شي .

فرانسوي ټولنپوه د دي پوښتنې په جواب کې چې داسې معلومې دي چې تاسې د اوازو موجوديت بلوي يا ست وويل : اوازي په ټولنه کې د کرکچ د له مينځه وړ لولپاره بروري دي . زياتره خلک په خپل ټول عمر کې پدي باور دي چې هغوي ته ټول څه نه وايي . ۰۰۰ کله چې زه سهار د فتر ته راحم او له خپلو همگانو څخه پوښته کوم چې څه نوي خبرونه دي . هغوي ماته هغه څه چې پرون شپه په ټوليزيون کې وونه وايي . بلکې هغه څه چې پرون شپه نه وويل شوي وايي . په هره ټولنه کې خلک په خپلو خيالونو نسبت هغه څه ته چې هغوي ته بي وايي . دغه دي .

اوازي کېدای شي د قدرت لپاره يوه وسله وي ځکه کولای شو هغه په اگاهانه توگه اړ وکړم هدف لپاره وکارو . خو زياتره اوازي د قدرت د مقاومت وسله وي .

اپاگېدای شي ټولنه بي له اوازي وي .

کولای شو په قطعي توگه جواب وواچو چې نه . دا به پدي مانا واي چې خلک کولای وي سره خبري کول برېښي دي . او يا د اچسې موز په يوې پاکي او ساده ټولنه کې ژوند کوو چې ټول هرڅه د يوې په باب پوهيږي . ۰۰۰ د ټول خواصيت وي چې خراب څه پټوي او د پټو شيانو په باب خبري کوي . خو خلک د نيمگړ تياروله موجود پټ څڅه خبر دي . يوازي په جنت او د وڼ کې يمني هغه بخاي کې چې هر څه روښانه دي او هرڅه هرجا ته معلوم دي . اوازي نشته دي .

اوازي پورې شي دي . خو تاسې به دي . ۰۰۰ د اوازو د بندولو پورته وسيله د هغو په باره کې ويل دي . کله چې د هغوي په باب چوپه خوله پاتي کښي هغه لازياتي حقيقي په نظر راضي خوږه به داوي چې په ښکاره او علني ډول حالات وڅېړل شي او رښتيا ووييل شي . کله چې واقعيت تغير وکړي اوازي هم بد ليږي . غلښت د زياتره اوازو د له مينځه وړ لولپاره لاره ده .

مها بھارتاکه پارېنه سه هزار ساله دارد . از سلاح هاي مرگه زا - سخن ميواند گرچه براي انسان امروزه تصوير انفجاران شگفت انگيز نيست .

انجا گفته ميشد که (گلوله هاي درخشان واري از دود به هوا پرتاب گردید) . (برانق) ظلمت چادر افکنده) . (اخگر بيدون) دود در هم جا توده شد) - (تمام نوري قهار طبيعت را خشم فرا گرفت ، توگوي آفتاب راه خود را گم نموده است ، کائنات را گرمي فرا گرفته ، همه جا يرتب و تساب است)

د رهند اين اسلحه را (سلاح برهنه) و در آمريکاي جنوبي (ماشاک) مي ناميدند بعضي از کاوشهاي باستان شناسي دال بر استعمال اين سلاحهاست که انرا ميتوان محک دانست . د يوار هاي قلمه دن دامک وو اکوس در ايرلند اثرات حرارت بلند را در خود حفظ نموده اند و اين اثرات در قطعات وکلوخ هاي سنگ - خارا که د يوارها از ان امارت گرديد بودند پدي ميشود . سنگ خارا فقط در حرارت بيش از ۱۰۰۰ - درجه سانتی گراد ميتواند به کلوخ ميدل گردد .

شايد در اين محل سلاح با - ستان استعمال گردیده باشد و يا در آسياي صغير د رياخت - هيتي ها که بوسيله حرارت فوق العاده بلند مضمحل ميشدند گردیده است و ياد رنج هاي - مرتفع بابل (همان برج نرسود کسي که حضرت يوسف اوريا نيا گذار برج هاي بابل ناميد کسي فرورنج است) هنوز سوال - موهوم است .

انسان هوانوره :
د رسال ۱۸۹۸ ميلادي سدل قد يمي مرغ برنده يا (مرغ فرعون) که پيشينه د ونيم هزار ساله - د است از مصر بدست آمد . زما - نيکه کا يي بزرگ بدل تعيه ديد - شه معلوم گرديد که مرغ فرعون تمام امکانات را که در هوا پيسا ها يي ميوتور ميپاشند رخسود داشته است .

روايات د باره (الله هاو قهر - مانان که توانندي بلند شد نيه هوا را بوسيله (هرايه هاي بالدار) داشته در حاسه هاي مردمان جهان زياد موجود بوده است . مثلا در (ويداي) حتي دل نهارتو هاي مخصوص (اويانا) و (اتيمهترا) که مفهم د سنگ برنده را بيان ميدارد موجود است که رها بھارتا کاپت بد ين شرح آمده است (هرايه هاي آسماني مي درخشيدند به مثل آتش در

شمالی قطعات فولاد پين را پيداي نمودند که ۲۰۰۰ سال قبل توليد گردیده بود در حالیکه بنظور استحصال فولاد کوره هاي داري حرارت ۱۰۰۰ درجه سانتی گراد ضرورت است و ياد رقبيره سردار نظامي چيني زو او جو ۳۱۶ - ۲۶۵ قبل از ميلاد دستکاري هاي نفيس نقشونگار شده از مواد فلزي موجود است که بر اثر طيف وسيع از تجزيه و تحليل ثابت گرديد که مواد مذکور داري ۸۵ فيصد المونيم ميباشد . بالاخره به هگان مبرهن است که المونيم در سال ۱۸۰۸ کشف گردیده است .

اپاگشنيه انسانها مخفي نگه داشته شده است ؟ نيوتن عقیده داشت که : ((دانشمندان بزرگ ادهاند دارند که جهان ناقد اسرار نيست ولي بايد دل طبيعت را گرايد و اسرار انرا بيرون کشيد تا جهان را از خطرات بزرگ وارهيديد))

عده از روشنگران باستان - تلاشي ورزيده اند تا انسانانده - پيشنهاد امکان دستيابي به اسرار نيافتد از اين اسرار مخفي و علم انسان امروزه را پيداي ميشويم . در سال ۱۵۸۵ امپراطور روشنگر روم رودلف دوم تحفته گرانبهايمني دست نويس دانشمند بزرگ قرن ۱۳ ميلادي يهود جرمني را در يافت نمود که بشکل شغرفرسي قابل توضيح نوشته گردیده بود . ممد تا د در ان کشف تيليفون گادي متحرک د سنگه برنده وساپير اختراعات انکاسي يافته بود که صفحات دست نويس ان ۲۰۴ ورق را احتوا مينمود و هيچکس اسم از رياضيدان ، تاريخدان ، منجم و حتي شغرفرواني نظامي نيميز موفق به خواندن ان نگرديدند .

ويا چگونه معمار اهم توانسته است در امهار اهم فاصله زمين و انتاب را مطلقا ت د هغه بعقیده د يود منجم فرانسوي ارتفاع اهم (۱۴۸۲۰۸) متر است همان فاصله وسطی زمين و آفتاب اگر د حالت اصغري زمين فاصله ۱۴۷ - ميليون كيلومتر د راضي ۱۵۲ - ميليون كيلومتر باشد حد وسط ان ۱۴۹۵ ميليون كيلومتره تقریبا معادل ارتفاع اهم است در - حالیکه اين فاصله را کوبرنيکس ۹ ميليون كيلومتر و کپلر ۵۸ ميليون كيلومتر تصويري نمودند .

سلاح ه هغوي غلظت خدا ايا انسان باستان قادر به سلاح هاي مخرب بوده است ؟ در حاسه هاي هغه باستان

انسان هوانوره :
د رسال ۱۸۹۸ ميلادي سدل قد يمي مرغ برنده يا (مرغ فرعون) که پيشينه د ونيم هزار ساله - د است از مصر بدست آمد . زما - نيکه کا يي بزرگ بدل تعيه ديد - شه معلوم گرديد که مرغ فرعون تمام امکانات را که در هوا پيسا ها يي ميوتور ميپاشند رخسود داشته است .

روايات د باره (الله هاو قهر - مانان که توانندي بلند شد نيه هوا را بوسيله (هرايه هاي بالدار) داشته در حاسه هاي مردمان جهان زياد موجود بوده است . مثلا در (ويداي) حتي دل نهارتو هاي مخصوص (اويانا) و (اتيمهترا) که مفهم د سنگ برنده را بيان ميدارد موجود است که رها بھارتا کاپت بد ين شرح آمده است (هرايه هاي آسماني مي درخشيدند به مثل آتش در

د اکترو رو به مریض کرده گت:
آیا خودت گنگه استی؟

مریض:
بلی د اکترو صاحب، من گنگه
استم.
فرستنده: عبد الجبار عزیزی

میپون

مرد مستی نیمه شب
وارد میخانه شد. عده درد ست
چپ و عده در سمت راست
نشسته مشغول نوشیدن شراب
بودند.

مرد مست که از همان نگاه
اول از حاضرین بدنش آمده بود
با صدای بلند گت:

ای خرس های که طرف
راست نشسته اید وای میپونهای
که طرف چپ نشسته اید، سلام!
درین میان یک مرد قوی هیگل
که طرف راست نشسته بود باقیان
بر اثر خسته بلند شده جلو آن شخص
ایستاده گت:

خوب چشمایت را باز کن و ببین
که من خرس نیستم.
مرد مست بدون آنکه خودش
را ببازد جواب داد:
خوب، اگر خرس نیستی، برو
به طرف چپ بنشین.

فرستنده:

فلام حسین هزاره تاتاری

باد سپلین

روزی یک معلم، در ضمن درس
به شاگردانش گت:

کی میخواهد به بهشت برود؟
تمام شاگردان دستهایشان
را بلند کردند بجز از احمد.

معلم رو به احمد کرده پرسید:
چرا تو دستت را بلند نکردی؟
احمد جواب داد:

معلم صاحب، مادرم به من
گت است که وقتی از مکتب رخصت
میشم مستقیماً به خانه برم.
فرستنده: پروین خداری

عذر بدتر...

مردی ضمن احوالپرسی از -
خانم پرسید:

راستی حال مادرتان چطور
است؟

بعد از چند ثانیه یادش آمد
که مادر این خانم چند سال
قبل فوت کرده است.

برای اینکه حرفش را اصلاح
کرده باشد گت:

ببخشید منظورم این بود که
آیا مادرتان هنوزم در همان
قبرستان است.

فرستنده: ناز نهی

درد دل

مردی برای دوستش درد دل
میکرد:

بلی، زنده گی چقدر عجیب
است. من ولپلی مدت ۲۰ سال
در کنارم با خوشبختی زنده گی
کردم. اما آنسوس که در یک چشم

بهم زدن همه تلم شد.
دوستش پرسید:

چطور تلم شد؟
اولی آهی سوزناک کشیده
گت:

هیچ، بعد از آن با هم عروس
کردم.

فرستنده: شفیقه نوری



دانشیار

به هر سو بنگری...

خوشا حضرت سرای کابل و دامان کهمارش
که هر ساعت گرانسی میکند نرخ با زارش

ز نرخ بی ثبات سایر اشیا چه میروسی
که شوخی میکند با مشتری حلوا و آچارش

همه اشیا فراوان است اندر مندوی لیکن
خریخته پیرنه و خالی شود جیب خردارش

نیمه اسم زبخت هوشش، لیک اینقدر دام
که بعد از صرف چون اشتر بپاید کرد نشخوارش

نه تنها لذت کلم از طعام هوشش رفته
پرسیده رنگ و بو روزه از چای سسوارش

تعالی الله ز چالاکی وین باکی قصابان
بپاینگر که نادانسی چه نیرنگست در کارش

به هر سو بنگری جنگ تبگی و ترافیک است
از این سری کلاه گشته، از او افتاده دستارش

حساب کود بار کوجه هایش را کی میداند
دو صد بهول کفانات است در هر گوشه شارش

خداوند احوما میران شایرالی همد رحله مصروفند
ندانم این سروسامان کی بخشیده به با زارش

اربعالی: اسد الله بدیع

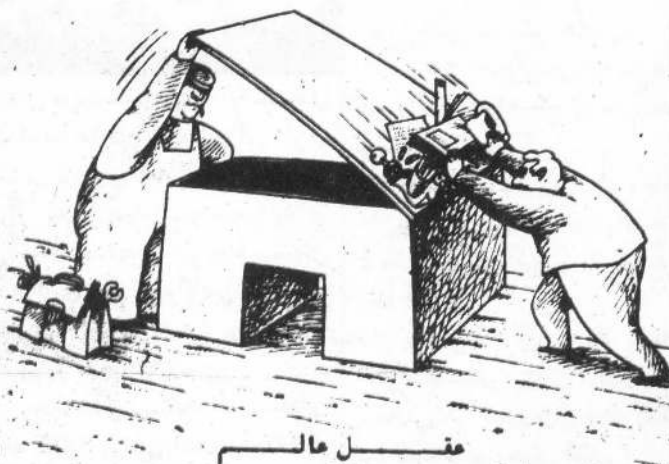
انتقام

شخصی به يك رستوران است
داخل شده به صداي بلند برسيد
حسن گيست ؟
هیچ کس جواب نداد .
داخل رستوران د بگرشد .
باز به آواز بلند صدا زد :
حسن گيست ؟
باز کسی جواب نداد .
به صداي بلند تري برسيد :
حسن گيست ؟
بالاخره یکی از مهمانان
گفت : من حسن استم .
شخص اولی يك سیلی محکم
به روی آن شخص نواخته از
رستوران خارج شد .
همه مهمانان خندیدند به وي
گفتند :
او برادر، آنرد بروست
سیلی زد تو هیچ چیز نگفتی
چرا ؟
آن شخص گفت :
من هم دلش را کاهاندم
همه پرسیدند : چطور ؟
گفت :
به خاطرکه من حسن
نیستم .
لیلا فرصت و شکلا صدیقی

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰

ساليکه نيكوست از زمستانش بید است .
♦ ♦
اگر گل نیستی ، خار باش .
♦ ♦
اگر دنیا را آب بگيرد ، واسطه دار را تابند
پایش است .
♦ ♦
مُشك آن است كه خود بسويده نه آنكه راديسو
بگويد .
♦ ♦
شنیدن کی بود مانند خوردن .
♦ ♦
ماهی را كه هروقت از آب بگيري ، نه تیل است
نه برقی و نه چوب .
تعبه کننده : فریبا واحدي

بازهم ضرب المثلها مطابق به شرایط



عقل عالم

ازواژه نامه میرزا غم شریک

سل : آنچه که بجای
آب ، از دهنش هوامیاید .
حلم : کلب ورزشی
سرك خياه : محل تان بی رانی
دورستان :
تلگر : خواب در پشت میرز
نعمه :

گیمول : بوشی که میان
آن آرد و میوه نخود باشد .
تعبه کننده : اسمعیل برهان

بازهم مثلا

روزی ملا نصرالدین داخل
یاهی شده شروع کرد به کندن سیب
در همین لحظه یاضان آمده گفت :
حالت نیی کنی که سبب هارا -
میکنی ؟
ملا بلافاصله گفت :
چرا بیراهن زنت کوتاه است ؟
یاضان جواب داد :
این گپ را بیان گپ چی ؟
ملا گفت :
برو برادر ، از گپ میخیزد .
فرستده : هاله اکبری

- چرا بعضی موترهای گلپوش
مروسی ، نمبر بلیت های موتر را
نیز با گل می پوشانند ؟
- بخاطریکه معلم نشود ، موتر
دولتی است .
خیر احمد همزم



شهبید الجبر

درین مکتب مسلمانان شهید از دست الجبرم
مریض ساخته این مضمون ، روده طاقت و صبرم
توان عمر میباشد تماماً اگر بود لتایبش
معلم آنکسی باشد که حق، جنت کند جایبش
کجانم نمره میدهد اگر انتم به باهاپیشش
اگر یک منفی مثبت شود هم گیرد چلیباپیشش
♦ ♦ ♦
هر که رانا امیدي های دنیا میکند
این غریب بنوا را اکس و دلنا میکند
A و B زیر جذم کرده و گفت جان نخواهی بود
گفتش پسروا ندارد لیک بهجا میکند
فرستده : یکی از شاگردان لیسه رابعه بلخی



عشق رادیویی

گویند دخترکی بود زیبا روی
خوش سرشت .
ازدودمانی شریف واهیان ، مال
ومثال بهشماری فراگرد خود داشتی
وخدم وحشم فراوانی درحرمسرا
خدمت او را کردی .
راهی لبین قصه نه از زمانه
های کهن گوید ، بل چند سال
واندی پیش که از تلویزیون فقط
نامی بود ولیک از راد یو وجود ی
مرض وطولی .
دخترک رانیز راهی یو گگسی
بودی و ذوقی ، که همیشه از حضور
در جمع حرمسرا اباوریدی و خود
رادر گوشه گکی ازبم تاشلم
مشغول داشتی و کیف بردی ، -
چونانکه اندر آن سنین هرکسی
را چنین اتفاق بیافتادی و مشغولتی
دستباب گردیدی .
هرلم وهرشلم برنامه ها
راد نبال کردی و بسندیده بارچه
هایی چه منظم و منشور نبشستی
وثبت کردی .
ازهمه پیش او را علاقه مندی
بیافزودی بایک نطق خوش آوا
همه برنامه ها کان نطق
راد آن راهی بود و کارکی به شادی
بشنیدی ولذت بردی و بدان -

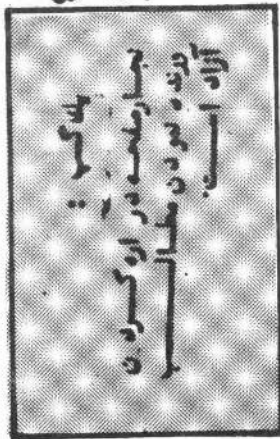
چنان دل بسته شدی و خوگریدی
که کست هاهمه مالامال از آن آوا
شدی تا حدی که هرگاه برنامه پی
از آن نطق در راد یو میسر نبود ی
از آن استمداد جستی و عطش
بنشانندی وهم آرزو کردی کسه
ایکش ، او را نیز راهی بود اندر
راد یو تا خود نماندی .
دل بستگی بد انجا کشیدی ی
که د دخترک بر سرفه نبشستی و طعام
لد پد خوردی از زود بردی تا وی
را کنار بودی تا رسیدی میسر گشتی
وسپس لقمه پی بخاطرش فروردی
ویادش گرامی داشتی . القسه
کار بد انجا کشیدی که بستکار تکمی
تهیه دیدی اندر لفافه پی
زیبا باشاخه گل آد پنش بستگی
و در آن نبستی که تحفه ناقابل

به فلان . . . و خدمتگاری صادق
را فراخواندی و بر آنش داشتگی
تا بر موتورکی زیبا سواره بدان صوب
شدی .
چون آن رسول به راد یو
رسیدی به دق الباب هیچ
حاجت نیفتادی و ماور کی کار
آمدی و حال بی رسیدی و پس از
وقوف ، اطلاع دادی و نطقک

بیرون شتافتی و رسول تحفه کک
اهیان زاده بسپردی و باز گشتی .
دیگر بار نیز حال بد بین منوال
گذشتی و اضافه بر آن پوشیدگی
ضم لفافه بد انجا رسیدی . بار سوم
باز بدان منوال لفافه راشیشه
مشک همراهی کردی تا آنک از متاع
فرا تر شدی و به سکوا نگشتر رسیدی
کان نطقک شادمانه گشتگی
و خوشنودی نهزودی .
القسه د دخترک تا ب نیاوردی
روزی گیسو بر بستگی و بدید اران
نطق شتافتی .
همینکه بدان نزد یکی رسیدی
از مو تر بیاده گشتی و با چند گام
خود بان درگاه رسانیدی .
ازضا که نطقک خود بکنار
دروازه ایستاده بودی ، تا آن زیبا
روی بدیدی سگرتک از لب پیس
زدی و گامی به جلو نهادی .
دخترک چو آن مرد ک بدیدی
احوال آن نطق گم بی رسیدی
و جویایش شدی .
نطقک با قدکی کوتاه ، چهره
نازیبا و سرکی پی مو ، خود را بدان
دخترک معرفی کردی و احترام
بجا آوردی .
دخترک که آن هیولا بشنید
ختی ، چشمش سیاهی گرفتگی
و حالش بهم خوردی ، لحظه گکی
ساکت ماندی و هیچ نکفتی .
لحظه بعد رخ بر تافتگی
پی در رنگ به مورتک سوار شدی
چون تیری از آنجا بگریختی و به
قفا ننگرستی .
نوشته : همایون مجید



بدون شرح



از شمس تبریز

وزیر گت :
هزار دینار بستان ، و این
حرکت که شنیدی باز مگوی
هزار دینار بستان ، گت :
بدانید این بد که وزیرها
کرد ، من رها کردم
ارسالی :
سحر گل موسوی زاده .



فرستنده : هما نیک سپهر

واقعه جالب در سرویس ملی بس

سرویس ملی بس به یکی از ایستگاه های شهر رسید و مردی که بکس بزرگ در پیله مات رابا خود حمل می کرد و سنش در حد ده هشت سال بود به سرویس بالا شد بجزرد بالا شدن جوان پانزده شانزده ساله که کتاب های مکتب روی زانویش بود ، از چوکی برخاست ، مرد - تازه راکب متوجه شد که جوان می خواهد از جایش برخیزد و چوکی را برای او تخلیه کند . با عجله خود رابه او رسانید و دستش را روی شانه او گذاشت و با فشار آورد و - باره بچوکی نشاند ، و گفت : بچه جان ، جای ت را برای من تخلیه نکن .

پسر جوان خواست چیزی بگوید ولی مرد مجالش نداد و ادامه داد بچه جان تو هم حق داری از چوکی سرویس استفاده کنی که گذشده ازین ، جوان های ما باید با آرامش تام تحصیل کنند و خستگی مانع تحصیل شان نشود

خلاصه مرد برای سه چاره قیقه

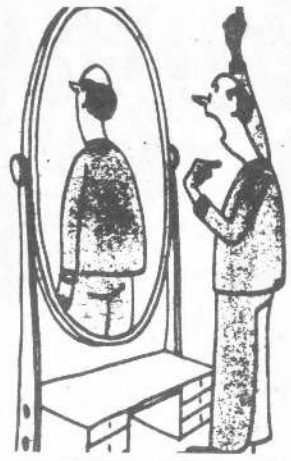
تمام لکچر داد . پسر جوان - خواست د واره برخیزد و چیزی بگوید ولی مرد د واره به شانه اش فشار داد او را بجایش نشانید و گفت : جوان عزیز ! تو نمی فهمی که از جان و دل حاضر د در برابر راحتی تو استاد د بمانیم و از راحتی خود بگذریم و گذشته از ان من مثل تهنج برادر دارم و همه را مثل اولاد هایم دوست میدارم و تو را هم مثل فرزندم میدانم . پس هیچ پدری به زحمت فرزندش رو دادرنیست . و از همه مهمتر شما میوه آینه د و عصای پهری ما استید

باز جوان خواست اعتراضی بکند و چیزی بگوید که مرد اینهار با قدری خشونت او را بجایش نشانید و گفت : اولاد گلم ، تو آرام آرام حوصله ام را بر سر میسوزی گتم احترام لازم نیست و من به چوکی نمی نشینم و تها از اصرار احمقانه می کنی . خوب حالا که زیاد اصرار می کنی پس فقط بکس

مرا بهشت بگیر بس .
 ملافاصله بکسراروی زانو ن جوان گذاشت و د واره به لکچر خود پیرامون وظایف و چگونگی پرورش جسمی و روحی و خستگی های جوانان و فراهم آوری زمینه های راحت و صرایی زندگی آرام آنان ، ادامه داد و سرویس همچنان ایستگاه به ایستگاه به سوی سرمنزل مقصود پیش می رفت .

جوان برای آخرین بار خواست برخیزد و چیزی بگوید که دست - مرد با خشونت روی شانه اش فشار آورد و مابسی حوصله گی گفت : او بچه گپ نفهم طاقتم طاق شد اصلا متوجه ام که نمی کنی ولی باید بفهمی که

پسر جوان با عصبانیت و دل تنگی فریاد زد : کاکا جان این قدر - فلکفه گوش را بس کن و ضرورتها احترام فکرتو . می فهمی من پنج ایستگاه از منکم دور شد نام .

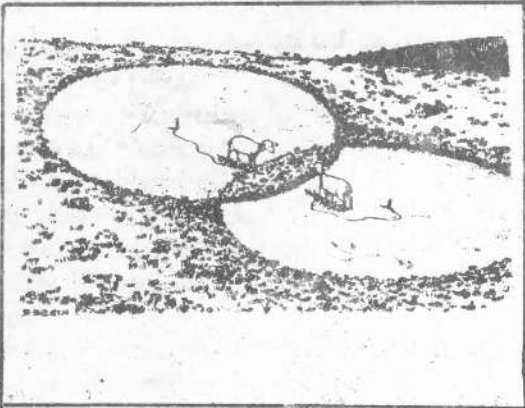


عید یهودیان

هتلر مانند بسیاری از افراد به مسایل فالبینی عقیده داشت و اغلب به نالبین ها مراجعه میکرد . روزی از یک نالبین پرسید : میتوانی بگویی در چی روزی - خواهم مرد ؟ نالبین جواب داد : شما در یکی از عید های مردم یهود خواهید مرد . - در کدام عید شان ؟ - آنرا نمیدانم . هتلر فریاد زد باخشم

اعلان

اداره راد یوتلوزیون به اطلاع تمام ((بچه های)) فلم های هندی ام از بزرگسالان و نوجوانان میرساند : از آنجاییکه در ساجاری فلم های شب جمعه تلوزیون را محترم راجیش کهنه قرار داد نموده ، بنا آنهاییکه علاقمند اند سال آینده فلم هندی روزهای پنجشنبه را اجاره کنند در خواستهای شان را از همین حالا به اداره فلم های راد یوتلوزیون بسپارند . در غیر ان حق شکایت را نخواهند داشت .



گفت : باید بدانی و حتماً برایم بگویی نالبین که خود را ناچار دید آهسته گفت : روز عید را نمیدانم ، اما همین قدر میدانم هر روز که شما میسرد ، همان روز برای یهودیان عید خواهد بود .
 ارسالی : مهستی سروش



عجله برای رفع تشنگی





څه ليدلې لي څه اوريد

د سخا د هفتي

هفتي وال
پنځ

کچکول خان : په دغو کتاه کاروسترگومي وليدل چې د نونونميسو له کتابونو د سوداگرو ي جوړ ولي ، خود درسي کتابونو د نشتوالي له کبله ي په ټولگيوکي زده کوونکوته نوټ ورکاوه .

جسبول خان : په دغو کتاه کارونو ونوم او وريدل چې : يوه اتمه پخه څښته په اتم افغانس ده . که رښتيا هم داس وي نو د کور ودا نول څه چې څوک يوه مراقبه هم نه شي ودا - نولا ي .

کچکول خان : په دغو کتاه کاروسترگومي وليدل چې له کورونو خپلي او کتافات را ايستل او د پليو په لاره کې ي اچول ، خوشل د پرض قدمه هاخوا د کتافاتو ضد وق تش تور پروت و .

جسبول خان : په دغو کتاه کارونو ونوم او وريدل چې : د کابل بسه ښارکي يو بوتل کواکولا په پخه د پرض افغانس ده . که رښتيا هم داس وي ، نو د پخه افغانس اعلان د پخ له پاسه ليک و چې اوس د وخته ويلي شوي دي .

کچکول خان : په دغو کتاه کاروسترگومي وليدل چې د واده په کارت کې ي ليکلي وو : د هويل ادا ره د ماشومانوله راوستلو معذرت غواړي ، خوله هرې ښمې سره د واده او د ري ماشومان راغلي وو او د واده فضا ي په کوچوکي د کاغذ پزان نيولې په فضا يده له کړي وه .

جسبول خان : په دغو کتاه کارونو ونوم او وريدل چې : د سباون مجلس د پنجاړه په هتي کې د تنگه توب سودا ترڅنگ يو پوټوکي طنز د استانونه هم پلورلوته وړاندي کړي ، که د ارښتياوي نو د هتي بازاره نور هم تولد شي .



يووازي پني هيله

له يو متکرر څخه ي وپوښتل چې په ژوند کې څه هيله لري ، هغه په جواب کې وويل : زما يوازي هيله د اده چې لاري بندي شي .

له يو متکرر څخه ي وپوښتل چې د غوښت پلورلو په وخت کې څه هيله لري ، هغه په جواب کې وويل : زما هيله د اده چې د زار ه اوي غوښت د غوښت د غوښت نوم تيري شي .

له يو متکرر لرونکي څخه ي پوښتنه وکړه چې په ژوند کې ستا هيله څه ده ، هغه په جواب کې وويل : زما يوازي هيله د اده چې ليلاس او وطن اجناس د خار - جي کاغذ په جو اجناس په نوم وپلورم .

د کوش له پوهنيزال څخه ي پوښتنه وکړه چې ستا يوازي هيله څه ده ، هغه په جواب کې وويل : زما يوازي هيله د اده چې د کوش ماشومان د خپلو ميندو د ستکولونه او د پلورنو جيو نه ووهي .

د يووازي هيله

يوتن : ولي راد پوي او تلون پوي خبرونو ته د نارينه رو په نسبت ښمې د پير لیکونه استوي .

بل تن : د ادمک چې په راد يواوتلون پوي کې خبرې پيري دي او - ښمې هم پيري خبرې کوي .

يوتن : دا ووايه چې د ښاره شيد وپلورنميوکي اوبه په شيد وکسي گډوي ، او که شيد ي په اوبوکي .

بل تن : ښکاره خبره ده چې شيد په اوبوکي گډوي ، دمک چې لسه شيد وڅخه اوبه پيري وي او اوبه يوازي په شيد وخر رنگ ورکوي .

يوتن : ولي د کابل په ښارکي د تل په صحن او پوموتر اود سپند په ناولو او بو ترکاري مينس .

بل تن : د ادمک چې ترکاري په گڼه کې مې او گڼه په موټرکي چې په دې حساب له ترکاري څخه موټر مهم دي ، او بايد د تل په صحن او پوميناهل شي .

يوتن : د اروا په چې د پير لودې پخوونکي مهارت په څه شي کې دي .

بل تن : د لودې پخوونکي مهارت په دې کې دي چې له تياره څخه څانه لودې راوباس او په دې لودل د لودې وزن لسو پ ونيس .

يوتن : واي چې : کلال په مات کډولې کې لودې خوري ، اوس دا ووايه چې ولي ي په روغ کډولې کې نه خوري .

بل تن : دا خبره دمک چې مات کډولې څوک له هغه څخه نه اخلي .

کرايي ویستان

طنز

خوبه زړه کی بی د نازري د اوز د واوسکلو ویستانوبه باب کلکـ
رخه لړله .

شهنزي به چی هرخوبه خیلو ویستانوکی ز منخ وهله او په فور و
به بی فور ول . نه اوز د بدل . د هغی ویستان د نازري د ویستانو
به خمیرنم او باسته نه وو . بلکی د شگانه دغشوبه خیر کیواوس نمکه
وو . هرخموره به چی اوز د بدل . هومره به بی مزی کیدل .
کومه ورځ بی له نازري څخه پته د یوی بلی خورلندی په مشوره
د نار په یوسینگارحای (ارایگاه) کی خپل بېراوچر ویستان قیجس
کړي وو . اوبه ناخایی توگه دغه قیچی کړي ویستان ورسره پسه
وسپیدل . کله به چی شهناز او نازري په لاره کی جوړه روانی وی
نو هوانانو به د پخوا په خلاف د ویره نازري ته نه کتل لکه شهناري
ته به بی چی دخوند لاري تیولی .

اوس نو د شهناري رخه د نازري زړه ته ولویده . خوب بی له
سترگو والوت او شپه ورځ په دې فکر کی وه چی څنگه شهناري ورځنی
د نظر بازو سترگی وار ولی . اوبه کوم طلسم بی میدان ورځنی وگاڼه .

نازري د شهناري دغه لاسبري د سینگارحای په قیچی کی ولید .
نوبخه بله ورځ سینگارحای ته لاره او خپلی وریسمینی زلفی بی په
بیخ کی قیچی کړي . د ویستانوله قیچی کولوسره نازري تردی حد
بدرنگه شوه چی په لومړي نظر لید لوعبدل ورځنی په کوڅه کی مخ
وار اوه . د هغی په جکی او پنگري تنس پورې تړکی اولندو ویستو
سرداسی بڼه ورکړه . لکه د پنگر قولنکی چرگه لکی چی په بیخ کی
پوته ویاسی . په هماغه لومړي ورځ د کوڅی شوخو هلکانو د هغی په
لغږ سرورې دگجی نوم ونیلاوه .

نازري په خپله هم په خپله اشتباه پوهیدلی وه . نوکه چی کله
له سینگارحای څخه کورته لاره او په هنداره کی بی خان ولید .
نوله خپلی خیري نه ویریدلی وه . که هرڅوی په خپلواوز د ویستانو
یسی د مخ فوندي د افسوس لاسونه وروړول . گټه بی نه کوله . د هغی
سرخه د وریشویتنی نمو چی بیرته دې به یو فصل کی ویستان ورباندې
راسمورشی . خلور بڼه کاله په کارو چی بیادې د نازري قیجس
شوي ویستان زلفی تنس . او د عبدل فوندي هوانانو زړه ونه دې پکسی
رابنکیل کړي .

بانی به (۶۲) مخ کی

هغه مورزادې گنجی نه وه . اونه هم د کوم ناروی له کیله
گنجی شوي وه . یوخت می په یاد یزي چی گتو او اوز د ویستانو
به بی له نوري ملانه لکه د تورو بنامارانو په خیر غمیزي تاوولی . تل به
بی خپل اوز د ویستان د شاله خواغوته کول . اوز د وزلفسو
کود به بی لکه اوزکی جارو په ملا هاخواد یخوا سپریدله . د زلفسو
په هرتاری د عبدل فوندي د کوڅی هوانانو زړه ونه زور ندو . عبدل
چی د سخلی تورو یوازی زوي و او شل کاله کوندون بی ورته کړي و
تل به بی د نورو حملیانو تر مخ کله کله د نازري په هکله ویل چی :
د چایی نوریدن خوشیزي

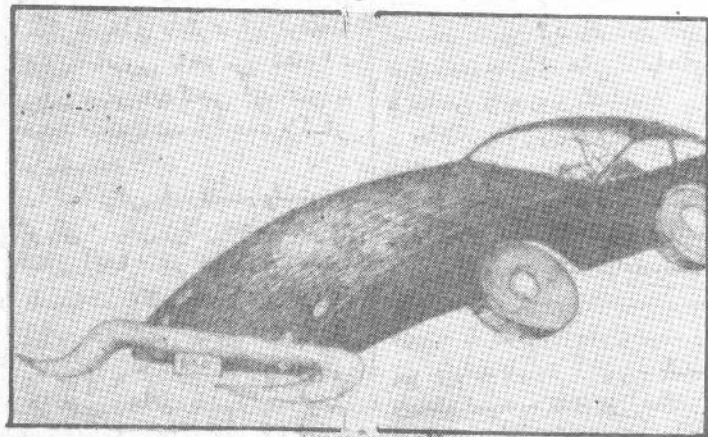
زما بی خویندې د اوز د وزلفوتالونه
که نازري به په لاره روانه وه . او د شاله خوا به دې ورته وکتل
نوحستا . بی زړه د رځنی د زلفو په لوموکی بند اوه . خو سخامخ د ویره
بنکلی نه وه . سترگی بی فتی وي . خوراوتلی او د مخ په تناسب یو
څه ویروونکی وي .

پوزه بی نریه او جگه وه . خوبه خوکه کی لکه د طوطی مینوکه راکړه
شوي وه . په زنه بی خدای خال لگیدلی و . خو کړي شوندي یس
منظره ورڅراپه کړي وه . په ونه جگه وه . خور د ویره پنگره او بی فونسو
وه چی د خوانی په غوړیدلی موسم کی بی لا د سینور سوبانه
مالومید .

لنډه دا چی هرڅه بی بنکلی وو . خوله هرڅه سره بی یوه بدرنگه
(خو) ملگري وه . مگر یوازی اوز دې زلفی وي چی په هغوکی کومه
(خو) نه لیدل کیده .

نازري هغه وخت د عبدل لیوی میلی ته کوم اهمیت نه ورکاوه
او په خپله هوانی مغروره وه . هغی ته خپل بمان د چین ماجیسن
بنا پیری بنکاره کیده . خوبه دې نه پوهید ه چی د عبدل په خیر
نورو هوانانو زړه ونه بی یوازی د خپلو اوز د وزلفو په محنگل کی بنکار
کړي دي .

د نازري یوه بله خورلنده چی شهناز نومیده . له ونی تیتیا و
گردی مړدې وه . په بنکاره به بی له نازري سره د زړه رازونیازگا وه



د کارتونون
په ژبه

زنجها، شاید ستاره، ستاره، بختن و وارونه میبندد، درنگاه هایش خشمگینی یک عمر رنج دیده میشود. در این محیط همه قیانه هایکسان است. محیط یکی است. عداها همه آشنا اند و بر ستار هم اند. شکلی که دختر نوجوانی است میگوید: پدرش کارمند یکی از وزارتخانه هاست کارگاههای خیرین را میگرد. او را رنج مرخصی های روانی و مخصوص رنج مرخصی (شوق عصب) زیاد میازارد. هم خانه هایش میگویند: ((میری)) دارد. دختر آرام است، زیاد آرام. به تمنع میگوید: ((آقا یه راضی بسازین که مره از اینجا بیرون، به میخوام با قایل خود باشم... به خورشیدم و...)) حین ناله هایش میبیند که در چهره هیچیک از همخانه هایش تغییر نمی آید شاید این حالت کاسه عادی شده باشد. بلی حالات نمیتواند غیر از تکرار چیز دیگری با شنید. دوستان مسوول ما میگویند که شکلی فعلا تحت تداری است.

راه اتاقهای قایلها را بیستم میگیرم. حالا دیگر به اتاقهای سرزمین که زمانی شاید محکومین به مرگ (نادانشار) در آن میوسیده اند. فونز راهرو طولیکه از کار در های هراتاق میگذرد، مبین قدامت این محله است. رئیس مرستون میگوید: نسبت ندا شتن بود چه پول به ترسیم آن موفق نشده و بیان زود یهانتوا نیم موفق گردیم. در اتاقی رامی گشام - باعدای ناله د زصدای خالی یک سرود بگوش میآید. محمد خان مرد تنومند است که در جنگ یک پایش را از دست داده و در اینجا زنده گی میکند. چشم هایش حالت خشم آگینی دارد. اما بعد از صحبت با وی در مییابی که میتواند قلبا دوست خوبی باشد. نیمه اتاق را پرده زد. آنطرف پرده، خانم راست او میگوید وقتیکه پایش قطع شد به کمت عده ای از دوستان موفق شد تا خانم را از محله دوریکه زنده گی داشتند نزد خود خواسته با دارایی هیچ زنده گی رادر مرستون از سر گیرند. از عروسی شان سالهای زیاد گذشته اما

دارالمساکین یا دارالمجانبین

طفل ندارند، تنها استند و همه نم شانرا با هم قسمت میکنند. بادیدن این زنده گی از رئیس مرستون در مورد اینکه آیا عشق در این سرزمین فقر راه یافته جواب میگیرم: ((بلی! اینجا بارها چنین اتفاق افتاده که دو تن از مشمولین مابعد از انتخاب همدیگر عقد نکاح میکنند ماهم هم میگیرم. در سالون تجمع محفل ترتیب میدهم و همه مشمولین نان همان شب را یکجا صرف میکنند. گروه هنری مارا نابینایان تشکیل میدهند. نزد مجسم میمانم: آرزوهای زوج و زوجه را - این جشن را جشنیکه با غنرت هماتوشی میکند جشنیکه نیای فقر را کرده. عشق چه بزرگوار است وجه با وسعت دارد. عشق چه سخاوتمند است. برودها اثر میکند آن را میزند. در اتاق دیگری محمد علم را می یابم. او در مرستون بزرگ شده و در مرستون رنج بردن و شاد زیستن را آموخته. در مرستون آیدیده شد. در مرستون عاشق شده، در مرستون پدر شده. سه سال پیش با شیباد دختر فقیری که

در مرستون میزیست از دواج نموده و ثمره این عشق یک فرزند است. محمد علم فعلا نیز در مرستون بحیث کارگر خدمت میکند. خاله بی نظیر - زن مهربان و خوش قلبیست. در یکی از همین اتاقها، او اضافه از نیمه عمرش را در دارالمساکین گذراند. زمانی در طفل را فرزند می گرفتند بود که مرد و امروز آدمهای اندک در خدمت و رضی و دوسر دیگری از خود نمیباشد امکان سفری به خارجه را بدست آورده و فعلا هردو مصروف آموزش در خان اند. آنها تلغای آینه گلزار و بدن خواهند بود. خاله بی نظیر اکنون دو باره نتواند و راز چار فرزندش بسیرد. درد نیای فقر همانقدر که دلغای مهربان و بزرگ میتند. طبق گفته مدیر آسایشگاه مرستون: برای مادرانیکه در مرستون ولادت میکنند همه سعولت های لازم رژیم مناسب غذایی در نظر گرفته میشود. سراغ محل بود و پسر دیوانه ها

میگویند محصل سال اول پوهنهی زبان و ادبیات بوده است. خواستم با او صحبت کنم اما حرفهای نشنیدم که مفهومی از آن بدست آید. زن مهربان و باعاطفه بی که همه او را بی حاجی خطاب میکنند نگران این بخش است. او خود نیز زمانی از مشمولین دارالمساکین بوده و از همینجا راه خانه خدا را در ریس گرفته بوده است. به حویلی داخل میوم محصل بود و پاش مرد های دیوانه است. هر کدام حالت خود را دارد. اتاقها مانند زنده گی شان از هم پاشیده، خنده و مگره، مستی و آرامی در اینجا به چشم میخورد. کسی آرام نشسته، کسی گوشت دستن را یادندان گاز گرفته و زخم را آرام آرام میزند. یکی دوسه تن مصروف خان بازی اند. چند تن دیگر مصروف خار میگردن. یکی با خات بازی میکند، دیگری از غذاها و ترکاری هانا میبرد و کیف میکند. کسی ناله میکند و کسی در این میان دختر جوانیست بنام نجیسه.

مطابق روح جامعه تطبیق میشود و در مراسم فاتحه خوانی همه مشمولین و عده ای از کارمندان مرستون اشتراک میکنند. حینیکه دیواره راه بازگشت از مرستون را میگیرم، کوله بار رنج این هموعان خود را که زیاد نیازمند احسان اند با خود بر میدارم. این سوالها در رامیازاد که جرارم - ستونیکه سالها قبل پنج ملیون بود چه داشته امروز ندارد؟ مگر روند زنده گی سایر موسسات از زنده گی این بنیویان سرگردان بیگانه است؟ مگر کسی با روند آرد که اگر بی بناهان و بنیویان ما، یاری و دستگیری شوند، دیگر هرگز در جاده هاصدای ((بده بنام خدا)) ظنین نخواهد داشت. باز به دیده ام سمبول مرستونهای جهان مینماید که روی هلال سرخ یک برگ سبز نمودار است. نشود که برگ سبز مرستون مابخشک: بروی برگهای فرو افتاد، جاده گام مینم و دیواره راه خاد، ایراکه خارج از این دنیا، خاموش و فقیر است. پیش میگیرم. ولی تا حال یک رنج میازارم که چرا به تلغای پرمناست از هزاران ناله پشیمان

ماشین بفرنج رمان

بقیه از صفحه (۸۷)
ربط، ملواز خلاها، ملواست از گسستگی ها و در آن همیشه منطق پیگیری نیست. ساعات روزهای فراوانی در زندگی تهن میبرد. حرف های زیادی عبث زده می شود. در رمان نمیتواند اینطور باشد: هرتاوه روید و هرگره و هرقت و هر حاشیه و هر متن، همه همه در پیوند رویدادی و در ارتباط فکری و فلسفی باهم اند. رمان نوی بازتاب قرار دادی و مصنوعی زندگی است. نوعی فشرده معنای زندگی است. البته شط زندگی بسیار عریض است و جوی رمان بسیار تنگ. بازبیران ولو کوتاه مدت زندگیها در هم هزاران و در رمان به صد ها نمیروند. لذا رمان نوی میتواند قهرمانان خود را بهم پیوند دهد و

رویدادها را بیابد. آنجا عشقه های خود روست و اینجا بر شمش های تافته و یافته. ولی اهمیت رمان بعنوان یکی از مهمترین محصولات معنوی انسانی در این نیست. در اینجا ست که برخلاف مباحث علم و حوادث عمل روزانه، جغرافیای زندگی رانه به شکل جدا جدا، بلکه یکجا در همه حالات عرضه میکند: فلسفه سیاست، اخلاق، سبب کار، روان شناسی، جامعه شناسی، علم، تاریخ، ادب، مبارزه، سفر و بسیار چیزهای دیگر در این نوشد. اروی جادوی باهم من شده اند و رمان نوی باید گنجی از دانش با خود داشته باشد تا از عده و کار برآید. لذا رمان باید مانند تولستی گو رکی، رمان زولان، همینگوی و امثال آنها، هم کله باشد و هم قلب باشد. کله و قلب استثنای از این جهت من بدون آنکه با رمان غای خیالی، نمادی، روایی فراسوی مخالف باشم (ابدا) - ابد (۱) رمان غای واقع گرایانه روشن رادوست دام که مسئله

مهم برای آنها اصل حرفی است که میخواهند بزنند و به آنطور که میخواهند، این حرف ها را بزنند. وقتی از همان صفحات اول حس میکنم که رمان نوی چیزی را که در بی وصف آنست کارشناسانه و پیشد او را نمیشناسد و او را رکنی از زندگی ماورا، عادی نیست، سرد میوم. باید حرم که این یک غول است. آن چیزی را می بیند گمن نمی بینم انجیزی را می فهمد که من نمی فهمم و قلم ادر است. مراد رون گرد باد سحر آمیز خود بکشد و دروازه های دنیا های ناشناسی را به روم بگشاید. حالا این کار را با چه شیوه بیان و تالیف انجام میدهد؟ این دیگر کاروست... نگارنده با تنوع سبب ها، کله ها، شیوه ها و تکنیک ها، صد درصد موافقم و تنها موافق نیستم که این اصل مطلب است. با کدام (آچار) این بیج را باید باز کرد؟ این دیگر وابسته است به تشخیص استاد. آچار کل وجود ندارد. نه در علم و نه در هنر. اساس رمان نویسی ط

قرطاسیه فروشی شمریز

تلمیذ ازی از محافل خوئی شما را توسط دفتر رتین کسره ها می بدیند. تلمیذ ار: انجنیر محمد عارف (مهندس) قرطاسیه و مجلات مورد نیازتان را عرضه میدارد. قیمت درازم. قرطاسیه فروشی نایب خیل. قرطاسیه فروشی نیاز شما را برکت و به قیمت ارز عرضه میکند. در صورت خرید در صورت

قرطاسیه فروشی علی گلریز

درس: سینا پامرد. قرطاسیه و مجلات مورد نیازتان را عرضه میدارد. بقیه از صفحه (۷۴) قانونیت در ورزش. ورزشی میباشد. همچنان تقاضای من وسایر ورزشکاران از ریاست المپین این است که تمام کس ها و کاستی های ورزشی را متوجه گردیده و در رنج آن بکوشند. تنها متوجه سفر های ورزشی، امتیاز بخشی برای عده ای نبوده به همه ورزشکاران کمک رسانید. در رپورتاژ کاد رهایی ورزشی سعی و تلاش همه جانبه نمایند.

تاجگذاری

بقیه از صفحه (۷۵) است و چهارم را که کمتر کسی باور به پیروزی وی داشت به تفسیح خود شرتام نماید. اما اناتولی کاروف: ((در تخته اخیر من اشتباه روانس را مرتکب گردیدم. چرا ضعف جلوه مگر شدیم. بخاطریکه من از او - قعبیت دوری چشم که گویا سابقه به پایان رسیده و من برنده شده ام همان بود که خراب بازی نمودم و تخته نهایی را که نباید میبایختم باختم. کسباروف همیشه به بازی خصوصیت می جانی میداد که از عده آن خوب بد رمی آمد. نباید گفت که هر دو ما اشتباه میکردیم ولی در اخیر من اشتباه کردم)) حالا وقت است که در باره حرف یف جدید کسباروف درآیند. چیزی گفته شود ولی ارتوریوسیف یکی دیگر از مدعیان لقب قهرمانی است جهانی شطرنج گفته است که هر دو شطرنج باز هم دارای استعداد طبیعی و هم تجربه کافی اند. و هنوز هم حرف دیگری بغیر از آن

د و در جهان شطرنج دیده نمی شود. میگویند نوبخ یکبار در صد ساله زاده میشوند ولی تمام قهرمانان شطرنج معاصر اسامی بر استعداد بود. اندر تهن بیست ماد هر دو هم عملا یک شطرنج باز جدید زاده است. ماکر ایوی (متولد ۱۹۰۱) - میخائیل بوت ویشیک (۱۹۱۱) - واسیلی سمیلوف (۱۹۲۱) - ایگور بظروسیان (۱۹۲۹) - بارنیر - سباکی (۱۹۳۷) - رابرت فیشر (۱۹۴۳) - اناتولی کاروف (۱۹۵۱) که همه قهرمانان جهان بوده اند. زما - نیکه کسباروف بوسر شطرنج جهان تکیه زد و عده داد که قهرمانی خواهد بود که همیشه توانایی بازی کردن را داشته باشد و این حرف وی تا بحال زنده باقیمانده است. بهترین علاقمندی کسباروف - فوتبال و تینیس میباشد. نظر روی فوتبال نه تنها صحت بل حالت انسان را نیز خوب میسازد. کاروف بغیر از نوشتن کتاب در باره شطرنج به ماهیگیری و شنا علاقمند است.

ادبیات وزندهگی

روزنه به گذشته‌ها

— روزی شیخ (ابوسعید ابوالخیر) را گفتند: ((یا شیخ! فلان مرید برفلان راه افتاده است، مسرت و خراب)) فرمود: ((بحمد الله که بر راه افتاده است از راه — نرفتاده است.))

— روزی شیخ شبلی رحمة الله علیه در بازار بغداد بردگانی قصابی بگذشت بر گوشت نگاه کرد گوشت فربه نیک بود. قصاب آواز داد که ((گوشت ببر)) شیخ گفت که ((سم نیست؟)) قصاب گفت: ((مهلت میدهم)) شیخ تاملی نکرد و گریبان شد. گفت: ((ای نفر مرد رین! بیگانه مهلت میدهد و تو نمی دهی تو دهی اولی ترو)) نفر را قهر کرده نچنین باشد بقیه در (ص) ملاحظه

سی و فرهنگ اسلامی است. این کتاب توسط یکی از اخلاف شیخ یعنی جمال الدین ابوریح، در ۴۱ هجری قمری تالیف شد. مواز نظریان فارسی، برخی وینش های زبانی و سبکی و همچنان از نظر تاریخی و تاریخ تصوف دارای ارزش است.

تازه ترین چاپ این کتاب، با مقدمه و تصحیح و تعلیق داکتر شفیع کدکسی، توسط موسسه انتشارات آگاه، در بهار سال ۶۶ صورت گرفته است که بر چاپ های قبلی، مزایایی دارد. ضمن دعوت از حاجتمندان برای مظاربه این کتاب و چاپ مورد نظر آن چند حکایت از آن را عرض آشنا می جویندگان جوان به نقل میگیریم.

حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر

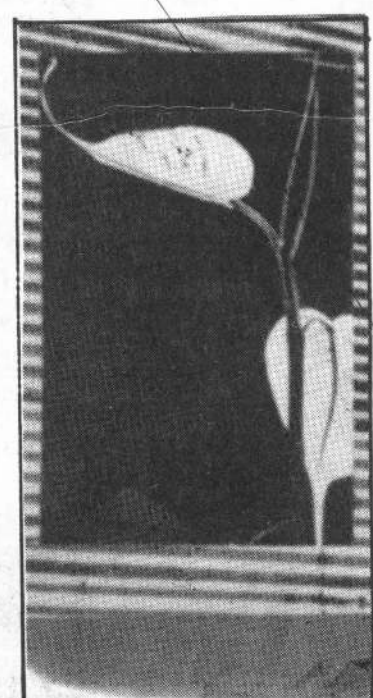
((حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر)) قدیمترین زنده گینامه شیخ ابوسعید ابوالخیر (۳۰۷ - ۴۴۰ هـ - ق) عارف روشن عمیر و انسان برجسته، تاریخ ادب فار-



بیان کند
— در کدام کشور، کدام شهر یا روستا، در کدام خانه؟
— در کدام دوران تاریخی، رویداد های رمان میگذرد؟
— رمان خوب باید ((مسئله)) مطرحه، روشنی را در مطای خود حایز باشد. (مسائله یا مسائل) و این مسائل اجتماعی، یا مسائل فردی-خاکت- نوادگی باشند. این بسته است به دیدگاه نویسنده.
— من از رمانهای تخیلی علمی یا قصه های سمبولیک صحبت نمی کنم. نه اینکه آنها را قبول نداشته

مقصودم از ((رمان)) داستان طولانی است. بویژه درباره زندگی یک یا چند قهرمان (پرسوناژ) اصلی که با شرکت آنها تابلوی بهناوری از زندگی عملی و روحی ترسیم میشود. روشن است که یک رمان باید خوب باشد و رمان بد مفت نمی ارزد ولی یک رمان خوب را هر کسی هم که نویسنده است (تاجه رسد به غیر نویسنده) نمیتواند بنویسد. برای اینکار قریحه و تمرین خاصی لازم است و آنهم قریحه قوی و تمرین زیاد. شاید لازم است که نویسنده بویژه از دیده ها و از سرگرداننده های خود بنویسد. تا مطالب را خوب لمس کرده باشد. و قادر باشد، با تکیه قریحه خود آنرا خوب

درباره ما نشینی تعریف رمان



دفترهای والری

پل والری از سال ۱۸۹۴ یعنی از وقتی که بیست و سه ساله بود ، همه روزه بجز روزهایی که بیمار بود حوالی ساعت پنج یا شش ، از خواب برمیخاست و در حالی که به دست خود قهوه صبحانه اهی را درست میکرد و سگری سرد مید کرد به قول خود سر ((بین چراغ و آفتاب)) به نوشتن مشغول میشد و چیزهای پراگنده ای در دهاتسر گوناگون کوچک و بزرگ ، نازک و عظیم ، مدرسه بی یا حییی می نوشت ، حتی روزهایی هم که برای سخنرانی بخارج از فرانسه سفر میکرد دفترهای خود را همراه میبرد . به این ترتیب در مدت بیست و نه سال تعداد این دفترهایی که شاعر بزرگ فرانسوی برای سرگرمی و تفریح خاطر خود نوشته بود به ۲۵۴ بالغ شد . در این دفترها والری درباره موضوع های گوناگون (زبان ادبیات هنرهای زیبا ، فلسفه ، دین ، تاریخ ، سیاست ، آموزش ، دانش مسائل روز غیره) بحث کرده بود .

همسر والری پسر از مرگ شوهرش این دفترها را به کتابخانه ملی پاریس بخشید و از سال ۱۹۵۲ الی ۱۹۶۱ ((مرکز ملی تحقیقات علمی)) فرانسه همه آنها را کلیشه کرد و در بیست و نه جلد بزرگ که هر کدام پیرایه هزار صفحه است منتشر کرد .

ناگفته نماند که خود والری از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۴۲ قسمتها بی از مطالب این دفترها را به صورت چند جلد کتاب جداگانه انتشار داده بود .

آنچه در زیر میخوانید جملاتی از این دفترهاست :

- باید به اندازه ای نوشت که قابل خلاصه کردن نباشد .

راز ((قالب)) در همین است آنچه بتوان خلاصه اس کرد مرده است .

من بیت اندیشه میهم رابایت اندیشه روشن عوض میکنم .

شعر به همه کلمات زبان ارزش میدهد . بدون شعر قسمت اعظم کلمات هر زبان هیچ مصرفی نداشت .

این شخص مغرور است ؛ او قدر کافی رنج نبرد است .

شیطان یک فرشته زخمی است .

نقاش نه آنچه را که می بیند بلکه آنچه را که دیده خواهد شد باید نقاشی کند .

عده ای ، آنچه را که نمیفهمند نامفهوم می شمارند و آنچه را که نمیتوانند نامکنن .

چرا این کار را میکنید ؟ همیشه اینطور بود است . - نمیدانم چرا ((عرف)) یعنی همین !

نوع نمایش ، حساب شده ترین انواع ادبی است .

من آنچه را که هر روز میتوانم بنویسم ، هرگز نمی نویسم .

خشونت ، یکی از اشکال حماقت است .

تشخص آن نیست که آنچه دیگران انجام نمیدهند انجام دهید . بلکه آنچه دیگران انجام ندادند شما انجام دهید .

کارنوآسانتر از کارگفتن است . - زیرا انجام کارگفته ایچسان میکند که انسان چیزهایی بداند اما در روانی چنین احتیاجی نیست .

همه زنجاریاره بد نیامی آیند .

کسی که میخواهد عقاید خود سر را تحمیل کند ، از ارزش آنها مطمئن نیست . میخواهد به هر وسیله ای است آنها را تقویت کند .

مداری)) ، دشوار است . اینهمه آدم باروان خاص خود ، با گفتار خاص خود ، با سرنوشت خاص خود در پیوند های گوناگون در روند های گوناگون ، این همه مناظر ، حالات روحی ، لباس اثاث خانه ، شهر ، سفر ، تماشا - در مهای عاطفی و غیره را روی کاغذ آوردن ، تکلیف بسیار دشواری است . کار هر کسی نیست . هوش نگاه تیز ، زبان فنی ، قدرت تخیل ، نیروی نقلی لازم است .

رمان گاه از زندگی بمراتب بفرخ تراست . در زندگی خیلی نهرها هریز می رود و به مرداب گاه خونی می ریزد و گاه سرابای زندگی مانند درختی است سترون . زندگی ملو است از تعدادی های بی بقیه در صفحه (۸۴)

باشم . نه تنها موضوع صحبت ما در این نوشته این نوع رمانها نیست . در این جا ما از رمانهای ریالیستی ، یعنی رمانهای روی واقعیات سخن می گویم .

رمان را باید نویسنده در متن های بنویسد که تجارب حیات ، اخلاقی و عاطفی فراوانی اندوخته است . آنها و حوادث زیادی دیده است و دیگر به آنجا رسیده است که دیگر اندرونش در جوش است . یا به بیان دیگر : رمان باید زمانی نوشته شود که دردی بیامی ، نیازی ، نوعی فشار درونی نویسنده را اوامیدارد سخن گوید . نای روانش از نواهای شنیدنی گونه گونی سرشار است .

رمان نویس باید روایتگر شیرین

سخن باشد . همه چیز را دیده باشد . حتی بتواند دست در راکه می چرخد با عاطفه و محیط و لطف معینی جور کند . در رمانس فضا باشد . رمانش برق داشته باشد و آدم را بگیرد . حرارت داشته و - آدم را گرم کند . جاذبه داشته باشد و آدم را بکشد . بتواند بی - رحم باشد و زندگی را با تمام قسا و تنش ، و بتواند گمناخ باشد و - زندگی را با تمام وقاحتش نشان دهد . و زندگی انسان ها عجیب گوناگون است .

از آنجهت من رمان زایی از مهمترین محصولات معنوی میدانم که تولیدش مانند ساختن یک کاخ بزرگ یک زیر - دریایی ((الفا)) ، یک ایستگاه

آدم خان در خان

دادم اود رخوکیمه د پستو فولکلوریکواد بیاتود پیره به زره پوری کیمه ده . داکیمه (مسعود) نامی د پستو به نثر نیکی ده . مسعود د عبد الله خوی اود به قلم خواند و . به (پستانه شعر کبکی ده . - سوانح بیان شوی دی . مسعود د ژوند وختی نه ده معلوم مگر د ویره معلومی ی چی دادم خان له عصره یعنی (۱۰۰۰ هـ) کال نه وروسته اوسیده .

د مسعود نثر د ختکود نثر سبکته نوردی دی اود دی مکتب تابع و مقلد معلومی ی . مسعود هم دی د ورن نثره شان نثر نیکی لندی حلی استعمالوی . یونیم بحای فارسی لغات هم راوری . خسو عبارات بی پوره بوخوالی نه لری . د دغه اثر د نثریوه نمونه :

ادم اود رخود یوقیرله گفته پیدا شو بعد له هغه - حسن خان نو زویه نه درلود . یوقیر راغی نعره بی وکره . حسن خان روپیل به د اود یوقیر انودی بلا کمه شی چی خیراتونه صدق و پوی اود عانه کوی پس دی فقیر روپیل چی خه دعا غواری - ده روپیل چی بخوی نه لرم .

دی فقیر یوه پخه خرما ده اوسس خرما ورله ورکری چی واخله دایره خرما پخه ده ویس خوره دادوه - اوس دی ویس غورخوه بخت دی - خیل دی . یوخوی به دی پیدا شی دوه بی خدمت کاران وی او - او غویان به هرکال به نام د الله خیراتوی - خرما بی خوره . د وپس غورخولی . بعد له یوه کال خوی بی پیدا شو چی د حسن سملری نه درلود . نوم بی ادم خان بری کینیبود الخ)

دادم درخوکیمه به پوروشمر ونو چار بیتیا اولند یوکن هم یاد ه شوی ده .

چی به چیره دادم د رباب ترنگ شو

درخانی به پسر توری گم پید له

ستالین ودوران جنگ

سوسیالیستی قدهم کرد نه - اشتراک کنندگان فعال انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ و جنگ میهنی نیز ضد رژیم قدرت مطلق - العنان در قلمباز و رابلند کرد نه - ستالین با تمام قدرت به فشار سیاسی و شکنجه های جسمی بنظر از صحنه خارج ساختن مخالفین خود متوسل شد .

اینگونه تاکتیک ها مستلزم حد اقل اثبات حقایق بود . بنابر آن در چنین شرایطی که نظام سوسیالیستی شوروی سرانجام پیروز شده بود و بگر طبقات استثمارگر نظام اقتصادی آنها در کشور وجود نداشت ، ستالین مفاخره خود شرمینی بر تشدید مبارزه طبقاتی بنظر ورش شد و انکشاف هر چه بیشتر سوسیالیسم به پیش کشید . البته این یک اشتباه بود و نمیشد آنرا مفاخره خالی از خطر محسوب کرد . همین مفاخره بود که محور مناقشه اساسی فرارگرفت و راه انجام سلسله اقدامات جزائی دولت شوروی باز کرد . نظارت بر موقعت طبقاتی کارگران منجر به سر طس عمومی گردید . آزادی و اظهار نظر آشکار از زمین رفته بود و در عوض تشنج و تیره گی روابط دستگیری های جمعی و توطئه ها تقریباً همه جا رفته گرفته بود . اصطلاح ((دشمن خلق)) هر روز بیشتر زبانه بود . میلیون ها انسان بیگناه با تهمت زدن ((دشمن)) و ((جا - سوسد سگ های جا سوسی خارجی)) که در حق آنها حاصل میشد دستگیر شدند . با گذشت هر سال اینگونه انتقام حوش های افزونی میگرفت . در میان نخستین قربانی این توطئه ها مسئولین کار از بوده و آید یه حزب ، اداره

چیان صادق امرو اقتصادی ، - دانشمندان لایق و دانشجویانی شامل بودند که جرئت اظهار نظر را بخورد میه اند نه . علاوه بر اینها فرماندهان و کمیسار های سیاسی اردوی سرخ نیز از این توطئه های نصیب نشدند . درین نوشته میخواهم در مورد سرنوشت افراد اخیر الذکر مطالبی را بیان کنم زیرا صد فیصد متیقنم که به استثنای تصفیه سالهای ۱۹۲۷-۱۹۲۸ تا استانبان نومید کننده و تروازیک چون ناپستان ۱۹۴۱ وجود نخواهد داشت و این درست زبانی بود که نازی ها بر قلمرو شوروی تجاوز کردند ، مقاومت اردوی سرخ را در هم شکستند و بعد " حمله بر مسکو لنینگراد و لگا و قفقاز را سازمان دادند . همه ای اینها چگونه می توانست اتفاق بیفتد ؟ طبق اطلاعاتی که از طرف برید جنرال ا . ا . ی . تودورسکی فقید (الکساندر ایوانوویچ تودورسکی ۱۸۹۴-۱۹۶۵ یک بخش نظامی را در جنگ میهنی رهبری میکرد . در سال ۱۹۱۸ عضویت حزب کمونیست اتحاد شوروی را حاصل کرده بود و در طول سالهای ۱۹۲۰ ایسه حیت فرماندهان آکادمی بزرگ های نظامی اتحاد شوروی ایفای وظیفه مینمود) رایه گردیده است . از جمله ۲۳ فرماندهان اردوی سرخ و کمیسار های سیاسی در آستانه جنگ ۵۷۹ تن آنها در معرض تصفیه و پاکسازی قرار گرفتند . ازین ۱۹۲۷ تا میچمبر ۱۹۳۸ در حدود نیمی از فرماندهان نظامی رژیم که تقریباً همه فرماندهان ارشد واحد های نظامی را در بر میگرفت دستگیر ، زندانی یا محکوم به اعدام گردیدند . در نتیجه ، در حوالی جون ۱۹۴۱ - (آغاز جنگ) صرف ۲ فیصد

فرماندهان نظامی از تعلیمات عالی نظامی برخوردار بودند . (۲۷) فیصد آنها تحصیلات ثانوا حتی در موسسات تعلیمات ثانوی نظامی نیز کاملاً به اتمام رسانیده بودند . اکثریت افراد یک در اکثر پاکسازی از وظایف شان برکنار شده بودند برخلاف کسانی که جانشین آنها گردیدند ، با امور نظامی آنها آشنائی خوب داشتند . رهبری نازی در آلمان این مطلب را بخوبی درک کرده بود . تخریب فزینگی و معنوی تیسور - پسین های معروف نظامی مدینه بزرگی بود بر بیکر قدرت نظامی . فعالیت های آنها متنوع قرار داده شد و این کار طبعاً بزرگه رشد اندیشه و تفکر خلاق نظامی را به کندی مواجه ساخت و آزار به عقب انداخت . بعدها در جریان جنگ ، سمن سراوان بخرچ داده شد تا روش ها و تجربیات خاص جنگی مورد مطالعه و ارزیابی قرار گیرد و از اینکه سطح شورکی اینگونه فعالیتها بقدر کافی بلند نبود ، عمدتاً صرف خلعت توصیفی را داشتند .

بسیاری از هم میهنان ما که در طول زمان جنگ ، جنگیده بودند شکست های تروازیک سال ۱۹۴۱ را مورد ارزیابی قرار داده و همل آنرا قرار دین و نومید میسازند . تنظیم مجدد و تجهیز اکثریت واحدها چه از نگاه سوب و اداره و چه از نگاه تهیه سلاح تکمیل نشد . تعویض ستراتژیک قوه ها در مناطق بندری صفحات غرب خیلی دیرتر انجام یافت . عملی ساختن پلان سترواخدا واحدهای نظامی به تعویق افتاد . وظایف مند رج فرمان کمیسار خلق در امور دفاعی که در شب ۲۱ جون صادر گردید بطور مبهم فورمول بندی شده و خیلی دیرتر جاه عمل پوشید . برخی از مردم به این دلایل چنین اذمه میکنند : در اوائیل ما با نقد ان تا کهای عصری ، هوا بیجا های سرب السیر مجهز ما بشیند ارا و توپ های با قطر بزرگ و تسلیات کافی را در پیشی مواجه بودیم . طرح تمام ایمن وسائل هنوز روی میزهای طراحان نظامی قرار داشت . ای اس . تیشه جنکو از مسکو مینویسد : ((تاریخ فرصت نهایت کمیمان به امان رسیده ترین هلت عقب ماننی های ما در نخستین مرحله جنگ بسود نه پاکسازی سال ۱۹۲۷-۱۹۳۸

البته ممکنست چون تمام کارها را بدون تاریخ بگذارند ، تاریخ هر باری را می تواند بدون بشکند ولی هنوز هم ما پایست انعدده از کارهای را که خلق مسئولیت آنرا بر عهده داشتند تفکیک کنیم . بلی ، ما امروز میدانیم که فرمان آماده ساختن واحد های نواحی غربی برای عملیات و تنظیم آنها در خطوط جنگی بطور غیر مجاز و نابخشودنی دیر تر صادر شد . این فرمان هنگامی به واحد های نظامی رسید که جنگ قبلاً آغاز یافته بود . همه چیز در شرایط دشوار و غیر قابل یاور تحت ضربات سخت و کوبنده قدرت دشمن بی ریزی میشد .

در تعیین و تثبیت زمان حمله آلمانها بر اتحاد شوروی ، محاسبه نهایت غلط صورت گرفت . ستالین کسیکه به تنهایی و شخصاً قدرت تصمیم گیری در تمام مسایلی حیاتی دولتی را در دست خود قبضه کرده بود ، عقیده داشت که هتلر جرئت نخواهد کرد معاهده عدم تجاوز را که در سال ۱۹۳۹ با اتحاد شوروی امضا کرده است نقض کند و زوی همین عقیده خود حتی تا جون ۱۹۴۱ ، زمانیکه آلمان و متحدین آن قبلاً تجهیز نوای شان در امتداد سرحدات اتحاد شوروی به اكمال رسانیده بودند ، اصرار میورزد . تمام اطلاعاتی را که درین باره از طرف دستگاه جاسوسی اتحاد شوروی بوی داده میشد ، ستالین آبرابرو و کاسیون (تحریکات) تلقی میکرد . اتفاقاً بسیاری از اجنت های شوروی به ارتباط این موضوع در معرض تصفیه و یابودی قرار گرفتند .

آری ، این یک واقعیت است که انکشاف و معرفی سلاح جدید و مهمات جنگی بطور نابخشودنی به کندی پیش میرفت و تروی نظامی در آغاز جنگ از لحاظ تجهیزات خیلی ضعیف بودند و برای این کار دلایل گوناگون وجود داشت . نخست از همه ، کارمند ان جدید رهبری کمیساری اتحاد شوروی در امور دفاعی که بعوض کسانیکه در سال ۱۹۳۸ در معرض تصفیه قرار گرفتند روی کار آمده ، قدرت تشخیص درست مشخصات تخنیک و تاکتیک سلاح های جدید را نداشتند . مارشال جی . ای - کولیک که معاون کمیساری اتحاد شوروی در امور دفاعی مقرر شده بود

و مسئولیت تجهیز قوای نظامی را با سلاح ثقیل جدید نظامی بر عهده داشت لاجوجانه ادعا میکرد که ماشینهای اره های کوچک در عملیات منظم جنگی اهمیت ندارد بلکه اینها صرف سلاح خازندوی است . ثانیا در سال ۱۹۳۸ هنوز هم روس های بوروکراتیک نظام اقتصادی در کشور احساس نمیند . از قوانین عمده اقتصادی تخطی صورت میگرفت . روی موهومات خیلی مهم اکثریت بدون تحلیل و اثبات درست علمی بطور دلخواه و مستبدانه تصمیم اتخاذ میشد که در نتیجه در شب جنگ سطح تولید در برخی از فابریک های مهم بسورت باثین آمد . این خود بالای بروسه انکشاف و تولید انواع جدید سلاح تا نیز انوار ی و اورد کرده رسیدگی به موهومات عاجل نیز وقت بیشتری را ایجاد میکرد . ستالین (۱۶) معاون صرف در کمیساری دفاعی داشت ولی هیچ یکی از آنها حق تصمیم گیری نهائی را بصورت مستقل نداشتند . قبلاً تذکره ادم که همچو روس های رهبری بالای آماده گی جنگی نواحی نظامی سرحدی در تابستان ۱۹۴۱ چه تاخیر داشت به همین ترتیب ، میتوان از فرمان شماره (۳) مورخ ۲۲ جون یعنی همان نخستین روز جنگ یاد آوری کرد . به اساس این فرمان هدایت داده شد تا قشون اولین ستراتژیک فوراً به مقابله بپردازند . قشون دشمن را به همان راهی که از سرحد عبور کرده بودند به عقب برانند . تصمیم ستراتژیک شگفت آور و بدون آگاهی از وضع حقیقی جبهه ، موعیبت قشون و عملیات دشمن اتخاذ گردید . فرمان ستالین برای عدم واگذاری کف ، پایتخت او کراستین یا آنکه دیگر دفاع از آن شعسر کاملاً غیر ممکن بود ، تا نیسرات درباره انداره واقعی زمان های ناشی از برستش بشخصیت که به بروسه انکشاف ورش شد هادی تا سیمات تولیدی و قدرت دفاعی کشور را آستانه جنگ وارد آورد و نیز در مورد تلاش های مردم به خاطر ترمیم خسارات جنگ هنوز هم باید تحقیقات بیشتری صورت بگیرد . در آغاز جنگ ، مرکز فرماندهی کل تا سیمس گردید که در آن قوای ماند انان قوای مسلح و چندین

رادرین کشور صاحب ملک و مال ساخت خیلی دقیق این را میدانم یکی از آنها می را که مورد علاقه اش بود با آنچه از او را با خود می آورد ، مالک مغازه جواد هرفروشی ساخت ، دیگری راهم به تجارت بالابوش پوست خرساند ... چه هاوچه های دیگر ... ولی هیچکس قدر او را نشناخت ، هرکس به تناسب اجرائی مقاصد خود نزد او ((جان)) و ((قرمان)) گفت و بعد رهاش کرد البته بیچاره بتول ایمن قدرت را نداشت که تمام ساکنان استانبول را به ناز و نعمت فرقی کند .

صبر کنید ببینم نام او چه بود . ها . اری . اری در این او را شنیده بودم برای شخصی بنام ((کلارک چی معمر)) مغازه یی باز کرده است و با ربه سفر او رفت و آمد و این مرد که کلارک چی نام را دم ساخت . اری . معمه شما چنین زنی بود . هی گذشته . هی ... این مغزین ، مغز خراست . یک روز بمن . ولی جدا خواهممیکم بمن ماوشما باشد . گفته بود : ((جرباگر ازاد نبرد اخته همر خود را در گوشه انبار گمرک خاک و دود میکند)) . من جواب دادم بودم ((برمایه ندانم)) خندیده گفت : ((من سرمایه میدهم و شما کمک میکنم)) . اری . مغز ...

دیگر هم . والله بیشتر از این نمیدانم . آنچه میدانستم همین ها بود . شما این کلارک چی معمر را پیدا کنید . او حتماً میداند . که ((خانم اسماعل)) در کجاست . شاید هنوز با هم زندگی میکنند . انوقتها گاه و بیگاه سری به کلوب عالی میزد و آنها را میدیدم اما بعد از تقاعد دیگر نظر نداشتیم . آخر میرشدیم ... هه هه هه ... میرید . استغفرالله ... خدا نگهدار . اگر پیدا میش کردید . سلام مراهم برسانید . واقعاً نمکی های زیادی بمن کرده است . به او بگوئید . ممکن است . چه زنی بود چه زن ... خدا نگهدار محمود بی نر زدم ...

خبریه از روزنامه

((در اثر گرم شدن یکی از ورته ، بقیه نمیتوانند از میراث متوفای استفاده ببرند))
((خانسی را که وارث ۲۰ میلیون لیره است . - خانواده اش جستجو میکنند))
از میران (۱) : بانزده نفر افراد خانواده یی که میراث هفتت ۲۰ میلیونی به آنان میرسد ، برای آنکه بتوانند از سهمیه خود استفاده کنند ، در - سر اسرتزکیه دنبال خانسی بنام ((گلی)) که در - حد در چهل تا چهل و پنج سال عمر دارد ، بسو - آمده اند . گلی (در سن اینکه تاریخ دقیق در دست نیست) گفته میشود که چهل سال قبل در حالیکه پنج یا شش سال داشته ، توسط خانواد ه - یک مامور مجلس به فرزندی گرفته شده است . از آن تاریخ به بعد هیچگونه اطلاعی در دسترس خانواده اش وجود ندارد .

همای سعادت اینک روی سر بانزده نفر از اعضای خانواده ((گلی)) که در قید حیات اند - نشسته است ولی برای دریافت این میراث بیشتر از ۲۰ میلیون لیره لازم افتاده تا گلی را پیدا کنند و امضای ارتیزد رو تیقه گرفته شود . در جلسه خانواد ه - می بمنظور اینکه گلی حاضر شده هم خود را - بردارد و در اوراق رسمی امضا کند تعمیم گرفته شد تا در تمام جزایر و جزایر ها این موضوع اعلان شود . ولی تاکنون نتیجه یی از این اعلانا ت - بدست نیامده است . بدینجهت افراد خانواده - بانزده نفری ((گلی)) در سراسر ترکیه به سراغ او برآمده اند . محمود یارلی نواسه برادر ((گلی)) که محصل پوهنتون است ، در بنهار اظهار داشته است :

هیچکدام اینها بمن تعلق ندارد . ممکن است جزء اشپای فراموش شده مسافرن در کشتی باشد . شما میدانید که اخیراً مردم بسیار سودایی گردیده ، هر چیز شان را در جیبی فراموش میکنند . حتی انهایی را که در میان سرویس ندان مار - شان را از یاد برده اند دیده ام . و این کشتی بزرگه . اگر در هر سفر یک مسافر چیزی از خود جا گذاشته باشد اینقدر مال و بیشتر میتواند روهم انبار شود . این چه تعجبی دارد . تمیذ انم .

یکی از مسافران کشتی گفت :
- نیر منکم است . زیرا کشتی جدید و این چهار - مین ماموریت است . از بجای چهار بار چهار صد بار هم به سفر برود ، اینقدر اموال فراموش شده در آن نمیتوان یافت .
هر گاه می که بتول خانم به سفر اروپا میرفت - محتویات یکس سفری . لباس تن و زیراتشرا نیست میکردم . موقع حرکت همیشه لباس سبکی در سفر در برداشتم ولی هنگام بازگشت سرو وضع او به کسی تمسیر میکرد . یکی از بازرسان های گمرکی ، در باز - گشت بتول خانم از یکی از سفرهای تنگی اروپا نظری به روق ثبت انگنده گفت :

- معلوم میشود هنگام عزیمت هیچکدام از این چیزها با شما نبوده است . با بنجصد لیره به سفر رفتید . پس اینها را چگونه بدست آوردید ؟
انوقت بود که من به اندازه خشم بتول خانم بی بردم . یاد و دست نخست یقه بالابوش روست خزم بعد یخن پیراهن خود را عقب زده ، سینه های برهنه اش را به مامور نشان داد و فریاد زد :

- بگر حرمی دارید . خوب ، بدست آوردم - مگر اینها مال من نیست .
محمول گمرکی را برداخته آنچه را با خود آورده - بود ، برد . منظوم ازین گفته ها اینست آقا ی - محمود بی ، که بتول خانم یک موجود انترناسیونال بود . منبع اسمعاری کشور بود ولی حیف که قدر او را نشناختم . یکی از ماموران گمرک کشور همسایه یه من میگفت : ((اگر این زن اهل کشور ما باشد ، او را روی چشم خود میبرد ارم و بجای این بد رفتاری که شما با او میکنید ، ما پنجاه هزار لیره معاش ما ها نه برای او تخصیص میدادیم))

امروز منبع بزرگ اسمعاری ماهیست . کارگران و مزدورانیکه به کشورهای اروپایی یا استرالیا میفرستیم چنین نیست . همی رفته هاشی (فرزندان پدرانی که در قطعه جهان سم ستوران شان زمین رایبه لیره می آورد . اینک در رفت و روپ کوچه های اروپا فرق میریزند . بخاطر اینکه اسمعاری آوردن هم اکنون در وطن کارگر ما در خارج کشوراند . زیاد نه ولی در ممالک بتول خانم اگر دود و دخانم دیگر میداشتم ، کافی بود حاجتی نمی ماند به اینکه دو میلیون کارگر ، اسما ر بکشور وارد میکردند .

یک چیز را میخواهم بشما بگویم : سالهای زیادی من مامور گمرک بودم ولی به اینکه میگویند کارکردن در گمرک منافع زیاد دارد ، باور ندا م . اگر چند تا خا - نی مثل بتول را انسان با خود به اروپا و امریکا ببر د که سرمایه گذاری هم از خود شان است و از او چیزی بصرف نمیرسد ، باعالمی ثروت میتواند به وطن بر - گردد . گذشته از آنها بتول خانم به نسبت دیگرس قاجاقبران با ماد ست و دل باز بود . عزیزم ، مگر معاش برای ما کفایت میکند . وقتی با یی خانسی چون بتول در میان باشد ، من معاش را چه میکنم . در هر حال بدست آوردن چنین یک شهرت بین المللی کار هر کسی و خاشاک نیست و علاوه اشکارا ماد چهار قطعه الرجال اشتم .

اه آقا ی من ! اه ... گفته معمه شماست ها - اینک در کجاها بسر می برد نمیدانم مدتی طولانی او را ندیده ام . انشالله پیدا میشی میکنید . انسرا د زیادی بدین احسان او استند . جقدر اشخاص

میشد . این بلانها و فرما نها تا انداره زیادی نتیجه تلاش جمعی بوده به میل و آرزوی - صرف یک فرد .

عده ای از نسل کهن سال این کشور چنین برانظر میکنند که انتقاد از ستالین ((رهبر سر شناخته شده کشور ما و خلق)) - چنین معوس را ارائه میکند که از یک جانب ((انداختن گل ولای بروی یک مرده)) است که این خود عملیست غیر اخلاقی و از طرف دیگر خلق ساختن یک رهبر با قدرت حزب و دولت ما ، با در - نظرداشت اینکه روشن است بدون افراد با قدرت کاری از پیش برده نمیشود . ام - کمپلها کوف از لیننگراد این مطلب را چنین بیان میدارد ، ((آیاد یگر کانی نیست که از فکر کردن در مسوورد ستالین بگذرم و به مسائل عاجل که با آن مواجه هستیم رسیده کسی نمانم ؟ سواری با سر هست زیاد توجه به شانه کسی یسک بیشه نهایت کشنده و خطرناک است))

بعقیده من رسیده می باشد مسائل عاجل که همین اکنون از طرف تمام خلق و حزب صورت میگردد ، به هیچوجه به معمر آن نیست که عمل موجهه ایمن برایم هار انا ندیده بگیریم . تمرکز شدید (سنترالیزاسیون) اداره سیاسی ، اقتصادی - اجتماعی رشد بیروکراتیزم ، وضع قیود برعهده الیتهای دموکراتیک تخطی از قانونیست فعالیتهای مستبدانه و خود اختیاری ، جلو گیری از انسیفایف کارگران ، نا - دیده گرفتن عوامل انسانی ، بی تفاوت بودن در مقابل موضوعات اجتماعی و ضرورت اقتناع تا یلات کلتوری ، ذهنی ، اخلاقی و مادی انسان ، فقدان رعایت و احترام به حقوق انسان - ریشه تمام این برابلم هار در دوران برستش شخصیت ستالین می توان جستجو کرد و آنرا نتیجه آن دوران دانست .

به خاطر ریشه کن کردن تمام این عوامل تا کاره لازم می افتد تا به علت وریشه آنها بی برسم . از رایسی ، مطالعه و انتقاد از برستش شخصیت را نمیتوان منحصر به گذشته متوجه ساخت ، بلکه به اهداف امروز و فردا و رشد سوسیالیزم نیز ارتباط دان .

تن از اهدافی کمیته دولتی دفاع عضویت داشتند ولی نتوانستند واقعاً منحنیت مرکز جمعی مبارزه مسلحانه کشور را علیه متجاوز رهبیری و مواظبت نماید . تمام قدرت رهبیری عالی در دست ستالین بود . اوست های قوماندان اهل سی قوای مسلح ، کمیسار خلق برای - دفاع منشی . هموس کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ، رئیس شورای کمیسار های خلق (حکومت) و رئیس کمیته دولتی برای دفاع را اشغال کرده بود .

این چنین تمرکز قدرت در - دست یک تن نشانه هد نهانی سنترالیزم سوق واداره و قوماند ه بود ولی سیستم نرمش و انعطاف پذیری را بلا یی قدرت نظامی ما وارد کرد که در نتیجه ، کفایت نیز همانطوریکه حدس زده میشد تسلیم داده شد ولی با تلفات و ضایعات خیلی زیاد و ناموجه . علت آن ، تعصب ستالین بود مبنی بر سازمان دادن چندین عملیات متقابل در جبهات در -

جریان جنگ تابستان ۱۹۴۱ که برای اجرائی اینگونه عملیات نه شرایط سترا تژیک و نه شرایط مادی قشون مساعد بود . از تهاجم واحد های مادر جبهه لیننگراد نزدیک دیمپانسک جلوگیری بعمل آمد و این کار تا نتیج مطلوب بپار نی آورد . همین حالت در مسوورد جبهه کریمیه نیز صدق میشد . بعد ها قشون جبهه به حالت دفاعی سوق گردیدند و توسط دشمن براه کرج بنینسلا فرستاده شدند و در نتیجه کریمیه نیز بصورت کل از دست رفت . عملیات موافقانه که از طرف قشون شوروی در حومه خارکوف بعمل آمده باعث شکست بزرگ سه قشون جبهات جنوب - غرب و جنوب گردید . قشون آلمان بعد ها قادر شدند عملیات تهاجمی را در امتداد خطوط تقق - از وستالیننگراد از قبل سازمان بدهند .

بعد ها با آغاز جنگ ستالیننگراد در سال ۱۹۴۳ مرکز فرماندهی کل به طرح پلانهایی تاکتیکی و سترا تژیکی و صدور دایرکتیوها بر مبنای نظریات مرکز قوماندانی نظامی و پیشنهادات شوراهای نظامی جبهات ، برداخت . اکثر فرمانهای مرکز فرماندهی کل و کمیسار دفاعی درباره ساختار نظامی نیز از جانب مرکز قوماندانی نظامی و کمیساری دفاعی تعیین

راز یکشنبه

عشر نگه حرمسرای

زیاد باقیات صالحات ان شهادت میدهند حرمسرای امیرحیب الله خان است که شبستان ان را بروایتی ۵۲ و بروایت دیگری ۱۱۲ اشع رخسار و بر توپیکران بن ارزوها و هوسهای بنیانگزارانرا روان می بخشیدند . بسیار ممکن است نزد مردم این بر سن پیدا شود که این همه ماهرویان چه وظایفی را در خدمت شاه انجام میداده اند . برکه حاوی اینگونه

برکه های زندگینامه واسناد بهجامانده زنده گی خصوصی شماری از شاهان روزگاران گذشته هندوستان، ایران و افغانستان گواه است که در محوطه چهار دیوار حرمسرای آنان زیبا رویان زیادی به صفت زنان رسمی و صورتی ویا بحیث کنیزکان گرد آوری شده به شاه لذت و فرحت و به حرمسرا شکوه و جلال می بخشیدند . البته انگیزه های داشتن فرزندان زیاد ، برقرار سازی بیوند های خویشاوندی با شاهان و شخصیت های سرشناس ، به اسارت افتادن زنان در جنگها و مسلط بودن سنت بردگی و سایر ایجابات زمانی و مکانی قلمرو حکمروایی شاهان در تمداد زنان داخل حرمسرا نقش تعیین کننده بی را ایفاء مینموده است . ارقامی که اسناد تاریخی درین مورد در اختیار میگذارد بیانگر است که شاهان هندي از نگاه شمار زیاد زنان نسبت به همقطاران خود در منطقه بسیار به پیش بوده اند . چنانچه یکی از راجه های ناشناخته هندی ۱۵۰۰ و محمد شاه هندی ۹۰۰ لعبت ماه طلعت و سنم اندام را در حرمسرای خویش جاداده بودند . فتح - علیشاه ، از سلاله قاجاری ایران ، با ۵۰۰ و تیمورشاه ، از سلسله سدوزایی افغانستان ، با ۳۰۰ مه پاره گل اندام گلستان حرمسرای خویش را رنگین و دل انگیز ساخته بودند . حرمسرای که هنوز گرد زیادی به روی اوزان تاریخ آن نه نشسته و شماری از مردم هنوز از داستان های شور انگیز بنیاد یابی آن - روایت می کنند و به وجود شمار

تابا مشاهده نوکیروالی يك شبه زنان در حضور سراج الملته والدین نوکیروالی زنان دیگر را در شبان دیگر قیاس بتوانند اصل برکه را در زیر بدقت ملاحظه فرمایند نوشته : شایسته وحدت

وظایف ، که بدست راقم افتاده است ، بعد از پشت نمودن خروار ، جهت روشن شدن زندگی پرده نشینان حرمسرای امیر خدمت خوانندگان گرانقدر مجله سبازون پیشکش میشود

جدول نخست جدول دوم جدول حضور اعلی حضرت سراج الملته والدین که در نوکیروالی باید که بر یک نفری مندوب جدول هم موافق هدایات حضور و دستور العملی ملایم بندهای معین بود جمال درستی نویسی ترمیم و سهیل نگارند

جمله اول		جمله دوم	
سراج	نام	سراج	نام
سراج الحرم	سید زمان سراج الحرم	سراج الحرم	شاه زین الحرم
نگار	نگار	نگار	نگار
عفت عفت الحرم	شیر رحمانه الحرم	استان ورد الحرم	پریت شغل السرای
نفری مانحنه		نفری مانحنه	
ارغون	پری دونه الحرم	مبارک شاه الحرم	سید نور جمله الحرم
شکره قمر السرای	صدقه صابغه الحرم	عقین شکر الحرم	سراج
سراج الحرم	نیکم	نور	نور

فدات معینه آسانی جدول دوم فوق در یک نوبت فکری زنده در تحت نظارت سر برهنگه و نگارنده این کتاب که در شان پنج شصت قسم گردید بدین تفصیل

شعبه ۱	شعبه ۲	شعبه ۳	شعبه ۴	شعبه ۵
خدمت سراج خورشید مجلس و بطون شرکت	خدمت غسل خانم	خدمت است شوی و دستمال فضا بین قابلین	خدمت باغبری رختواب	کارخانه سامانی
نگار	نگار	نگار	نگار	نگار
استان ورد الحرم	عفت عفت الحرم	پریت شغل السرای	یزوره مایه السرای	شیر رحمانه الحرم
مانحنه	مانحنه	مانحنه	مانحنه	مانحنه
سراج	سراج	سراج	سراج	سراج

دیگر هیچ آدم میزاده بوزمین - مرتعا میاید بود ، باخورشید بوده در که مه و ابر سالها درمن میشکند ، ومن می بینم آنچه بهتر بود نبینم .

سایه خشم خدا - زوزه و ازد حلم کرگان بوی طعمه شنید . شهمز میجوشید . روی مردم در میدان ، نوح بود و سه پسرش از سوا ، بردرگشت ایستاده .

روز داری بود . روز بزرگ ، که شهر در خون یک تن بساک شدن میخواست . و گهکار آنجا بود ، بهت زده ، خاموش ، بیرون برتر از آنچه بر شهر میگفت .

مردم بودند - زن و مرد - باگرم و سردای یک سرزمین برآمده ، از یک خون و یک تبار ، که تاد بر روز آب از یک چشمه بر میگرفتند و بسک خدا در رکشت می پرستیدند . و چهزه هاشان - هر یک دیگسره - شنا سوخو گرفته ، بسامه دوسته نیکخواه و امروزه رایک - چهزه بود - همان یک ، بیگانه ، خون زده ، در قالب ترس و کین ریخته ، بارگه هائی از دروغ و بددلی در فریادهای بیزاری شان .

(راحیل ، دخترزمین ، میترسی ؟)

(توس ؟ آری . و چیزی برتر از ترس ، که از خود میترسی میکند - از جاکنده میتم ، و همه چیز بامن کجا هستم ، خدایا ؟) و باخشی خدائی که در چشمان بیوش زبانه میکشید ، نوح دختر را میدید ، دست بسته ، گفتم نیه جان ، گیسوانش را کنده ان به مشت در پیچیده و نگه داشته . نوح را آن برآمدگی سرگیگن اندام که زندگی در آن شکوفه می بست داشتند . و در آنجا آئین شهر - این باری عصمت خدا . و دانشمائی دیگر ، که راحیل بر هیچ مردی تعمت نس نهاد : (نیازتن بود و خوابت بزل ، باهر کس که بود .)

وسایه لبخندش ، نم و لعل ، بنیاد شهر میلزاند ، از زمین گستاخی . نوح را می از آن برتن راست میشد ، که اینک روز خطر بود و هم خشم خدا . و در این داری ، نوح را آسایشی هم بود ، از آن که خورشتن کم شده باز مییافت و حضور برانگیزنده خدا ، که نفسور توانش بر میدان میوزید و بولاد در رگها میگذاخت . و نوح آنجا بویگری بود از بولاد ، بلند و استوار در هاله موهای سپید ، چون کوهی سر به ابرها فرو برده ، - همچنان سهمگین .

(ببریدی ؟) - وصتی باور بود نوح را در این فرمان . . . (راحیل ، دخترزمین ، به دامان مادر باز بایدت گشت ، و ایاتوان چکیده مهر که موده فردا با خود داشت .)

و در آن فریاد آشوب غوغا ، ست و کشان تا سنگلاخ بیرون شهر - بپخوله گرگ و سگ و مار و سوسمار ، راحیل میرفت ، بی هیچ یاد و هیچ آسوس ، و نه هیچ شرمش از هیچ نگاه ، که خاک بسادگی و ایکی در او بار گرفته بود ، و بس فارغ از نیست خاک از هم تاریک فرزند آدم و تنهائی که بر خود مید پرنت .

و اینک راحیل مادر بود و دیگر هیچ ، - هر کشتش و تنگان زهدانش یاد آور زندگی که - میوه درخت خدا - از آسب خدا پرستان گریختن میخواست . و در هیچ وثاب دست های بسته ، در - تا شدگی درد ناک باها و شست ، راحیل فرزند را زتن خود میسر میساخت . و در آن غریو طعمه و نفرین و دشنام ، مردم بی پسر و میزدند و بدین زدن خود را بار میجستند و به چشم هم بازی نمودند .

و هم چنین بود تا پایان ، تا آن دم که نوح ، نام خدا بزلب ، به دست خود سنگی بر او جهاند ، و مردم نیز از همه سو ، بیکاره . و در آن میان ، هم آن مرد که شادی هستی در زلال نگاه دختر چشید ، بود و در گیسوانش بوی سوسنبل شنیده . و راحیل ، که با کتر سن بخشی از او با خود میبرد ، - و تنها همان از جهان ، در روز از او بود و شیبانی و ترس نایگار او . و چنین شد که زمین آغوش سنگها بر یکسرش باز کرد و بست ، ودلی را - کم و پخشند ، - در آرامش خود فرو برد .

(راحیل ، راحیل ! به گونست و خون ، تا جاودان بدیمن دست ها پیوستی که تورا از خود برید ، دختر !)

(چه می بینم ، دینه ، چه می بینم ، آه ! تویی در جایگاه ننگه به یاد داشته ، و این منم که سنگسارت میکنم . . . به کدام دسته ، خدایا ، که بریده یاد ! به کدام دست ؟ وجه ند مرا که چشم ندید ، یادید و نشناخت ؟ - خدا . . . خدا خور شدیم بود و من کور بودم در خدا . و راحیل ، - دختر گهکار شهر ، توبودی ، دینه و خدا در توبود ، به آفرینندگی . ومن جز خاک ندیدم و تیرگی خاک . و آن بودگی زمینی ، که تا بوده ام و سوسه کینه ام بود در فرزند آدم . و چنین شد که خدا در من غیرت برد . و دست خدا از آستینم بدرآمد . و قوت بازی او بود که به نشانه زد . و نشانه توبودی ، دینه ، ومن بودم و خدا بود . و شد آنچه شد ، دخترم . چه کسی باز خواهدت رها کند ، و مرانیز ، از این گوسفندان کرگه ها گرفته ؟ وجه خواهد رفت برای من گوسفندان ، تا پایان زمان ؟

(و ، رای بر من ! دور که خواهد بود ؟ دور که خواهد بود ، از خدا ومن ؟)

نوح را ، تا توان ننگه ، پسران به سردست بردند از آنجا . و راه دور بود تا شهر ، و انتظار میگذاخت . و چشمان مرد خدا را خیرگسی و خشنی میدید . از آنچه دید ، نوح ، تب گرفته و شورسته ، بسا لبش مرده و زبانش بسته داشت . سخنانی گسیخته و پراکنده ، بسا آشنایی گوش پسران ، و پسران میزدند . از آنچه می شنیدند و به خدا پناه میبردند ، که فرزند آدم را بپم هلاک بود از آن ، و شهرز پسر و زبو خواست شد . . .

پسران نوح راه خانه بردند و روی مستند و دینه راه تیمار او گماشتند . و در کار شدند تا کسر راه نوح راه نباشد ، در چنان بیماری و شوریدگی ، و سخن های جهان آشوب . نوح را این ستم بود از پسران و بزرگتر دشنام ، که چشمش روشن تر از هر زمان میدید و جانش رویارو با خدا به گفتگو بود ، و باز زمین . و سخن هادانست ، گفتنی ، با شفر که بر آورده دست او نبود ، و با مردم که فرزند زادگانش بودند . اما پسران دیواری بودند . اورا ، سنگین و ستبر ، رخنه ناپذیر . نوح بر بستر افتاده بود ، هدم و پرستارش دینه و وس . و دینه را بر او دل میسوخت ، از آن که میدید مرد خدا را روزهای عمرش سر شده است . و به سرشت مهریان که داشت ، شکیبائی با او به پایان میبرد . بر پالیئش می نشست و سخنش می شنید و بسه زبان تصدیق میکرد . اما در دل از خدا آموزش میخواست ، خود را و پیر عقل به زبان آمده را .

(روز ، دینه ، به رنگی دیگر برآمد بر من . وجه روشن بر آید روز ، در صینه آن مرغ که دیوار قصر شکست !)

(تنها ، در این چار دیواری تنگ برآمده ، از که بایدم نالید . - خدایا ؟ از پسران که درد بیرون نمشته اند ، بی خطر ، یا از تو که به آستانه امروز کشاندی و آزادی آموختی ؟)

(خشم مرا نمیاید ، خدایا ، و نه خشنودیت ، که تو با من

مسافرت به مریخ

بقیه از صفحه (۵۱)

روسی آنعاقصه تاریخ مریخ را - برای ما بازگو خواهد نمود و امکان پیدا نمودن بعضی اشکال حیات درین وادی ها و دریاها موجود میبندد. بعضی از آتشفشانها ی مریخ برای مدت بهیشتراز ۱۰۰- میلیون سال آتشی و مواد گداخته شده را به بیرون پرتاب کرد و ماست یک طبقه مواد گداخته شده آتشفشان بالای طبقه دیگر آن قرار گرفته است و ترکیب مواد گداخته شده آتشفشان زندگی داخل سیاره را منعکس خواهد کرد. در حال حاضر یک آله سیاره که در مریخ حرکت خواهد کرد در حال انکشاف است. آله سیاره فوقی علاوه از یکسبدر اری و جمع آوری نمونه ها مجهز باراکتی خواهد بود که نمونه های جمع آوری شده را به زمین بفرستد این راکت در مدار مریخ نزدیک قمر مصنوعی توقف خواهد کرد جایی که نمونه های جمع آوری شده به راکت دومی بارشده و به زمین فرستاده میشود.

سوال: چگونه مسأله تحلیل خاک مریخ در زمین حل خواهد شد؟

جواب: با وجود آن یکصد مایکروارگانیزم های راکتباری انسان خطرناک خواهد بود در مریخ خواهد داشت.

سوال: البته که این حایز اهمیت است که مایکروارگانیزم های مریخ نباید باعث ضرر شوند راکت بازگشت کننده به زمین همراه با نمونه ها باید در یک مدار نزدیک زمین توقف داده شود مطالعه مقدماتی را میتوان در فضا انجام داد و هنگامی که دانشمندان متیقن گردیدند که نمونه ها مضر است آنها را به زمین انتقال خواهند داد.

من معتقد است که بهتر خواهد بود که نمونه ها را یک گروپ وزید بین المطلق مطالعه نماید.

سوال: کی اول به مریخ پرواز خواهد کرد؟

جواب: من متیقن استم که عملیه پرواز بین المطلق خواهد بود.

ترجمه از مجله سپوتنیک شوروی شماره ۲ هم اکتوبر سال ۱۹۸۸

برخورد آ خواهد بود. به همین دلیل است که یکی از اهداف عمده پروژه طول مدت شوروی - امریکایی نیست که دوباره نمونه های از خاک مریخ را به زمین آورده و آنها را به عصری ترین و دقیقترین وسایل ساینس تحت مطالعه قرار دهند.

سوال: آیا طریقه در مطالعه اتوسفیر هره بالونها استعمال شده بود اینجا هم استعمال خواهد شد؟

جواب: بله. اما آنها از بالونهای که در زهره استعمال شده بود - بسیار سادهتری توسط باد به ارتفاع بلند اینسوا نسو حرکت میکردند. بالونهای جدید - رهبری شده خواهد بود. این بالونها در صبح میتواند یک قسمت از انرژی خود را جهت بلند شدن از اتوسفیر خود مریخ گرفته به ارتفاع تعیین شد پرواز کند در طول روز درین ارتفاع به پرواز خود ادامه خواهد داد و در شب دوباره در سطح مریخ فرود آمده شب را در آنجا سپری خواهد کرد. بالونهای برابر با هم سه جا نه دیگر را نیز حمل خواهد کرد آنها را با راکت خواهد ساخت تا حرکت اتوسفیر مریخ را مطالعه کرده در اثنای بلند شدن و فرود آمدن کمره های تلویزیونی آنها تصاویری از سطح مریخ برای ما ارایه خواهد کرد. بالونهای میکرومتر اشعه ماگما و اشعه اکسراد ربر خواهد داشت که ترکیب کیمیاوی صخره ها را در اثنای پرواز فرود آیی تحت مطالعه قرار خواهد داد. یک بالون میتواند مسافه چندین هزار کیلومتر را در ظرف روز طی کند.

سوال: کدام نواحی از همه بیشتر دلچسپ به نظر میرسند؟

جواب: این یک سوال خیلی مطلق است در حال حاضر دانشمندان مایگجا با متخصصین ترکیبی مصروف کارند و این مسأله را مورد مطالعه قرار میدهند.

وادی ها و دریا های مریخ حایز اهمیت بیشتر است. صخره های

کار به نهایت بر دی به همان که زندگم دادی.

|| هم ازین بشنوید، - من، که ترس را بر جای خدا نشاندم ازخامی: فرزند آدم را گستاخ باید بود یا خدا، که همه آشنائی است او و یگانگی.

|| خدا، دینه، جادوان روان است در هر چیز که هسته و همچنان هر چیز روان در خدا.

|| ننگم یاد ازشم خویش، که بند است آلودگی بود و بزرگتر است بر زندگی.

|| شنیده ای، دخترم؟ مرد خدا خانه به آب داد که موش در انبار نمی پایستش و مورد رشک دیوار. و هیچ دانسته ای که باز فرد اموش بود و مورد بود و مرد خدا نبود؟

|| زیبای من، دینه. چه روی به باغ آن کس که سپیش را به اندرز ما ریادت خورد؟ زمین تو را خوشتر و باغهایش.

|| زندگی از زمین برجوشید، به زبان های دور و راز و زمین از آن روز خود را هر چه زیاتر خواست که به چشم فرزند آدم درخود نگریست.

|| شکر به تو زنده است، دخترم. تو را میخورد تا فرزند آدم را بر آورد.

|| ستم ها بر تو خواهد رفت از شهر، که اوریش در ترس دارد. و ترس هنوز تا دیری ایمنی است، امسوس!

|| همه هر جا که هستند، به راهی میروند که باید شان رفت و راه شدن تا بودن. و بودن دور است، دور، نابیده.

شهر با راضی طلب میزند. هر یامداد و شام در رکشت، مردم به آتیه دست به دعا بر میداشتنند، بقای زندگی آن را که با خدا به عدل رفته بود. روز گری بازار بود پسران را و هنگامه خدای فرخنده شان. و بر زمین با اشک و نفوس، اما پسر فراری، افسانه نوح با زمین گشتند و در راه او را زمین شناختند، نه در آن که فریاد میره در خانه در بیست که روزش تازه بر میداد، در آن خشمگین شکر دهند که همچنان زنده و گویا در افسانه سنگ شده بود، تا پایان روزگار. و نوح، پیمبر خدا، سیزده روز در خانه بستری ماند، از شعرو از گشت بریده، که هیچ گوش سخن او نشنید، مگر دینسه که پرستار او بود، - دختری ساده، بی خطر به چشم پسران و پسران می آمدند، هر روز، به هزار چشم نگران پایان که دیر می رسید، و در دل با خدا به داری از بیم رسوائی پدر. و نوح تا امید بدشان چشم بر هم می نهاد و خاموش میبند، که بیگانه تر بودند او را این پسران، دانشمندان او میان قوم و نگهبانان دین خدا.

|| نس بایدم، شناسی بایدم، که شهر به زبان خواهی شد برد از کورنلی و چهره خدا آتیه باز خواهد نمود از تنگ اندیشی.

و سنگین بود پسران را در رنگ زمان و نوح.

و سیزده هم روز، نوح بیدار شد پیش از سید و دمان، و از سر مانا لیدن گرفت، که تنش می فسود. دینه شمع بیست آورد و قطره ای چند شراب در کاس مرد خدا ریخت، سرش به غمخواری بزرگ نونهاد. و نوح چشم گشود و چهره دختر در روشنائی شمع بیدید، تازه و سبک چون خورشید سحر گاهان. دیری بر او خیره ماند، که نه بلکه سن فرد خفت یا هیچ رگی در رخسارش جنبید. روز تازه بر آمده بود که آهسته گت:

|| مرگ چون خواب شب میباید، دینه. نفرین بر آن که سرگه را کيفر خواست و به ننگش آلود.

و چشم بر هم نهاد و در آرامش خدا فرورفت. خجسته باد نام خدا!



رتم است! و برای مدت یک ساعت
نواخته میبندد که ترانسوی هانرا
ریکارد نموده اند.
- موسیقی نعلی انعامی
راجگونه آریایی می کنید؟

- حرف میگویم هنر وستان
که ه هنر روزی دره اند بایسد
برای هنرمندان آتم هنرمند
مرد می سعی و تلاش نمایند
- پت کبی که براموس
ننود شما در هنگام اجسرای

خان هایتان در سیزدهت هبر
تان چه سعی دانسته اند
- هنی
- به هر صورت تا- ایگها همه
شاهد سعی نعلی شاد رحمان
شادمانی مردم بوده ام شما

استقبال مردم، تنوین مردم بوده
اگر لقب استاد ی را برام اعطسا
کرده اند همین مردم بوده
اگر هنر را و اوزاره هنر را تا
درها رسانده اند همین مردم
بوده و من هم هیچگاه آریاییان
هنر دست دانسته خیر را صرفه
نموده ام.

(شاید هم لازم ندیده اند)
ورنه من همیشه آماده بوده و
خواهم بود
- خوب استاد عزیز این همه
حرها ریگته ها شما تاجه وقت
باین هنرمندان تان همسفر
خواهید بود! ای روزی خواهد
رسید مردم بگویند (ملنگه
دیگرا موسیقی دست کشیده)
یانی!

افغان پنجگه طرایبی

بقیه از (۲۷)
را در بین هنرمندان
اشتراک کننده در مسئولیت نصیب
کردیم.
- نون عده بین طلبه
وزیر خلی چیست؟
- نون عده اینست که در ضله
(نورم) اما در زیر خلی
حدید است بنام بزکشی (که به

است درین باره چیزی گفته
نمیوانم ولی همین در ریاید گفت
که در سابق چه خواننده ویسا
نوازنده هنر و برای آبرخشن هنر
زحمت و سعی تلاش زیاد می نمودند
اما حالا انخور نیست.
- برای هنرمندان
که تازه کارانده چه گفتی های- آریه؟

حضور این شرکت تان را چگونه
آریایی می کنید؟
- شرکت من در محافل شانمانی
مردم باهر هنرمند یک بود صرف
این بوده که من نخواسته ام
هنر را از مردم پنهان بدانم
همیشه خواسته ام تا هنرمند
در خدمت مردم باشد و همین
خواست من بوده که زیاد تر
از دیگران در محافل خوشی

من در گذشته های بسیار
شاگردان خارجی از کشورهای
امریکا، هندوستان، هایان
فرانسه داشته ام که اکنون
هر کدام شان از شهرت خوشی
هنری در کشورهای شان برخوردار
اند.
- هنر تانرا در پیشگاه مردم
چگونه آریایی می کنید؟
- از آنجاییکه آغاز نموده بودم
پیشانی باز ببرد ازند در حالیکه

در جواب پرسش های اول شما
هم یاد آوری نموده ام که من به
هنر ذوق و علاقه بیس از حد
دانم از دوران نقولیت
آغاز نموده ام آتم برای مردم
صرف برای مردم و تا آنکه من
بخلی همسفر وزیر خلی خواهد
بود که مردم بخواهند ورنه
من به هنر هنر ذوق نام و نصیبا
خود مید اندید گل غنچه های عشق
حتی بعد از مرگ هم کمتر میخشکند.

بقیه از صفحه (۲۱)
جاست که از بعد الله نهم میخواند
هند تا اخبار آن شب را میخواند
واهمینکه در تلویزیون ظاهر
میکرد همه نگر می کنند برادر
محترم برگان نطای خوب تلویزیون
است خود در مورد درمورد اینکه چه
وجه تشابه می شاید بین آنان
باشد اینطور از نظر می کند
- من نمیدانم چه وجه تشابه
دینی با محترم برگان نام که
همه نگر می کنند ما با هم کسند ام
سببی نام تاریخی که متوجه
شده ام محترم برگان اخبار را
صادقانه بدون تمسوع و خشوع
سازی میخواند و من هم می گویم
تا بدون خود سازی فقط اخبار
را بخوانم و شاید هم وجه تشابه
در همین باشد.
به اجازه تشابه نظر میکنم
شاید منظور زتون آواز و همین
شیوه خواندن باشد و یا هم اگر
بدون دره بین نظر اندازی شود
شاید مساله چهره مطرح باشد.
- اینرا نمیدانم اما امانت کرده
ام به خاطر همین موضوع همیشه
وقتی به هم بر میخورم به یکدیگر
بگویم برادر.
خوب وقتی حرف از این مساله
به میان آمد با شما با محترم برگان
رقابت دارید؟ و یا هم با کسی
دیگر! امیدوارم صادقانه پاسخ
بگویند زیرا که این حرف که
باهم رقابت ندارند بسیار
طلبی جلوه نخواهد کرد چه آدمی
همواره باین حالت زبانی دست
در گریبان بوده و است.
- گفته تشابه ما چه اگر آدم بگوید
باهم رقابت ندارد درست
و صادقانه گفته من هم نمیگویم که

با صدای خوب و بیان خوبتر

با کسی رقابت ندارم حتی با رقابت
ساله که آموخته و سازنده باشند
موانع اما در بخش نطای، خودم
نخواسته ام با کسی رقابت داشته
باشم چون مسلکی نیست اما
بعدها از بسیاری همکاران چیز
هایی می آموخ که شاید نتیجه همین
رقابت باشد مثلا وقتی تلفظی
را آریایی گویند می شنوم اگر گویم
شیوه تلفظ نا آشنا باشد به فرهنگ
مراجع می کنم اگر متوجه نشدم
که خودم تا آن وقت نادانم
خواندم کار خود را تصحیح می کنم
در ضمن میگویم برای آن دوستم
حالی که که اشتباهی در کلاس
بوده که در این بخش صمیمی ترین
همکار من بکلاس است اما در
قسمت محترم برگان باید بگویم
که یک عمل ایشان راه رگر ترانسوی
منی کم وان اینکه وقتی برای اولین
بار از طریق تلویزیون خبر خواندم
همینکه اخبار بیا بیان است
برای تلفون آمد و آن تلفون از
جانب محترم برگان بود که به من
تبریک داد و دست تشویق
کرد و خود من هم زیاد احساس
رضایت و شادمانی میکرد از این سرو
جای ندارم که دیگر با کسی
مانند (برگان) رقابتی نداشته
باشم.
اگر رقابت و رقابت بازی بگویم
شماره های میان مردم برایشان
گنوده امید صدای حرفهایم
شمار نامه هایست که به مجله
سیاوری رسیده و در آن نامه ها
از خواسته اند تا با شما از طریق
مجله بیشتر معرفی گردند شما
رمز و مفید خود را در چه می دانید؟
- من نمیگویم که موفق چه تا حال
که کارتون العاده می انجام

باشد که هستید بگویند همین و
در همه جا خودتان خودتان باشید
- حرف شما درست من همواره
گویند ام که خودم خودم باشم
بعد از این هم خواهم بگویند
تا همین سان عمل کنم.
بباید حرفهای هم در مسورد
گویند می گویم عقیده ندارم
مورد گویند می اینکه (من است
یا هنر) به حین یک نطای
چيست؟
چون در مورد هنر بسیار نام
سخن گویم، بدین معنی که
هر چه را به می توانم هنر
خطاب کنم لذت به نشی گویند می
در افغانستان من است تا هنر
- شما یک نطای خیر خوبان
هستید آیا گاهی وقت هم هنر
خواندید؟
- در ابتدا برنامه های را
می خواندم که در آن هانم موجود
دانست یعنی شعر خوانده ام اما
من که نتوانستم در دست بگیرم
کم چه شیوه شعر خواندم تا
دیگران من دانست و از آنجا که
کسی نمیدانست که لذت من هم
نخواستم دیگر شعر خوانم آریایی
هم نورس نبوده که برنامه های
شعری را بخوانم اما برای احتیاج
متخصص خودم بعد کتاب های
شعری را میخوانم.
آیا شما کتاب های شعر را
میخوانید یا کتاب های دیگری هم
بعد از مطالعه می کنید؟ ایمن
در کارشان باشد.

به نرسن آریایی نطای
یا گرداننده می تفاوت کنی دارد
پت
آزاد خوان، گویند و غیره آظوری
که شاید و باید - لغات افغسی
ندارند تا بد در شان شان در
بخش کار باشد.
- من خواهم گزافه گویم چه و انرا
نژدست مطالعه را بسیار در اختیار
نام بعد از چیزهای خوب که
بدست می رسد میخوانم ولی کنسرا
اگر چیزی میخوانم کتاب های مربوط
به تلفظ یعنی طبیعت است
- شما طبیعت گویند یا موسوع
دیگره را خوانم آریایی به گفته
بسیاری بلکه تعداد زیاد نطای
مثلا یاد آریایی یا انجینیر
و یا گسب و کاری دیگر دارند
سوالاتی در مورد آریایی است
تعداد کسانی بوده که یک نطای
باید ژورنالیست باشد یا آکسر
نظریه چیست؟
- اگر کسی نتواند نظرم اینست
که کنسرا یا کنسرا یا انجینیران
در دوران مکتب متعلمین با تجربه
جوانند که البته در ریکارد بگر
مسلما به زبان دربی هم توجه
و علاقه داشته اند و از طریق
حکم مطلق وجود ندارند که آکسر
یا انجینیر باید نطای باشند
ژورنالیستان کمتر نطایند شاید
دلیل این باشد که نطای از گاه
تجربه را در دست می دهند ولی از گاه
آزاد و باید تون من استگالی
در کارشان باشد.

از استعداد تاقهرمانی المیا
خوب را مکتب دلچسپی توده ها
مردم و انتظام خوب آن یاد آور
می شوند
در کشور آلمان دموکراتیک
تهرمان های وجود دارند که
در مسابقات سباز تکیاد کشور
خود که جایزه عالی را نصیب
شده اند ولی در المپیا جهانی
مدان هاراید ست آورده اند
مثلا کریستا لودینگ رتینور
گیرگانه زنی که در جهان دست ال
های المپیا زمستانی را در بخش
دوس سباز بر روی یخ و در المپیا
تابستانی در مسابقه با اسکی رانی
دست آورده
درین حال اینطور نتیجه گیری
میشود که بدون نتایج مسابقات
قبلی، تهرمان شدن در المپیا
به حوصله مند و ایستادگی
استعداد اندا گزاه می دهد
بعضی از استعدادها
از روی تعداد کشف میشوند
مثلا اگر افتخار تهرمان ۱۸۸۸ کریستین
اوتود ریگی از روزهای در نتیجه
اسرازیاد خواهر خوانده امر که
تعداد آبی بازی می خواهد بدون
نی وقت... طبیعا این استعداد
خاموشی بود.
به سبورت باید از زمان
نقولیت عادت کرد حتی برای
کسانی که بعد هاد مسابقات
تهرمانی اشتراک می ورزند
سبورت باید به بعضی
از زنده می مید گردند ایمن
منحیت پت مکتفیت در قانون اساسی
آلمان دموکراتیک درج است

انتقاد یا

خرابکاری عامدانه؟

گوید . سعی بر آن بوده است تا مجله از جنبه‌های سیاسی و موضوع گیری به سود این یا آن گروه در شرایط دشوار فعلی امتناع نماید . در کار مجله هم واقعیت خستگی مردم از جنگ ، هم به ضرورت به صلح و تفاهم ملی وهم ضرورت دادن آرامش به مردمی که آتش جنگ و آرامش شان را گرفته است انعکاس خود را داشته است .

پیام مجله ' سپاوون برای جوانان یکی است : کار مسوولانه به سود وطن و پیشرفت کشور و عدوت آنان به صلح و تفاهم ملی . مجله هیچگاه نخواسته و نمی خواهد که منادی جنگ و نفرت - طلبی باشد که یک عده امروز مصروف آن اند .

اما انتقاد کننده گان مجله باید بدانند که یک نشریه صرف وظیفه انعکاس دیدگاه های مثبت را ندارد . واقعیت ها را باید انعکاس داد ، اگر این واقعیتها تلخ اند یا شیرین ، اگر به مذاق ما میخوانند یا نه ، اگر خوش ما می آید یا نه ، نشرات در مورد جوانان این اصل را در نظر گرفته است . صرف کافی است ماصفحات متعدد -

دختران و پسران را مورد کسب و ببینیم که از این طریق مجله سپاوون چگونه تصویر روشی یک نسا ، را رایج می کند : نسلی که می جنگد ، تحصیل میکند به آینده امید و ارادت ، بعضاً در ناامیدی فرو رفته ، رنج دارد ، خوشی های خود را در ویرولم ها و گاهی هم بیماری های خود را بگذاراز همه اینها مردم بفهمند . ما نباید قصه گویی خوبی های یک نسل باشیم ، اگر نه فهمیم که بروی آنها چیست ؟ چه چیزی آنها را تهدید میکند و چه چیزی آنها را کبک میکند ، آنگاه چگونه بتوانیم نسخه بی برای علاج دهم و تازه

آنچه مربوط به موضوعات صفحات جوانان می شود این موضوعات آن مسایلی را در بر میگیرد که جوانان ما با آن مواجه اند . اتهام ساده لوحانه و تعجب آمیز پیرامون ((نشرات ضد فرهنگی)) برای ما عجیب است . هیچ مطلبی در سپاوون بی آنکه هدف تنویر جوانان و بازتاب ارزش های فرهنگی ملی و جهانی را داشته باشد نشر نشده است . انعکاس دیدگاه های منفی به معنی نشر مطالب ضد فرهنگی نیست و اینرا انتقاد - کننده گان باید بدانند . مثلاً قصه معروف ((برك دانسر های کابل)) و یا ((مردم جکسن)) ، اگر سپاوون این واقعیت را که بفرغم بسیلری ها بیماری مهیب نسل جوان امروزی است آرایه نمیکرد چگونه امکان داشت تا هزاران بی خبر امروز با خبر شده ، دست به قلم فرسای در باره اخلاق نسل جوان بزنند ، تصادفی نبود که سپاوون گزارش برك دانسرهاود پگران را تحت کلیشه ((از گپ های که ما

خبر شدیم شما هم خبر شوید)) نشر نمود . بعضی انتقاد کننده گان البته هدف شان انتقاد نیست میخوانند از ((چیزی)) برای اهداف خود استفاده کنند در - این مورد میتوان از انتقاد برخی نوشته ها که درباره عادات و رسوم فرهنگی کشورهای دیگر - نشر رسیده است ، یاد آوری کرد . مثلاً اگر سپاوون می نویسد که مردمان امریکای لاتین به گیتار علاقمند اند و بارقص کانگوراد دست دارند و یا در اروپای غرب ازدواج های آزمایشی صورت میگیرد و یا موارد دیگر از این قبیل ، در این جا چه نوع نشرات ضد فرهنگی میتواند مطرح باشد ؟ بالاخره ما وظیفه داریم در آنچه به سوی

جهان بگشایم و از آنچه که در ما - حول ما و از نظر ما خوب یا بد میگذرد آگاهی یابیم . یک نکته مهم دیگر : بلی در کشور جنگ جریان دارد و استند کمانی که میخوانند بگویند در روزگار جنگ چگونه میتوان از طبیعت آرام سخن گفت ؟ در اینجا سوال جنگ و مطبوعات مطرح می شود . مطبوعات رسالت دارد تا زنده گی را در تمام ابعاد آن منعکس کند و مثلیکه معلوم است در کشور ما هنوز زنده گی متوقف نشده است . گرچه گلوه ها خواب و آرامش مردم را میگیرند ولی همزمان مردم زنده گی می کنند میگیرند ، میخوانند ، میخورند ، می آشناند و

مانارسانی هاد رکارخوشن سرا پنهان نمیکم ، شاید بتوان بیان های نشراتی را بهتر تنظیم کرد و قابل قبول تر برای همه ساخت گرچه یک مجله عمومی که برای قشرهای بسیار متنوع مردم نشرات میکند به مشکل خواهد توانست تا در هر بخش خاطر همه را نگا دارد .

ما به نظریات انتقادی سازنده محتاجیم ، نظریاتی که بتوانند نشرات ما را در جهت کمک به مردم خاصاً نسل جوان و به منظور رشد سالم فرهنگی آنان فنا ببخشند . در روزه ها به روی انتقاد باز است اما سعی نه کند با پاره گویی نام انتقاد را آلوده سازند .

اداره مجله سپاوون

در ماه های گذشته چه از طریق تلفون ، چه از طریق بگومگو های در اینجا و آنجا و چه از طریق برخی نوشته های منتشره در مطبوعات و رادیو ، انتقاد های پیرامون نشرات سپاوون را شنیدیم و خواندیم . بعضی ها سعی می نمایند تا به وسیله اینگونه (انتقاد ها) نشرات سپاوون را برای خواننده گان ((طورد یگر)) جلوه داد و نقشی را که این مجله میتواند در روشنگری افکار عامه و پرورش سالم فرهنگی جوانان ایفا کند ، لطمه زند . واضح است که هدف برخی انتقاد ها مفرضانه بوده و تشنگ نظری و ترس از علاقمندی مردم به سپاوون اساس آنرا تشکیل میدهد .

طی سیزده شماره نشرات مجله سپاوون هنگامیکه به فهرست نشرات مراجعه می کنیم درمی یابیم که این مجله تا جایکه ممکن و مقدور بوده است مطالب - دلچسپ ، آموزنده ، مفید و - منطبق با ارزش های ملی و اسلامی جامعه افغانی به نشر سپرده و به گواهی خواننده گان برخی گرایش های جدید کار مطبوعات را به نمایش گذاشته است . موضع نشرات مجله ، موضع مردم بوده و مجله سعی نموده به خواستهای هزاران تن از خواننده گان پاسخ

رینا عاشق د هرمند ریو اما به او نرسید . زیبایی (آرپنا) دل های بسیاری را برود بود که در این شمار هنرمندان فلسی نیز شامل اند . که تقاضای از واج را با وی نمودند چون : جیتند ر - نتروگهن سینا ، انیل کیوور - رهند بریکور ، سنجیکارو . . . که وی همه را جواب رد داده است . بالاخره (آرپنا) در سال ۱۹۸۴ با محمد موسی خان بسریکی از سرمایه داران پاکستانی از واج کرد . در سال ۱۹۸۵ مدت یکماه به پاکستان رفت . مردم چینی سیندا اشتند که وی بعد از از واجش ، در فلما ظاهر نخواهند شد . ولی وی درین صحیحیه اثر با روزنامه فلسی پاکستان به اثبات رساند که در فلما ها حومه خواهد گرفت ولی کم .

ارسالی یانظری
خاتم شکلات

بقیه در صفحه ۸۹
(هرچند درباره ۲۰ میلیون صحبت میشود ولی اصل ارضیه خیلی بیشتر ازین تخمین گردیده است . نظریه اطلاقه که اخیراً بدست آوردیم ، از ارضیه مسا ۲۰ میلیون لیبره ترکی نه ، بلکه ۲۰ میلیون اراست که بایسن ترتیب به ۳۰۰ میلیون لیبره ترکی (سان ۱۹۷۴-۱۹۷۵) بالغ میگردد . ولی برای اینکه بتوانیم سمعیه خود را ازین مبلغ هنگت براریم ، نام استعمام (گلی) را باید اکتیم . حتما عمه بیچاره ام که ازین ارضیه سرسام آورده اگهی ندارد ، در کدام گوشه بی باقر و مسکنت ، زندگی میکند))

د سیاوون نورسوز می
عما هوس ، عما د حسن بنا پیری ، عما تن د زره تو به عما سوز می ، عما گو ی بی انصافه زمانی به کوم قصوره کومه گناه .
ته د شیز کلو محصومه بی کری خلاصه له سستی
د وار ه خبی بی نازین کسری ، درما تسی زمانی ته بی بیرحمه ، یاید مسته شو پیری
د استاحال درد او د آب مسی کرمی پیخوده کله وام چه هیچ نه وای پیدای شوی پهنری ستایشانی په زرهاو تازره لبنتسی
د ظالم انسان پهلان باندی غوخیزی هرگری ، پاک ره په خیل فضل او کرم دی د یوطن کنی سیاوون نیاز زره فواری د خوینی
شاعر : د وکتور فخرالدین سیاوون

درارتباطنامهها

با ابراز تشکر از همدستان وخوا ننده گان که به نامه نوشته اند . روزهای که مجله زیر چاپ میرفت صد ها نامه از دستان بهارسید است که در شماره آینده به آنها پاسخ خواهیم گفت .

ق . بهارک (از نامه مقبول شما - تشکر مطالب تا نامرود استفاده - فرامیدیم . شما باید فقط یک درخت رسم میکردید) حبیبه ثورا شماراد جمله همکاران دایمی خود می پذیریم امید وارم بتوانید برای مجله خودتان خدمت نمایند (محمد سعید ازلیسه انصاری (نظریات شما را در نظر میگیریم از محبت این تشکر) وحید و بهبود (خط شما را خوانده نتوانستیم) ملالی همدرد ازلیسه جلالی (درباره هنرمندان پاکستانی خیال محمد هرگاه مواد ی بدست ما برسد نشر میکنیم) عتیق الله محبت زاده و وحید الرحیم محبت - زاده (به جمع یاران سیاوون شما را خوش آمدید میگویم) محمد - شفیق حکیمی معلم صنف دوازدهم لیسه عالی حبیبیه (بگذارد که ارمان به دلتان نماند که ادرم - شمارا نشر کنیم . به سلامتان و علیک اینکه غوث زلمی پاسخ را بی مزه تهیه میکند گوش اورا شنیدیم) - بصورت حمت زری از زوازیسه را به بلخی (گورگورن تان که معنای نام تان مهور محبت است یا نه . از همکاری تان ممنون د مورد شما عری باید بیشتر کار کنید) حمید ا - لدین سرایز محافظ (نامه شما رسید میتوانید با ما همکاری نمایند از فرستاده هایتان استفاده می کنیم بلی برای کارتون های که کار خود شما باشد حق الزحمه میپردازیم) لطیفه یوسفزی معلم لیسه عاشقان و عارفان (نمیدانیم با چطور حساب چهارمعلم ۸ شاگرد و د طفل را در انتخاب هنرمند سال پیدا کنیم) خمار بیسرا (از نامه شما انتخاب کردیم : عشق مثل مرگست همه چه سز را تغییر میدهند) حمیرا غوث (از نامه شما : خنده و خوشی باعث طول عمر میشود و اندوه مولد امراض مختلف است) گلشن بینوا (از نامه شما : (اصلیت گل به بوی انست نه به رنگ گل) منیزه مسعود (خواهرگرامی از زده و متاثر نشوید ماسمی می کم از مطالب دستان فقط چیزهای خوب را انتخاب و چاپ کنیم و در این ردیف هنر فرستاده خوب شما هم حتما چاپ میشود) شکره اندر (در یگر درخت نبود که رسم میکردید)

عابد و رابع بکشاخ فارغ تحصیل کافذ بیج لیسه مریم

(تشکر از اینکه به هیچ چیز بیشتر از سیاوون علاقه ندارید اگر احیاناً با ظاهرا بیس صاحبه شود خبرنگار د یگر مجله این کار را نخواهد کرد) معروفه از کارته ۳ (از همکاری همیشگی شما تشکر . گوش زلمی را کش کردیم که پاسخ های خوب تر بدهند) - حبیبه تننا (سیاوون را تکه تکه نکند حوصله کنید سوالهای تان را پاسخ میدهم) عادل اختری (برای نابغه افغانی محترم صدیق مخترع کمک های لازم صورت خواهد گرفت) نفیسه رحیمی (همکاری خوب نامه شما رسید سوالات تان را پاسخ میگویم) روزلا سیا (از نامه تان انتخاب کردیم : استاد - از برنارد شایو رسیدند : استاد چه کتابی بیشترین نفع را بشما رسانیده . شادگفت : کتابچه حکیم)

ازین دستان نامه رسیده که از مطالب شان در صورت قابل نشر بودن استفاده میشود والی از همکاری شان سپاسگزاریم : خسرو اتمر ، مرضیه احسانند ، لیلها شمس ، محمد عارف تنها احمد جاوید پنجشیری ، وحید و حمید همانیک سیرا ازلیسه ، زغونوه احمد صفر حکیم زاده ، ق . بهارک باشند ، مکرویان سم ، غلام فاروق حبیبی افسر قوای مسلح ، سید - معصوم ، شکیبا از سوان انشمار لیلها سعادت فارغ لیسه ، فرهاد بولتری از پوهنهی حقوق فرزانه ساحل ازلیسه ، مریم - لطیفه عموزی ، حکیمه ازبانیسه ، نوت لیلها احمد زری ، لطیفه رایسی نوزبه تنها .

راز چشمها
چشم های کوچک : نشانسه فعالیت وزیری است .
چشم های گرد : د لیبیل تنبلی و کند د هنی و خوش گذرانی
چشم های بادامی : ملامت و خوش قلبی را میسراند .
چشم های سیاه : نور و جدیت و شجاعت را میسراند .
چشمان این متایل به قهوه می : تخیل و خیال پردازی .
چشم سبز : صمیمیت و سادگی را نشان میدهد .
چشم میثی : دلیل عشق پاک ذکاوت و هوش و آرا د قاطع است .
چشم قهوه بی : نشان نجابت لطافت و همچنان اراده است .
ارسالی : شفیقه ازل - نسوان انشمار

اصطلاحات محلی :
خواب بی تعبیر - از روی بیحاصل خواب خرگوشی - غفلت خیال پلو - طمع خام د ویا راد ریک کفش کردن - اصرار و مساجت درباره یک موضوع شیرینی - آدم بیگاره .
ریگه در کفش داشتن - مقصود نهانی .
شلم دزدی - گناهی که لذت تر اندک و کیش بسیار باشد .
دست بد هان محتاج وی بیضا - عت .
دست از جان نسته - دل بمرگ نهاده .
سنت بتاریکی - کجگاو وی زیر کانه .

مکتب عشق :
در این مکتب د درس منظم وجود ندارد که یکی بعد د یگری میشود تا خواننده سر منزل عشق راه می یابد .
نگاه - لیخند - سلام - کلام - وعده - دیدار - شنایی - روزنیاز - مهر و محبت - عشق ورزیدن .
ارسالی : ملالی نورین

گلهارادوست میدام
گل هارادوست میدام زیر امقبولی وجدانیت ترا در آن تماشا میکنم بهارادوست میدام زیواد رامواج نوریزگ های پسر طراوت آن چهره زیبائی تو امیمنم پاییزرادوست میدام زیواد رسکوت و برگ های ریزان وزردش جدائی من تو را بیساد میاورم شب رادوست د ام زیرامن بخا بر تو بیاد تو بخواب مبرم .
ارسالی مستوره ازهرات
عشق زن مانند سرمایه است که تا صد در صد نفع نکند انرا بکسی نمی سپارد .
به عصمت وفت زن محبت باید داشت و از خطاهای چشم باید پوشید .
ارسالی : احسانند و معصم

دروغ
دروغ میگفت . د یگری را دو - ست میداشت . بارها گفتم - دوستم داری ؟
گفت آری .
تا د یری خاموش بودم . ولسی آخر حوصله ام بسر آمد و گفتم راست بگو ترا خواهم بخشید .
آیدال به د یگری بستنی ؟
گفت نه .
فریاد زدم . بگو راستن را هر چه هست ترا خواهم بخشید و از گناهت هر چند سنگینتر باشد خواهم گذشت .
عاقبت با آرزوی فراوان بیستیم آمد و گفتم :
مرا ببخش . . . د یگری را - دوست د ام .
گفتم حال که تسو ساله ایمن دروغ میگفتی این بار هم من بتو دروغ گفتم : ترا هرگز نخواهم بخشید

ارسالی : محمد عارف تنها

اسباب خود بینی :
چینی یکی از کثیران سلطان محمود غزنوی روزی در هنگام پاک کردن شیشه ها ، ایینه قد نمایی از دستش لغزیده بر زمین افتاد و شکست .
چینی که واقعا یک زن ظریف و ننگه سنج بود و اتفاقاً به شعر و شاعری هم دسترس داشت با تا ترا هسی کسیده گفت :
از قضا ، ایینه را چنین شکست محمود که ازین ظرافت آید بیانه خوشحال شده بود شاعرانه پاسخ داد :
خوب شد اسباب خود بینی شکست .

ارسالی : حسینا
مد است
سری لچ به باران بیرون شو که مد است خصوصاً فصل زمستان که مد است
اگر سهواً چین را پوشی چیه ه یاران آسان بفرما که مد است گر خواهی که نشکند خط پلوسن به استاده یا بی بخورتان کند است
ارسالی : بسیره قادری

مسیر پیلارگون



صحت طفل قانرا تضمین میکند

همچنان بهترین کاغذ های نرم و ملایم لب کن بارنگ های مرغوب، انواع شیرینی های لذیذ خارجی و اقسام سگرت بصورت برچون از نزد یکترین دکانهای منزلتان و عطریور عمدتاً از ظاهر لمتد در کوچی مارکیت دستیاب نمایند.

فروشگاه وزارت



از لیلام تازه ترین اجناس
مورد نیازتان استقاده نمایید
ارزان و به مفاد شما



آدرس: شهر نو
مقابل زینب نداری

فروشگاه روشن

اجناس لوکس، لوازم آرایشی
و آشپز مورد نیاز خانواده ها

را عرضه میدارد

آدرس: زرغوه میدان





فروشگاه بزرگ افغان یک نندارتون
بزرگ فروش اموال ساخت وطن

داره كنند بهترین اموال در مشهورترین
کمیسیونهای

محمدرضا و خوشی خود را در دستورات فروشگاه بزرگ افغان
برگزار نمایند

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**